

دوره علوم و معارف اسلام  
۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلد پنجم

از قسمت

# معادشناسی

تألیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس اللہ نفسہ الزکیۃ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

## فهرست مطالب و موضوعات

معاد شناسی

جلد پنجم

عنوان

صفحه

مجلس بیست و هفتم

در طلوعه قیامت ، موجودات با ربط خود به خدا ، ظهور دارند

از صفحه ۳ تا صفحه ۴۷

شامل مطالب :

- |    |   |
|----|---|
| ۵  | جلوه نمودن کوهها همچون سراب در وقت قیامت                    |
| ۷  | در وقت بروز قیامت ، موجودات همچون سراب اند                  |
| ۹  | سراب بودن موجودات به معنی ظهور جنبه ربطی آنها با خداوند است |
| ۱۱ | صفات حضرت احدیت اختصاص به آخرت ندارد                        |
| ۱۳ | صفات و اسماء خدا ، در دنیا و قیامت تفاوت ندارد              |
| ۱۵ | در روز قیامت حقیقت توحید خداوند ظهور می یابد                |
| ۱۷ | ظهور نور توحید در قیامت                                     |
| ۲۱ | سلسله علل و اسباب عالم ماده دارای جنبه ربطی و الهی هستند    |
| ۲۳ | علت ظهور نور توحید در قیامت                                 |
| ۲۷ | در قیامت فقط نور توحید ظاهر است و بس                        |
| ۲۹ | « هر چه هست و نیست ملک و مال اوست »                         |

- ۳۱ گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به توحید
- ۳۳ اشعار ابن فارض درباره ظهور نور توحید در مقربین و مخلصین
- ۳۷ ترجمه اشعار ابن فارض درباره ظهور نور توحید
- ۴۱ إعراض از یاد خدا ، موجب نابینائی در قیامت است
- نجات عمران بن شاهین از عضد الدوله، به برکت امیرالمؤمنین
- ۴۳ علیه السلام
- ۴۷ اشعار ابن اَبی الحديد در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام

مجلس بیست و هشتم

خفاء جنبه وجه الخلقى ، و ظهور جنبه وجه الهی در قیامت

از صفحه ۵۱ تا صفحه ۹۹

شامل مطالب :

- ۵۳ هر چیزی جز وجه خدا ، فعلاً فانی و هالک است
- ۵۵ وجه خلقی اشیاء ، پیوسته فانی و وجه الهی آنها پیوسته باقی است
- ۵۹ روایات وارده در فناء وجه خلقی و بقاء وجه ربّی
- ۶۳ احتجاج حضرت صادق علیه السلام و بقاء وجه ربّی
- ۶۵ زنده کردن جبرائیل دو مرده را در بقیع برای رسول الله
- ۶۷ اشکالات وارده بر انعدام زمان بین دو نفخ صور
- ۶۹ یگانه راه دفع اشکال از روایات نفخ صور که تحدید به زمان شده است
- ۷۱ کیفیت تعدّد وجه خلقی و وجه ربّی موجودات
- ۷۳ دوئیت جنبه وجه خلقی و وجه الهی بر اساس نظراعتباری و حقیقی
- کسیکه از جنبه وجه الهی به موجودات بنگرد ، معانی توحیدی
- ۷۵ را می یابد

- ۷۷ وجه خلقی بر اساس مجازی، و وجه الهی بر اساس نظر حقیقی است
- ۷۹ فانی ندیدن موجودات را در ذات الهی، ناشی از دویینی است
- ۸۱ اگر انسان نفس را معالجه کند وجهه الهی موجودات را در دنیایم ببیند
- ۸۳ داستان عطار و شاگرد دویین
- ۸۵ غیر اهل توحید، همه مردم در کارها برای خدا شریک قرار می دهند
- ۸۷ ندامت اهل شرک، هنگام طلوع وجه الله
- ۸۹ جنبه های وجه خلقی، مفید ظهور جنبه وجه الهی نیستند
- ۹۱ از بین رفتن موجودات، از نقطه نظر وجه خلقی آنهاست نه وجه ربی
- ۹۳ قیامت، محل ادراک توحید خداست نه محل اصل توحید
- ۹۵ مطالب ذیل دعاء عرفه حضرت سید الشهداء علیه السلام
- مبحث «وجه خلقی و وجه الهی» منافاتی با حوادث قیامت در ادله ندارد
- ۹۷
- ۹۹ قرآن تمام عالم آفرینش را آیات خدا یعنی وجه خدا می داند

مجلس بیست و نهم

معاد بازگشت به خدا و شهود وجه الله است

از صفحه ۱۰۳ تا صفحه ۱۴۴

شامل مطالب :

- ۱۰۵ علت عدم مشاهده حق در دنیا، حجاب پندار است
- ۱۰۷ روایات وارده در امکان از بین بردن حجاب پندار و رؤیت وجه الله
- ۱۱۱ حدیث سلسله الذهب
- ۱۱۳ در معنای «كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي...»
- ۱۱۵ نور خدا و وجه الله در قیامت بر همه مشهود می شود

۱۱۷	در قیامت معبودهای خیالی ، نفی عبادت مشرکین را نسبت به خود می نمایند
۱۱۹	در روز قیامت مشرکین می گویند ما خدا را عبادت کرده ایم
۱۲۱	مشرکین عبادت وجه خلقی نموده اند نه وجه الهی
۱۲۳	معاد لقاء و شهود تفضیلی حضرت پروردگار است
۱۲۵	در قیامت علم و قدرت خدا برای همه مشهود است
۱۲۷	قلب سلیم دلی است که غیر خدا ، هیچ در او نباشد
۱۲۹	امراض باطنی ، مانع از تجلّی الهی در قلب انسان می گردد
۱۳۱	افرادی که غیر خدا را در دل تمکین داده اند به عذاب دچارند
۱۳۳	مؤمنان در تحت تجلیات جمالیه و کافران در تحت تجلیات جلالیه اند
۱۳۵	در قیامت اثر انحرافات متخلفین ظهور می نماید
۱۳۷	آیات سوره ابراهیم در تجلّی اعمال مشرکین در روز قیامت
	سواران محشر : رسول الله ، صالح پیامبر ، امیرالمؤمنین و
۱۳۹	فاطمه زهراء
	اشعار ملاّی رومی درباره مقام امیرالمؤمنین علیه السّلام در عالم
۱۴۱	توحید
۱۴۳	ولایت کلّیه و تحقق امیرالمؤمنین علیه السّلام به وجه الهی

مجلس سی ام

قیامت در عرض عالم نیست بلکه بر آن احاطه دارد

از صفحه ۱۴۷ تا صفحه ۱۷۷

شامل مطالب :

۱۴۹ زمان قیامت چه موقع ، و مکان آن کجاست ؟

چهار

۱۵۱	تمثیل حجاب بین عالم طبع با عالم قیامت به دیوار طولانی
۱۵۵	برزخ و قیامت انسان در خود اوست و می تواند در دنیا به آن برسد
۱۵۷	بین برزخ و قیامت ، حجاب صورت فاصله است
۱۵۹	قرآن و اخبار می گویند : قیامت نزدیک است
۱۶۱	آیات دالّه قرآن بر نزدیکی قیامت
۱۶۳	اگرخواست الهی نبود تمام افراد قیامت و ملکوت خود را می دیدند
۱۶۵	در قیامت ، اهل محشر دنیا و برزخ را به قیامت نزدیک می بینند
۱۶۷	سعه و احاطه عوالم، زمان طولانی را در نظر مجرمین کوتاه می سازد
۱۶۹	مجرمان در آتشند ، ولی ادراک سوختن نمی کنند
	نعمت های بهشت در نفوس مختفی است ، و خداوند در بهشت
۱۷۱	ظاهر می کند.
۱۷۳	مقام محمود در قیامت ، شفاعت کبری است
۱۷۵	عبور فاطمه علیها سلام الله از محشر ، و شفاعت کبری
	آیه « وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ اَنْفُسُهُمْ حَلِيدُونَ » درباره فاطمه و
۱۷۷	شیعیان اوست

### مجلس سی و یکم

قیامت ، عالم نور و اشراق و بروز حقائق است

از صفحه ۱۸۱ تا صفحه ۲۱۳

### شامل مطالب :

۱۸۳	تفسیر آیه : وَ اشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا
۱۸۵	در قیامت همه چیز برای همه چیز مشهود و حاضر است
۱۸۷	حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام درباره عالم علوی



۱۸۹	شرح حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام : صُورُ عَارِيَةٍ عَنِ الْمَوَادِّ
۱۹۱	اشعار حافظ در کیفیت پیدایش انسان و عالم ملکوت
۱۹۳	کلام حکیم سبزواری دربارهٔ موجودات عالم علوی
۱۹۵	شرح کلام ارسطو راجع به موجودات علوی
۱۹۷	احاطهٔ نفس ناطقه در مقام کمال خود ، بر جمیع موجودات
۱۹۹	منزلت انسان در اشعار سعلی
۲۰۱	پیرامون آیه: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»
۲۰۳	کیفیت درخشان شدن عالم قیامت و اطلاع نفوس برهم
۲۰۵	حیات در دنیا محض نبوده و توأم با مرگ است
۲۰۷	نفس باید از آلودگی‌ها پاک گردد تا به نور خدا منور شود
۲۰۹	تفسیر آیه : وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ
۲۱۱	امتحانات الهی بخاطر اقرار و اعتراف مردم است
	برای اهل قیامت ، کیفیت نزول نور توحید ولایت در عوالم
۲۱۳	مشهود است

### مجلس سی و دوم

در قیامت، در عین نور و اشراق، کفّار و فجّار محجوبند

از صفحهٔ ۲۱۷ تا صفحهٔ ۲۴۷

### شامل مطالب :

۲۱۹	در قیامت کفّار محجوبند
۲۲۱	قرآن می فرماید :چشم‌ها کور نیستند ؛ دل‌ها کور می‌شوند
۲۲۳	زین وچرک معاصی نور دل انسان را محبوس می‌کند
۲۲۵	اعراض از یاد خدا موجب معیشت ضنک، و کوری در آخرت است

۲۲۷	نور آخرت را باید از دنیا با خود برد
۲۲۹	منافقین در قیامت در ظلمات به سر می‌برند
۲۳۱	کافران دلخوشند که دارای نور هستند ، در حالیکه در ظلمتند
۲۳۳	آیا مؤمن بینا و آگاه چون کافر نابینا و نادان است ؟
۲۳۵	هر عمل مؤمن و ورود به نور ، و هر عمل کافر و ورود به ظلمات است
۲۳۷	در قیامت با آنکه عالم نور است ، کفّار در ظلمتند
۲۴۱	مراتب نور در اثر قَلت و کثرت حجب ، مختلف است
۲۴۳	کیفیت عبور نور از هویت و ماهیات امکائیه
۲۴۵	مغیره بن شعبه کسی بود که عمداً خود را به خطا می‌زد
۲۴۷	خطبه سید الشهداء علیه السلام در راه کربلا

### مجلس سی و سوم

### قیام انسان در پیشگاه خدواند عزوجلّ

از صفحه ۲۵۱ تا صفحه ۲۸۵

### شامل مطالب :

۲۵۳	تفسیر آیه : وَادْرَبْتِ ذُرُوءًا... وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ
۲۵۵	انسان با تمام موجودیت و با شراشر وجود ، عود می‌کند
۲۵۷	اعلان معاد از طرف پیامبران ، برای چشم ترس مردم نیست
۲۵۹	جواب از کلام طبیعیین در انکار معاد
۲۶۱	عجائب آفرینش انسان ، کمتر از عجائب عود او بسوی خدا نیست
	شگفتیهای خلقت انسان و زنده شدن زمین در بهاران دلیل بر
۲۶۳	معاد است
۲۶۵	دلالت عجائب خلقت بدن انسان بر حَقانیت و وحدانیت خدواند

۲۶۷	شگفتیهای دوران تکاملی جنین از دلایل معاد است
۲۶۹	فعلیتهای مراتب استعداد ، در دوران حیات انسان
۲۷۱	تفسیر آیه: ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَى
۲۷۵	اشعار هاتف اصفهانی در وحدانیت و حقایق حضرت باری
۲۷۷	سراسر عالم وجود پر از عجائب و غرائب است
	تمام موجودات معجزه هستند و إعجاز مختص به زنده کردن
۲۷۹	مرده نیست
۲۸۱	اشکالات مادیون در معاد چیزی جز استبعاد نیست
۲۸۳	مراتب تکامل انسان ، یا قیام قیامت و ظهور آیات انفسیه
۲۸۵	اشعار عالی سیدالشهداء علیه السلام راجع به مرگ

#### مجلس سی و چهارم

انکار معاد توسط طبیعیون مبتنی بر اصول علمی نیست

از صفحه ۲۸۹ تا صفحه ۳۶۵

#### شامل مطالب :

۲۹۱	مسائل علمی باید مبتنی بر مقدمات یقینی باشد
۲۹۳	قرآن کریم فقط پیروی از یقین را معتبر می شمارد
	منکرین معاد در تمام آیات انفسیه و آفاقیه با نظر سطحی عبور
۲۹۵	می کنند
۲۹۷	بدون آمادگی سرّ و ذات ، برهان و حتی معجزه تأثیری ندارد
	بزرگان عرب با آنکه بسیار با هوش بودند ، به خاطر استکبار ایمان
۲۹۹	نمی آوردند
۳۰۱	داستان ولید بن مغیره وانکار او رسول الله را با وجود برهان

۳۰۳	آیات قرآن دربارهٔ ولید ، و اسناد او قرآن را به سحر
۳۰۵	استهزاء قریش نسبت به آیات قرآن
۳۰۷	ردّ منکرین خدا و معاد ، بر اساس استکبار است
۳۰۹	قرآن بالاترین معجزات است
۳۱۱	یکی از معجزات رسول الله ، حفظ قرآن بود
۳۱۳	از جمله آیات دالّه بر معاد داستان اصحاب کهف و رقیم است
۳۱۵	داستان اصحاب کهف و رقیم
۳۱۷	داستان اصحاب کهف طبق حکایت قرآن
۳۱۹	داستان اصحاب کهف طبق « تفسیر قمی »
۳۲۳	روایات وارده دربارهٔ داستان گرگ یوسف
۳۲۵	داستان اصحاب کهف در روایت
۳۲۷	کلام علامه طباطبائی در ذیل روایت « تفسیر قمی »
۳۲۹	« اصحاب کهف » و « اصحاب رقیم » یک جماعت هستند
۳۳۱	تعداد اصحاب کهف
۳۳۳	اسامی اصحاب کهف ، و محلّ کهف آنان
۳۳۵	کهف اصحاب کهف کجا بوده است ؟
۳۳۷	آیا کهف اصحاب همان کهف افسوس است ؟
۳۳۹	کهف وارد د قرآن ، کهف افسوس است یا رجب
۳۴۱	اصحاب کهف در چه زمانی بوده‌اند ؟
۳۴۷	آیا اصحاب کهف پس از بیداری مردند یا باز به خواب رفتند ؟
۳۴۹	علّت دخول اصحاب کهف در کهف
۳۵۳	حکمت داستان اصحاب کهف ، ارائه بعث و معاد است
۳۵۵	کافران بجای تزکیه و عمل صالح راه قهقرا می‌پیمایند

صفحه	عنوان
۳۵۷	علم خداوند حضوری است و هیچ چیز از خداوند پنهان نخواهد ماند
۳۵۹	انکار معاد از مجرد استبعاد تجاوز نمی‌کند
۳۶۳	مکتبهای مادی انسان را از مقام خلیفة اللهی در ردیف بهائم قرار می‌دهد
۳۶۵	خداوند مردم را در یک روز جمع کرده و بین آنان به حق حکم می‌نماید

مجلس بیستم

علائم پیدایش قیامت



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱</sup>

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا  
فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ .

(هجدهمين آيه ، از سوره محمد : چهل و هفتمين سوره ازقرآن كريم)  
لله الحمد والمنة بحث معادى را كه شروع كرديم ، مقدمات  
حيات انسان را در دنيا و بعد خصوصيات حال احتضار و سكرات  
موت و عالم قبر و برزخ را تمام كرديم ، و از حال بايد شروع كنيم در  
مقدمات عالم قيامت كبرى و حضور انسان در پيشگاه پروردگار و  
شرح عوالمى را كه انسان در اين دوره از حيات اخروى طى مى كند .  
در اين آيه از قرآن مجيد ، خداوند مى فرمايد :

---

۱ - مطالب گفته شده در روز بيستم ماه مبارك رمضان .



« آیا این کافران و مشرکان امید و انتظاری را دارند مگر انتظار ساعت قیامت که ناگهان بیاید و آنها را در برگیرد ؟ حَقّاً که علامات قیامت آمده است . در آن وقتی که قیامت بیاید ، یاد قیامت و تذکّر آن چه سودی برای آنان خواهد داشت ؟ »

سیاق این آیه سیاق مؤاخذه و تهکّم است . مثل اینکه کافران در موقعی هستند که یا باید از حقّ تبعیت کنند و بنابراین عاقبت آنها مقرون به خیر و سعادت گردد ، و یا باید انتظار ساعت قیامت را ببرند تا بواسطه مشاهده تحقّق و وقوع و اِشْرافی که بر آن پیدا کنند و خصوصیاتِی را که از آن ببینند متذکّر گردند و ایمان آورند و از حقّ متابعت کنند .

اما پیروی از حقّ را امروز ننموده‌اند و بنابراین یک احتمال بیشتر نمی‌ماند و آن آمدن خود قیامت است .

امروز که علائم قیامت از قسمت شدن انسان به افراد صالح و تبهکار ، که لازمه‌اش وجود قیامت و رسیدگی به حساب است ، و پیدایش مرگ که عبور برای وصول به آن است و یا ظهور پیامبر آخرالزمان و انشقاق قمر و نزول قرآن که آخرین کتاب آسمانی است برای آنها فائده‌ای ننموده و با مواعظ بلیغ و بیّنات و حُجج واضح و عبرت‌های پی‌درپی در مقابل حقّ خضوع نکردند ، و برای خود با ایمان به خدا و عمل صالح طرفی نیستند ؛ هیچ راه دیگری برای اتّعاظ و هدایت و ایمان آنها نیست مگر وقوع خود قیامت ؛ و اما در آن حال دیگر ایمان فائده‌ای ندارد ، چون کار یکسره شده و عالم عمل

بسته و عالم جزا و حساب پیش آمده است .

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى \* يَقُولُ يَا لَيْتَنِي  
قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي<sup>۱</sup> .

« در آنروز انسان متذکر می‌گردد و متنبه می‌شود، ولی تذکربرای او چه فائده‌ای دارد؟ انسان می‌گوید: کاش برای حیات و زندگی خود، از دنیا چیزی پیش فرستاده بودم.»

آیاتی که در قرآن مجید راجع به قیامت است همگی متفقند بر اینکه در قیامت این زمین از بین می‌رود و ستارگان فرو می‌ریزند و خورشید و ماه تیره و تاریک می‌گردند و این عالم به کلی خراب و منداک می‌شود .

و پس از خرابی این عالم، خداوند ارواح را در قیامت برای حساب و کتاب و جزاء حاضر می‌فرماید؛ چه ارواحی که از دنیا رفته و در برزخ انتظار قیامت را دارند، و چه ارواحی که در دنیا بواسطه صَعَقَةُ موت دنیا را ترک کرده و ناگهان در قیامت حضور پیدا می‌کنند .

دو نفخه در صور دمیده می‌شود، یکی نفخهٔ اِمَاتَه که بواسطهٔ آن همگی می‌میرند، و دوم نفخهٔ اِحْيَاء که بواسطهٔ آن همگی بعد از مردن زنده می‌شوند .

فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ<sup>۲</sup> .

« ناگهان همه قیام می‌کنند و مشاهدهٔ قیامت و بروز و ظهور

۱- قسمتی از آیه ۲۳ و آیه ۲۴، از سورهٔ ۸۹: الفجر

۲- ذیل آیه ۶۸، از سورهٔ ۳۹: الزمر

قدرت کامله الهیه را می‌نمایند.»

در اخبار اهل بیت علیهم‌السلام برای علائم قیامت مطالب بسیاری وارد شده است، و اصولاً برای مقدمات قیامت علاوه بر علائم خود آن باید دو مرحله قبلی آن طی شود؛ یکی ظهور حضرت قائم آل محمد علیه‌السلام حضرت مهدی محمد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف و دیگر رجعت آل محمد علیهم‌السلام.

برای تحقق این دو موضوع هیچ جای شبهه و تردید نیست. موضوع ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه متفق علیه جمیع طوائف و مذاهب مسلمین است.

و رجعت آل محمد علیهم‌السلام از مسلمات شیعه می‌باشد، و در سابق الأیام وجه مائز شیعه را از غیر شیعه به امامت و رجعت میدانستند. و در این زمینه در تاریخ و سیر و اخبار مطالب فراوانی است.

و بطور کلی برای تکامل عالم و بشریت، سه مرحله متناوب و متوالی باید پیموده شود:

**اول: ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه که در آن بشریت راه سریعی را بسوی کمال طی می‌کند.**

**دوم: رجعت که در آن با پیدایش ظهورات و انوار و رجوع ائمه علیهم‌السلام به دنیا، تمام مراحل استعدادیه مردم که در زمان آن بزرگواران به مرحله فعلیت نرسیده است به فعلیت و تحقق میرسد.**

**سوّم : قیامت** که موجب تکامل دو دوره سابق و از دست دادن اینیات و طلوع صفت جلال حضرت کبریائی و مندک شدن هوّیات و شخصیّات به ظهور حقیقت در عوالم است .

این سه مرحله بر یکدیگر مترتب بوده و تا وّلی طیّ نشود دویمی نخواهد شد ، و تا دویمی متحقّق نگردد سوّمی تحقّق نخواهد یافت .

درباره علائم ظهور و علائم رجعت و قیامت ، اخبار بسیاری وارد شده است و بزرگان در کتب ضبط نموده‌اند ؛ گرچه اطمینان به صحّت همه آنها نیست ، و در آنها اخبار ضعیف بسیار است .

ولی از مجموع آنها اجمالاً استفاده میشود که هر یک از این سه مرحله از ظهور و رجعت و قیامت دارای مشخصات و علائم و آثاری مختصّ به خود هستند .

علاوه بعضی از آنها دارای سندهای صحیح بوده و طبق قواعد اصولیه ، از نقطه نظر پذیرش قابل قبول است ؛ چه روایاتی که از رسول اکرم صادر شده و چه از ائمه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین .

مثلاً علی بن ابراهیم قمی که در بیش از هزار سال پیش میزیسته است و تفسیر او در نهایت اتقان و اعتبار و مورد مطالعه و مراجعه علماء اعلام در این مدّت طویل بوده و از مصادر کتب شیعه محسوب میگردد ، روایتی را در آن از سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نقل میکند که در حجّة الوداع ، رسول خدا در

مسجدالحرام در حالیکه حلقه‌های در کعبه را به دست گرفته بودند بیان کرده‌اند .

این روایت بطوری است که از مضمون آن هیچ احتمال خدشه و دسی در آن نمی‌رود . چون مطالبی را راجع به آخر زمان بیان میکنند که در آن زمان اثری از آن نبوده است و حتی زمینه هم برای چنین وقایعی موجود نبوده تا بتوان احتمال داد که بعداً بوجود می‌آید و بر اساس آن جعل چنین حدیثی را نمود .

بنابراین ، به این روایت و امثال آن در کتب متقنه حدیث و تفسیر می‌توان اطمینان حاصل نمود و آنها را از روایات دالّه بر ظهور و علائم قیامت شمرد .

این روایت را در ذیل آیه مورد عنوان از شواهد اَشْرَاطُ السَّاعَةِ آورده است .

اَشْرَاطُ جَمْعِ شَرْطٍ بَهْ مَعْنَى عِلَامَتٍ اسْت ، و روایت چنین است : عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ مَيِّكُويد :

« حدیث کرد برای من پدرم (إبراهیم بن هاشم) از سلیمان بن مسلم خَشَّاب از عبداللّه بن جَرِيح مَكِّي از عطاء بن اَبی رِيَّاح از عبداللّه بن عَبَّاس که او گفت : ما با رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ در حَجَّةِ الْوَدَاعِ به حجّ مشرف شدیم .

رسول خدا حلقه در خانه خدا را گرفت و رو به ما نموده و با سیمای مبارکش ما را مخاطب قرار داد .

فَقَالَ : أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ ؟

وَكَانَ أَدْنَى النَّاسِ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ:  
بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ!

« و گفت: آیا می‌خواهید من شما را به علائم و نشانه‌های قیامت  
با خبر کنم؟

و در آن هنگام نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا سلمان بود، و  
گفت: ای رسول خدا! بله ما می‌خواهیم ما را با خبر کنی! «  
فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ،  
إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ، وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ، وَالْمَيْلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ، وَتَعْظِيمَ  
الْمَالِ، وَبَيْعَ الدِّينِ بِالْدُّنْيَا؛ فَعِنْدَهَا يُذَابُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ وَجَوْفُهُ  
كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ، مِمَّا يَرَى مِنَ الْمُتَكَبِّرِ فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ  
يُغَيِّرَهُ.

« پس از آن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:  
بدرستی که از علامات قیامت آن است که مردم نماز را خراب می‌کنند،  
و از شهوات پیروی می‌نمایند، و تمایلشان بسوی هوای نفسانی  
است، مال را بزرگ می‌شمردند، و دین را به دنیا می‌فروشند.

و در چنین شرائط و موقعیتی، همانطور که نمک در آب حل  
می‌شود، دل مؤمن و اندرون او آب می‌شود و حل می‌گردد؛ چون  
منکرات را در برابر دیدگان خود می‌بیند، و قدرت تغییر و اصلاح آنها  
را ندارد.»

قَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَايِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

« سلمان گفت : اینها از اموری است که حتماً تحقق می‌یابد ؟  
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود : آری ، سوگند به آن  
کسی که جان من در دست اوست !  
يَا سَلْمَانَ ! إِنَّ عِنْدَهَا يَلِيهِمْ أُمْرَاءُ جَوْرَةً ، وَوَزَرَءُ فَسَقَةً ، وَ  
عُرَفَاءُ ظَلَمَةً ، وَأُمَنَاءُ حَوْتَةً .

« ای سلمان ! در آن وقت افرادی که بر مردم حکومت دارند و  
زمام آنها را در دست داشته و بر آنها ولایت و سیطره دارند عبارتند از  
حاکمانی که همه آنها ستمکار و ظالمند ، و وزرائی که فاسقند ، و  
حکام و استانداران و فرماندارانی که همه اهل جور و ستم هستند ، و  
امین‌هایی که همه اهل خیانتند .»

فَقَالَ سَلْمَانُ : وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

« سلمان گفت : و اینها از امور مسلمه‌ای است که پیدا خواهد  
شد ؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود : آری سوگند  
بخدائی که جان من در دست اوست !

يَا سَلْمَانَ ! إِنَّ عِنْدَهَا يَكُونُ الْمُتَكَبِّرُ مَعْرُوفًا ؛ وَالْمَعْرُوفُ  
مُتَكَبِّرًا ، وَأَثْبِينِ الْحَائِنِ ؛ وَيَحْوَنُ الْأَمِينُ ، وَيَصَدِّقُ الْكَاذِبُ ؛ وَ  
يُكَذِّبُ الصَّادِقُ .

« ای سلمان ! در آن موقعیت کارهای بد و ناپسند در بین مردم  
بصورت کارهای شایسته و پسندیده درآید ؛ و کارهای پسندیده و  
نیکو به صورت کارهای نکوهیده و ناپسند جلوه کند . و مردمان

خیانت پیشه مورد وثوق و امانت واقع شوند؛ و به افراد امین و درستکار نسبت خیانت داده شود. و مرد دروغگو را تصدیق کنند و به دروغ‌های او مُهر صحّت و درستى بنهند؛ و مرد راستگو و درست را دروغگو شمارند و به گفتار او ترتیب اثر ندهند.

قَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَايِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

«سلمان گفت: و اینها مسلماً واقع خواهد شد ای رسول خدا؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانَ! فَعِنْدَهَا إِمَارَةُ النَّسَاءِ، وَمُشَاوَرَةُ الْإِمَاءِ، وَقُعُودُ الصَّبِيَّانِ عَلَى الْمَنَابِرِ، وَيَكُونُ الْكُذْبُ طُرُقًا، وَالزَّكَاةُ مَعْرَمًا، وَالْفَيْئُ مَعْنَمًا، وَيَجْفَوُ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ، وَيَبْرُ صَدِيقَهُ، وَيَطْلُعُ الْكُوكَبُ الْمُذْتَبُّ.

«ای سلمان! در آن هنگام زنان بر مردان حکومت می‌کنند، و با کنیزان مشورت می‌نمایند. (یعنی در امور سیاسی، کنیزان که در خانه‌های آنها هستند مورد مشورت قرار می‌گیرند.) و بچه‌ها - که کنایه از افراد بی‌بصیرت و بی‌دانش باشد - بر منبرها بالا می‌روند و برای مردم خطبه می‌خوانند، و زمام امور تبلیغاتی مردم را این افراد کم تجربه و کم خرد در دست می‌گیرند. و دروغگوئی و دروغ‌پردازی از کارهای طُرفه و فکاهی و ظریف شمرده میشود. و دادن زکوة مال را ضرر و غرامت می‌پندارند، و هرگونه دسترسی به بیت المال و ربودن



اموال عامه را غنیمت و بهره می‌شمارند. مردم با پدر و مادر خود جفا می‌کنند و به آنها بی‌اعتنائی نموده آنان را سبک می‌شمرند و از اداء حقوق واجبه و مستحسنة آنها بر نمی‌آیند ولیکن با دوستان خود احسان و نیکوئی می‌نمایند. و ستاره دنباله‌دار در آسمان طلوع میکند.»

قَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَآئِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

«سلمان گفت: و این امور مسلماً به وقوع می‌پیوندد ای رسول خدا؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری سوگند به آن خدائی که جان من در دست قدرت اوست!»

يَا سَلْمَانُ! وَعِنْدَهَا تُشَارِكُ الْمَرْأَةَ زَوْجَهَا فِي التَّجَارَةِ، وَ يَكُونُ الْمَطَرُ قَيْظًا، وَ يُعِيْظُ الْكِرَامُ غَيْظًا، وَ يَحْتَقِرُ الرَّجُلُ الْمُعْسِرُ، فَعِنْدَهَا يُقَارَبُ الْأَسْوَاقُ، إِذَا قَالَ هَذَا: لَمْ أَبْعُ شَيْئًا وَقَالَ هَذَا: لَمْ أُرْبِحْ شَيْئًا، فَلَا تَرَى إِلَّا ذَا مَاءٍ لِلَّهِ.

«ای سلمان! در آن زمان زنان با شوهرانشان در امور خارج از منزل مانند تجارت شرکت می‌کنند. و باران در تابستان می‌بارد. و مردمان بزرگ و بزرگوار پیوسته مورد خشم و غضب و غیظ قرار می‌گیرند. و مردم بی‌چیز و تنگدست مورد اهانت و تحقیر قرار می‌گیرند. در آن زمان بازارها به هم نزدیک میشوند.<sup>۱</sup> و در صورتی که

۱- در «المنجد» می‌نویسد: الْمُقَارَبُ مِنَ الْمَتَاعِ: الرَّخِيصُ، بنابراین ممکن است معنی این باشد که بازارها تنزل می‌کند.

محلّ خرید و فروش بسیار است همه مردم از کار و کسب خود در گله و شکوه هستند ، یکی میگوید : من چیزی نفروختم ، و دیگری میگوید : سودی نبردم ؛ و در آن وقت می نگری که تمام مردم در مقام گلابیه از خدا و مذمت او هستند .»

قَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنِّ هَذَا لَكَآئِنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

« سلمان گفت : ای رسول خدا ! چنین اموری واقع میشود ؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود : آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست ! »

يَا سَلْمَانَ ! فَعِنْدَهَا يَلِيهِمْ أَقْوَامٌ إِنْ تَكَلَّمُوا قَتَلُوهُمْ ، وَ إِنِّ سَاكِنُوا اسْتَبَاحُوهُمْ لَيْسَتْ أَثَرُوا بِفِيهِمْ ، وَ لِيَطَّوُنَّ حُرْمَتَهُمْ ، وَ لَيْسَ فِكْنٌ دِمَاءَهُمْ ، وَ لِيَمْلُؤُنَّ قُلُوبَهُمْ رُعبًا ، فَلَا تَرَاهُمْ إِلَّا وَ جِلِينَ حَآئِفِينَ مَرْعُوبِينَ مَرْهُوبِينَ .

« ای سلمان ! در آن زمان بر مردم حکومت می کنند کسانی که اگر مردم برای دفاع از حقوق خود و برای حق اولیئه خود و کوچکترین مطلبی که در آن شائبه سیادت و حریت و آزادی فکر باشد ، سخن گویند ، آنها را می کشند ، و اگر مردم سکوت هم اختیار کنند آنان اموال و نفوس و أعراض ایشان را مباح می شمردند ، و برای استفاده از کار و زحمت و دسترنج آنها از خوردن خون آنها دریغ نمی کنند ، و زنان و دختران ایشان را به بیگاری میبرند و اعمال منافی عفت انجام میدهند و احترام آنها را پایمال می کنند ، و خون مردم بیچاره و

ضعیف را بی محابا و بدون پروا میریزند ، و در دل هایشان از خوف و دهشت و هراس به اندازه‌ای وارد می‌کنند که هیچکس حق نفس کشیدن ندارد . ای سلمان ! در آن زمان تمام مردم رعیت ترسناک و خائف و وحشت‌زده و هراسناک خواهند بود .

قَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَكَايِنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

« سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا این امور واقع شدنی است ؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود : آری ، سوگند به آن کسی که نفس من در دست اوست ! »

يَا سَلْمَانَ ! إِنَّ عِنْدَهَا يُؤْتَى بِشَيْءٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ شَيْءٍ مِنَ الْمَغْرِبِ يُلَوَّنُ أُمَّتِي ؛ فَالْوَيْلُ لِضُعْفَاءِ أُمَّتِي مِنْهُمْ ، وَ الْوَيْلُ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ ؛ لَا يَرْحَمُونَ صَغِيرًا ، وَ لَا يُوقِرُونَ كَبِيرًا ، وَ لَا يَتَجَاوَزُونَ عَنْ مُسِيءٍ . أَحْبَابُهُمْ حَنَاءٌ . جُثَّتْهُمْ جُثَّةُ الْأَدَمِيِّينَ ، وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ .

« ای سلمان ! در آن زمان چیزی را از طرف مشرق برای مردم می‌آورند و چیز دیگری را از طرف مغرب و بدینوسیله امت مرا رنگ می‌کنند ، پس ای وای بر ضعیفان امت من از دست این ستمگران ، و ای وای بر ایشان از خدا ؛ به افراد کوچک و زیر دست رحم نمی‌آورند ، و بزرگان را توقیر و احترام نمی‌کنند و از خطا کار و شخصی که در امور شخصی بدی کند در نمی‌گذرند و او را مورد عفو و اغماض خود قرار نمیدهند . گفتار آنان همه فحش و زشتی است .

هیكل آنان هیكل آدمی است ولی دلهای آنها دلهای شیاطین است. «  
 قَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَايِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

«سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این امور مسلمۀ واقع شدنی است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، سوگند به آنکه جان من در دست اوست!»

يَا سَلْمَانَ! وَعِنْدَهَا يَكْتَفِي الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ، وَالنِّسَاءُ  
 بِالنِّسَاءِ، وَيُعَارُ عَلَى الْعُلَمَانَ كَمَا يُعَارُ عَلَى الْجَارِيَةِ فِي بَيْتِ  
 أَهْلِهَا. وَتَشَبَّهُ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ، وَالنِّسَاءُ بِالرِّجَالِ، وَيَرْكَبْنَ ذَوَاتُ  
 الْفُرُوجِ السُّرُوجَ؛ فَعَلَيْهِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَعْنَةُ اللَّهِ!

«ای سلمان! در آن وقت مردها به مردها اکتفا می کنند، و زنها به زنها اکتفا می نمایند. و در آن زمان همانطور که زن در خانه شوهرش مورد حفظ و حراست واقع می شود که کسی به او تعدی نکند و در استمتاع اختصاص به مرد خود داشته باشد، همینطور افرادی، جوانان تازه به سن رسیده و امرد را به خود اختصاص داده در اعمال نامشروع مورد حراست و حفظ خود قرار میدهند تا کسی دیگر به آنها توجهی نکند. مردها خود را شبیه به زنان می کنند، و زنان خود را شبیه به مردان می نمایند. و افرادی که دارای رجم هستند و برای تولید مثل آفریده شده اند که منظور زنان می باشند، سوار بر زین ها میشوند؛ پس بر آن زنان از امت من لعنت خدا باد.»

قَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَايِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

« سلمان گفت : ای رسول خدا ! اینها از امور واقع شدنی هستند ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : آری سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست ! »

يَا سَلْمَانُ ! إِنَّ عِنْدَهَا تُزْحِرَفُ الْمَسَاجِدُ كَمَا تُزْحِرَفُ الْبَيْعُ  
وَالْكُنَائِسُ ، وَتُحَلَّى الْمُصَاحِفُ ، وَتُطَوَّلُ الْمَسَارَاتُ ، وَتَكْثُرُ  
الضَّفُوفُ بِقُلُوبٍ مُتْبَاغِضَةٍ وَالْأَسْنُ مُخْتَلِفَةٍ .

« ای سلمان ! در آن وقت مساجد را زینت می کنند همچنانکه معبدهای نصاری و یهود را زینت می کنند ، و قرآن‌ها را به زیور و شکل و نقاشی‌ها آراسته و پیراسته می کنند ، و مناره‌ها و مأذنه‌های مساجد را بلند می سازند تا اشراف بر خانه‌های اطراف پیدا میکند ، و صف‌های نماز جماعت بسیار میشود و مردم در این نمازها زیاد شرکت می کنند ولی با دل‌هایی پر از کین و حسد و عداوت با یکدیگر ، و با زبان‌هایی منافقانه و سخن‌هایی مزورانه و آلوده به نیت‌های فاسده . »

قَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنَّ هَذَا لَكَايِنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

« سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا اینها واقع میشوند ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : آری سوگند به آنکه نفس من در دست قدرت اوست ! »

وَعِنْدَهَا تَحَلَّى ذُكُورُ أُمَّتِي بِالذَّهَبِ ، وَيَلْبَسُونَ الْحَرِيرَ وَ

الدِّيَابِجَ ، وَيَتَّخِذُونَ جُلُودَ الثَّمُورِ صَفَاقًا !

« در آن وضعیّت ، مردان امّت من خود را به طلا زینت می‌کنند ، و لباس حریر و دیبا می‌پوشند ، و پوست پلنگ را برای خود جامه می‌کنند .»

قَالَ سَلْمَانُ : وَ إِن هَذَا لَكَائِنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

« سلمان گفت : آیا اینها از امور واقع شدنی است ای رسول خدا ؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ وَسَلَّمَ فرمود : آری سوگند به آنکه جان من در دست قدرت اوست !»

يَا سَلْمَانَ ! وَ عِنْدَهَا يَظْهَرُ الرِّبَا ، وَ يَتَعَامَلُونَ بِالْغَيْبَةِ وَ الرَّشَى . وَ يُوضَعُ الدِّينُ ، وَ يُرْفَعُ الدُّنْيَا .

« ای سلمان ! در آن موقع رباخوری در بین مردم ظاهر و آشکارا میگردد ، و مردم با یکدیگر با غیبت و رشوه معامله می‌کنند . و دین در نزد مردم ضعیف و به درجات نازلی پائین می‌آید ، ولیکن دنیا قوی و به درجات عالی در بین مردم بالا می‌رود .»

قَالَ سَلْمَانُ : وَ إِن هَذَا لَكَائِنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ

۱- در « تفسیر علی بن ابراهیم » بجای بِالْغَيْبَةِ کلمه بِالْعَيْنَةِ آمده ، و در حاشیه آن نوشته است : العینة بالكسر ، السلف - ق . ولی عینه نوع خاصی از سلف است و در کتب حدیث بابی مربوط به آن است و اگر چه از طرق تخلّص از ربا است ولی چون صحّت آن شرائطی دارد و اگر رعایت نشود ربا می‌شود لهذا در این حدیث شریف مورد مذمت قرار گرفته است . و علیّیّ حال کلمه الغیبة ظاهراً غلط است و مناسبتی با مورد کلام ندارد .

عَلَيْهِ وَءَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

« سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا اینها از امور واقع شدنی است ؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرمود : آری سوگند به آنکه جان من به دست اوست ! »

يَا سَلْمَانَ ! وَ عِنْدَهَا يَكْثُرُ الطَّلَاقُ ، فَلَا يُقَامُ لِلَّهِ حَدٌّ ؛ وَ لَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا .

« ای سلمان ! در آن زمان طلاق زیاد واقع می شود ، و حد الهی جاری نمی گردد ؛ و اینها ابداً به خداوند ضرری نمی رساند . »

فَقَالَ سَلْمَانُ : وَ إِنْ هَذَا لَكَآئِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

« سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا این مسلماً واقع می شود ؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرمود : آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست ! »

يَا سَلْمَانَ ! وَ عِنْدَهَا تَظْهَرُ الْقِيَمَاتُ وَ الْمَعَارِزُ ، وَ يَلِيهِمْ أَشْرَارُ أُمَّتِي .

« ای سلمان ! در آن زمان زنان آوازه خوان در بین مردم به هم می رسد ، و استعمال آلات موسیقی رواج پیدا می کند ، و بر مردم شریکترین افراد از امت من حکومت می کنند . »

قَالَ سَلْمَانُ : إِنْ هَذَا لَكَآئِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

« سلمان گفت : ای رسول خدا آیا این امر واقع می شود ؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست!

يَا سَلْمَانَ! وَعِنْدَهَا يَحُجُّ أَغْنِيَاءُ أُمَّتِي لِلزُّهْمَةِ، وَيَحُجُّ أَوْسَاطُهَا لِلتَّجَارَةِ، وَيَحُجُّ فُقَرَاءُ وَهُمْ لِلرِّئَاءِ وَالشُّمْعَةِ. فَعِنْدَهَا يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِعَبْرِ اللَّهِ، وَيَتَّخِذُونَهُ مَزَامِيرَ. وَيَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِعَبْرِ اللَّهِ. وَيَكْثُرُ أَوْلَادُ الزُّبَّانِ. وَيَتَعَنَّونَ بِالْقُرْآنِ. وَيَتَهَافَتُونَ بِالدُّنْيَا.

«ای سلمان! در آن زمان، اغنیاء و ثروتمندان امت من که به حج میروند برای تفریح و تفرج است، و حج متوسطین از امت برای تجارت و خرید و فروش است، و حج فقراء از امت من برای خودنمایی و صیت و شهرت است.

در آن هنگام بسیاری از افراد مردم قرآن را برای غیر خدا یاد می‌گیرند، و قرآن را به صورت آهنگ موسیقی در مزمار و آلات موسیقی می‌نوازند. و دستجات و گروه‌هایی هستند که برای غیر خدا به دنبال علوم دینی اسلامیه می‌روند و برای فقاقت تلاش می‌کنند. و اولاد زنا در بین مردم بسیار پدید می‌آید. و قرآن را به صورت لهو و با صوت تغنی غیر مشروع می‌خوانند. و همگی مردم برای رسیدن به دنیا و شؤون دنیا کوشش می‌کنند و مسابقه می‌دهند، و سعی می‌کنند تا بتوانند در امور دنیا از یکدیگر پیشی گیرند.»

قَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَايِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!



« سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا اینها از امور حتمیه است ؟  
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود : آری سوگند به آن کسی  
که نفس من در دست اوست ! »

يَا سَلْمَانَ ! ذَاكَ إِذَا انْشَهَكَتِ الْمَحَارِمُ ، وَ اكْتَسَبَتِ الْمَمَائِمُ ، وَ  
سُلِّطَ الْأَشْرَارُ عَلَى الْأَخْيَارِ ، وَ يَفْشُو الْكِذْبُ ، وَ تَظْهَرُ اللَّجَاجَةُ ، وَ  
تَفْشُو الْفَاقَةُ ، وَ يَتَبَاهَوْنَ فِي اللَّبَاسِ ، وَ يَمْطَرُونَ فِي غَيْرِ أَوَانٍ  
الْمَطَرِ ، وَ يَسْتَحْسِبُونَ الْكُوبَةَ وَ الْمَعَازِفَ وَ يَنْكِرُونَ الْأَمْرَ  
بِالْمَعْرُوفِ وَ التَّهْيَةَ عَنِ الْمُنْكَرِ ، حَتَّى يَكُونَ الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ  
الزَّمَانِ أَدْلَ مَنْ فِي الْأُمَّةِ ، وَ يُظْهَرُ قُرْآؤُهُمْ وَ عِبَادُهُمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ  
التَّلَاوُمَ

فَأُولَئِكَ يُدْعَوْنَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ : الْأَرْجَاسَ  
وَ الْأَنْجَاسَ .

« ای سلمان ! در آن زمان پرده عصمت مردم پاره می شود ، و  
محرمات الهیه به جای آورده می شود ، و حریم عفاف دریده می گردد ، و  
معصیت های خدا رائج می گردد ، و بدان و اشرار بر اخیار و خوبان  
تسلط پیدا می کنند ، و دروغ علناً رائج و در بین توده مردم شایع  
می شود ، و لجاج و خودسری و استکبار ظاهر می گردد ، و نیازمندی و  
احتیاج ، همه توده ها را فرا می گیرد . مردم به لباس خود بر یکدیگر  
فخریه و مباهات می کنند ، و باران های فراوان در غیر فصل باران پیدا  
می شود ، و اشتغال به لهو و لعب از قبیل بازی کردن با باطل و تار و  
آلات موسیقی را امری پسندیده و نیکو می شمرند و امر به معروف و

نهی از منکر را گذشته از آنکه به جای نمی آورند امر نکوهیده و ناپسند میدانند .

زمانه و وضعیّت محیط در آن زمان به قدری انحطاط پیدا می کند که مردمان مؤمن و استوار با ایمان راستین در آن زمان از تمام افراد امت پست تر و حقیرتر و ذلیل تر خواهند بود .

و در بین زهاد و عبّاد و همچنین در بین علماء و قُرّائشان حسّ بدبینی و بدخواهی ظهور نموده و پیوسته در صدد عیب جوئی و ملامت از یکدیگر برمی آیند .

اینچنین افرادی با چنین روحیه و عادت و با چنین ملکات و صفاتی در ملکوت آسمانها به ارجاس و آنجاس یعنی موجودات پلید و کثیف و نجس خوانده می شوند .»

قَالَ سَلْمَانُ : وَإِنَّ هَذَا لَكَآئِنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ !

« سلمان گفت : ای رسول خدا ! آیا اینها واقع شدنی است ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : آری سوگند به آن خدائی که جان من در دست اوست !»

يَا سَلْمَانُ ! فَعِنْدَهَا لَا يَخْشَى الْغَنَى إِلَّا الْفَقْرَ ، حَتَّى أَنْ السَّائِلَ لَيْسَأَلُ فِيمَا بَيْنَ الْجُمُعَتَيْنِ ، لَا يُصِيبُ أَحَدًا يَضَعُ فِي يَدِهِ شَيْئًا .

« ای سلمان ! در آن هنگام افراد ثروتمند و متمول بیش از همه کس از فقر نگرانند ، به فقراء و ضعفاء کمکی نمی شود و کسی بر آنان رحمت نمی آورد ، حتی افراد سائل در طول مدت یک هفته که از

این جمعه تا آن جمعه باشد سؤال می‌کنند و کسی پیدا نمی‌شود که در دست آنان چیزی گذارد.

قَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَآئِنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

«سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا اینها شدنی است؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری سوگند به خدائی که نفس من در دست قدرت اوست!»

يَا سَلْمَانُ! عِنْدَهَا يَتَكَلَّمُ الرَّؤَيْبِضَةُ. فَقَالَ: وَمَا الرَّؤَيْبِضَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي؟

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَتَكَلَّمُ فِي أَمْرِ الْعَامَّةِ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَتَكَلَّمُ. فَلَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى تَحُورَ الْأَرْضُ حَوْرَةً، فَلَا يَظُنُّ كُلُّ قَوْمٍ إِلَّا أَنَّهَا حَارَتْ فِي نَاحِيَّتِهِمْ، فَيَمْكُثُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُنْكُثُونَ فِي مَكْنَنِهِمْ، فَتُلْقَى لَهُمُ الْأَرْضُ أَفْلَادًا كَبِدَهَا.

قَالَ: ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْأَسَاطِينِ، فَقَالَ: مِثْلُ هَذَا.

فِيَوْمٍ مِثْلِ ذَلِكَ لَا يَنْفَعُ ذَهَبٌ وَلَا فِضَّةٌ. فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ: فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا.

«ای سلمان! و در آن موقعیت «رویبیضة» تکلم میکند و سخن میگوید:

سلمان گفت: فدایت شود پدرم و مادرم ای رسول خدا! مراد از رویبیضة چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در امور اجتماعی مردم و اوضاع عامه کسی تکلم میکند و ارشادات مردم را به عهده دارد که شأن او ارشاد و هدایت و ولایت بر مردم نیست. چون این قضایا واقع گردد و این علائم تحقق یابد دیگر مدّت درازی به طول نمی‌انجامد، بلکه درنگ نمی‌کنند مردم مگر زمان اندکی که ناگهان زمین صیحه عجیبی می‌کشد، و این صدا و صیحه بطوری تمام بسیط زمین را فرا میگیرد که هرکس چنین می‌پندارد که این صیحه در ناحیه و موطن او واقع شده است. و پس از صیحه به قدری که خداوند اراده‌اش تعلق گیرد باز مردم در روی زمین درنگ می‌کنند، و در این اقامت و درنگ دچار گرفتاری‌ها و مشقّات و تکان‌ها می‌گردند.

و زمین پاره‌های جگر خود را بیرون می‌ریزد، و منظور از پاره‌های جگر طلاها و نقره‌هاست.

حضرت رسول اکرم در این حال با دست خود اشاره کردند به ستون‌هایی که در آنجا نصب شده بود و فرمودند: پاره‌های جگر زمین و قطعات طلا و نقره مثل این ستون‌ها. اما در آن روز دیگر طلا و نقره فائده‌ای ندارد، و اینست معنای گفتار خدای تعالی: **فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا:**

پس به درستی که حقاً علائم قیامت بوقوع پیوسته است.»<sup>۱</sup>

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی، از ص ۶۲۷ تا ص ۶۲۹؛ و در

تفسیر «المیزان» ج ۵، از ص ۴۳۲ تا ص ۴۳۵ در ذیل آیه ۵۴ از سوره: مائدة ﴿

در بعضی از آیات قرآن آمده است: **وَإِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ**<sup>۱</sup>.

یعنی شما برای حضور در قیامت در پیشگاه پروردگار، قلب و واژگون میشوند. و چون آن عالم، عالم بیداری محض و عالم صدق و واقعیت است، معلوم میشود که مردم در این دنیا که عالم اعتبار است بر اساس غفلت و خواب و بر پایه کذب و اعتباریات موهومه زندگی می‌نمایند، تا قلب و واژگونی‌اش بیداری و صدق و واقعیت باشد.

پناه به خدا از نفس اماره به سوء که تمام نکبت‌ها و بدبختی‌ها را به سر انسان می‌آورد، و حقاً اگر به خود واگذارده شود در سرکشی و شِماسَت حد یقفی ندارد و با خیره سری و عجله خاصی بسوی سرایش بدبختی‌ها و شقاوت سرازیر می‌گردد؛ و در این صورت غیر از آن جهنم گذاخته، چیزی علاج وی را نخواهد نمود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام امت را بر محور عزت و شرف و ایمان حرکت می‌داد، و طبق خبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با ناکثین و قاسطین و مارقین نبرد نمود. مردم کوفه آن حضرت را بسیار آزار می‌دادند، و از اطاعت سرپیچی می‌کردند؛ و در تجهیز لشکر و حضور در صحنه نبرد کوتاهی می‌نمودند، و استراحت در خانه‌های خود را با اهل و عیال بر جهاد در راه خدا مقدم می‌شمردند، و هزاران اشکال و ایراد به آن حضرت داشتند. و هر یک

﴿ از «تفسیر علی بن ابراهیم» نقل کرده‌اند.

۱- ذیل آیه ۲۱، از سوره ۲۹: العنکبوت

برای خود رأیی و سلیقه‌ای انتخاب نموده و در مقابل اوامر آن حضرت اظهار انانیت و شخصیت می نمودند؛ و آن امام قائم به حق و حاکم به عدل و دلسوز بر رعیت و دعوت کننده به خدا را خسته و فرسوده و ملول و از زندگانی سیر کردند.

در کتاب «الغارات» با سند متصل خود از ابی الودّاک روایت میکند که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ با خوارج نهروان فارغ شدند، در نهروان به خطبه پرداخته و پس از حمد و ثنای خداوند به آنطوریکه بایسته اوست، چنین فرمودند:

اما بعد، خداوند عزوجلّ با شما به رحمت و نیکوئی رفتار نمود و به طریق نیکو شما را نصرت با عزّت و شرف عنایت فرمود؛ پس در این حال که این غائله هائله از بین رفته و مخالفین داخلی منکوب شده‌اند، فوراً حرکت کنید بسوی دشمنان خودتان از اهل شام و تتمه جنگ صفین را خاتمه دهید و قبل از آنکه دشمن مجال و فرصتی بیابد، معاویه را که دشمن سر سخت اسلام بوده و از هتک حرّمات خدا بهیچوجه خودداری نمی کند از پای درآورید و این دشمنان خارجی خود را سرکوب و منکوب نمائید.

أشعث بن قیس برخاست و با جملاتی سرد مردم را به بازگشت به منازل خود و استراحت، به چنین عبارتی دعوت کرد:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! نَفِدَتْ نِبَالُنَا، وَكَلَّتْ سُيُوفُنَا، وَنُصَلَّتْ  
أَسِنَّةُ رِمَاحِنَا وَعَادَ أَكْثَرُهَا قِصْدًا.

ارْجِعْ بِنَا إِلَى مِصْرِنَا نَسْتَعِدُّ بِأَحْسَنِ عِدَّتِنَا، وَلَعَلَّ

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ فِي عِدَّتِنَا عِدَّةَ مَنْ هَلَكَ مِنَّا ، فَإِنَّهُ أَقْوَى لَنَا  
عَلَى عَدُوِّنَا .

وَكَانَ الَّذِي وَلِيَ كَلَامَ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ<sup>۱</sup> .

«ای امیرالمؤمنین! تیرهای ما همه تمام شده است، و شمشیرهای ما از کار افتاده، و سرهای نیزه‌ها و پیکان‌های نیزه‌ها همه از نیزه‌ها جدا شده و اکثر آنها شکسته شده است.

ما را به شهر خودمان کوفه برگردان تا به بهترین تجهیزاتی خود را مجهز و آماده کنیم، و امید است که امیرالمؤمنین افرادی را به افراد ما اضافه کنند تا جای افرادی را که در این جنگ از ما هلاک شده‌اند پُر کند و تدارک به عمل آید، چون این عمل موجب تقویت ما بر دشمن خواهد شد.

و آن کسی که در آن روز از طرف مردم سخن می‌گفت و این پیشنهادها را مینمود، اشعث بن قیس بود.»  
و این خبر را طبری نیز در ضمن بیان وقایع سنه سی و هفتم آورده است.

و نیز در «الغارات» با سند خود از مستظَلُّ بن حُصَيْن روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ضمن خطبه‌ای فرمود:

۱- «الغارات» ج ۱، ص ۲۳ تا ص ۲۵، و در پاورقی گفته است:

در «شرح نهج البلاغة» ابن اَبِي الحَدِيدِ اَنْصَلَّتْ وارد شده، و شاید تصحیف اَنْصَلَّتْ باشد چنانکه می‌گویند: اَنْصَلَ السَّهْمُ یعنی پیکان از تیر خارج شد.

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! وَاللَّهِ لَتَجِدُنَّ فِي اللَّهِ وَالتَّقَاتِلَنَّ عَلَيَّ طَاعَتِهِ،  
أَوْ لَيُسْوَئَنَّكُمْ قَوْمٌ أَنْتُمْ أَقْرَبُ إِلَيَّ الْحَقِّ مِنْهُمْ؛ فَلْيَعَذِّبَنَّكُمْ وَ  
لْيَعَذِّبَنَّهمُ اللَّهُ<sup>۱</sup>.

«ای اهل کوفه! باید همه شما در راه خدا کوشش و جدیت کنید  
و باید در راه اطاعت خدا کارزار کنید، وگرنه قومی بر شما سیادت و  
ریاست خواهند کرد که شما در راه حق از آنها به حق نزدیکتر هستید؛  
و بر اساس این إهمال و عدم کارزار، خداوند هم شما و هم آنها را  
عذاب می نماید.»

و نیز در «الغارات» با سند متصل خود از نمیر عیسی روایت  
کرده است که:

مَرَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الشَّفَارِ مِنْ هَمْدَانَ، فَاسْتَقْبَلَهُ قَوْمٌ  
فَقَالُوا:

أَقْتَلْتَ الْمُسْلِمِينَ بَعِيرِ جُرْمٍ، وَ دَاهَنْتَ فِي أَمْرِ اللَّهِ، وَ طَلَبْتَ  
الْمُلْكَ وَ حَكَمْتَ الرِّجَالَ فِي دِينِ اللَّهِ؟! لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُكْمُ اللَّهِ فِي رِقَابِكُمْ.

مَا يَحْبِسُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا مِنْ فَوْقِهَا بَدَمٍ؟ إِيَّتِي مَيِّتٌ أَوْ  
مَقْتُولٌ، بَلْ قِتْلًا. ثُمَّ جَاءَ حَتَّى دَخَلَ الْقَصْرَ<sup>۲</sup>.

۱- همان مصدر، ص ۳۲؛ و نیز مجلسی در «بحار الأنوار» طبع کمپانی  
ج ۸، ص ۶۷۹ در باب جریان فتنهها بیان کرده است.

۲- همان مصدر، ص ۳۰؛ و مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۸ کمپانی  
ص ۶۷۸ آورده است.



« پس از جنگ نهروان و مقاتله با خوارج ، حضرت به جماعتی از اهل هَمْدان عبور فرمود .

جماعتی از آنها به نزد آن حضرت آمده و گفتند : آیا مسلمانان را بدون جرم و جنایت کشتی ؟ و در امر خدا مُداهنه و سستی نمودی ؟ و طالب ریاست و حکومت شدی ؟ و در دین خدا ، مردان را ذی اراده و سلیقه شمردی و امور را به حکمیت واگذار نمودی ؟! حکم نیست و حکمیت نیست مگر برای خدا .

حضرت فرمود : حکم خدا بر عهده شماسست و ذمه‌های شما متحمل آن حکم خواهد بود .

چه چیز نگهداشته است شقی‌ترین امت را که بیاید و این محاسن را از خون بالای سرش خضاب کند ؟ ای مردم ! من خواهم مرد یا کشته خواهم شد ، بلکه کشته خواهم شد . و حضرت آمد تا داخل قصر دارالاماره شد .

و در «نهج البلاغه» آمده است که شخصی از اصحاب آن حضرت برخاست ، فَقَالَ :

نَهَيْتَنَا عَنِ الْحُكُومَةِ ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِهَا ! فَمَا نَدْرِي أَيُّ الْأُمْرِينِ  
أَرْشَدُ ؟

« آن مرد گفت : ای علی ! تو ما را از حکومت در امر دین و احکام الهی نهی فرمودی و سپس ما را به حکومت و پذیرش آن امر فرمودی ! پس ما نفهمیدیم کدامیک از این دو کار تو مقرون به صواب و به راستی نزدیکتر است ؟ »

فَصَفَّقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ :

« حضرت یکی از دست‌های خود را به دیگری زدند و سپس فرمودند : « هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ .

أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أُنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ حَيْرًا ، فَإِنْ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ ، وَإِنْ اعْوَجَجْتُمْ قَوْمْتُكُمْ ، وَإِنْ أَبِيْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ ، لَكَاثِ الْوَتْقَى . وَلَكِنْ بَمَنْ وَإِلَى مَنْ ؟

أُرِيدُ أَنْ أُدَارِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي ، كَنَاقِشِ الشُّوْكَةِ بِالشُّوْكَةِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا .

اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطْبَاءُ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِيَّ ، وَكَلَّتِ النَّزْعَةُ بِأَشْطَانِ الرَّسِيِّ .<sup>۱</sup>

( چون معاویه با خدعه و حيله قرآن‌ها را بر سرنیزه‌ها کرد و خود را تابع قرآن قلمداد نمود ، و کتاب خدا را حکم قرار داد و امر جنگ را به حکمیت ارجاع داد ، امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خطبه و کلام‌های پیاپی خود ، مردم را نسبت به سوء نیت او هشدار دادند ، و فرمودند : این یک خدعه‌ای بیش نیست .

به نام اینکه قرآن حاکم است میخواهند جنگ را متوقف کنند تا اولاً از شکست قطعی گریخته باشند و ثانیاً با ارجاع به حکمیت ، خدشه و اشکالی عملاً در حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایجاد

۱- خطبه ۱۱۹ از «نهج البلاغه» ؛ و از طبع عبده مصر ، مطبعة عیسی

البابی الحلبي : ج ۱ ، ص ۲۳۳ و ۲۳۴

کنند و علی کُلّ تقدیر از این فرصت به نفع خود سوء استفاده نمایند .  
 لذا امیرالمؤمنین علیه السلام به شدت مردم را از پذیرش  
 حکمیت منع میکرد و تن زیر بار این حکمیت نمیداد . ولی چون خود  
 مردم فریاد برآوردند و تقاضای حکمیت نمودند ، و در بین لشکر آن  
 حضرت ایجاد تفرقه کردند و با بیست هزار شمشیر کشیده اطراف آن  
 حضرت را گرفتند که اگر به حکم قرآن و حکمیت راضی نشوی  
 هم اکنون تو را در زیر این شمشیرها قطعه قطعه می کنیم ، حضرت  
 هیچ چاره‌ای نداشت مگر قبول حکمیت ، وگرنه تمام لشکر آن  
 حضرت به مخالفت برمی خاستند و صد در صد به نفع معاویه تمام  
 میشد .

لذا حضرت حکمیت را قبول فرمود و سپس که حکمین خدعه  
 کردند یعنی عمرو عاص ، ابوموسی اشعری را گول زد و در حکم  
 حکمین اعوجاج و انحراف حاصل شد حضرت تصمیم ادامه جنگ  
 صفین را داشت تا کار را با معاویه مکار و خداع یکسره کند ؛ در  
 اینحال بود که طائفه خوارج به عنوان اعتراض به قبول حکمیت علیه  
 آن حضرت قیام کردند و او را تکفیر نمودند .

حضرت برای خوابانیدن این فتنه داخلی قیام فرمود و به خوارج  
 فهمانید که کار من صحیح بوده است ، و لذا اکثر آنان توبه نمودند و از  
 در معذرت خواهی وارد شدند ، و بقیه که به سرکشی و عناد خود  
 ادامه میدادند و دست به غارت اموال مسلمانان زده و به فتنه‌انگیزی  
 اشتغال داشتند با جنگ نهروان کشته و متواری شدند ؛ و این فتنه مهم

از ریشه از بین رفت .

در این حال بود که حضرت درصدد جمع آوری و تهیه لشکری مجهز برای حمله به اهل شام و معاویه علیه الهاویه بود که شمشیر نابکار ابن ملجم مرادی کار آن حضرت را ساخت و به مرحله شهادت رسانید . در اینجا این مردی که برخاسته و اعتراض دارد به امیرالمؤمنین علیه السلام ، حضرت جواب او را بدین قسم دادند :

« این گفتار شما جزای کسی است که بواسطه گفتار جاهلان از قوم خود ، از آنچه را از رأی و فکر خود بر بقای جنگ با معاویه استوار ساخته بود و تصمیم ادامه این نبرد را داشت برگردد و ترک عزیمت کند .

( و سپس این مطلب را روشن ساخت که ترک عزیمت بر جنگ و عمل بر گفتار جاهلان ، بر اساس قصور فهم و ادراک خود مردم بوده است که مُصرّاً این معنی را خواسته بودند ، و گرنه در پیش بینی‌های عاقلانه و روش معصومانه آن امام همام هیچ تزلزلی حاصل نشده است ؛ می‌فرماید : )

سوگند بخدا که من در آن وقتی که شما را به ادامه کارزار که بر شما ناگوار و ناپسند بود امر کردم ، اگر بر آن امر ایستادگی مینمودم ، و بر جنگ که ناپسند شماست ولی خدای تعالی خیر شما را در آن قرار داده است اصرار می‌ورزیدم ، بطوریکه اگر در جنگ استقامت می‌ورزیدید شما را هدایت می‌نمودم و راه راست را به شما نشان می‌دادم ، و اگر به کجی و کاستی می‌گرویدید شما را به تعزیر و اقامه

حدود الهیّه راست مینمودم و استوار می‌ساختم ، و اگر از جنگ اباء و امتناع مینمودید به شما میرسیدم و شما را به دست می‌آوردم و رفع اباء و امتناع از شما می‌نمودم ؛ هر آینه این عمل کار محکم و استوار بود ، که موجب فتح و ظفر اهل ایمان و منکویّت و مغلویّت اهل عدوان میشد .

ولیکن با معونت و کمک چه گروهی این کار را می‌کردم ؟ و در این کارزار به چه کسانی التجاء می‌بردم ؟ جز با قوم خودم و اصحاب خودم که شما بودید ؟

من میخواهم که با شما و به کمک شما مداوا و معالجه نمایم ؛ در حالیکه خود شما درد من هستید . عیناً مانند کسی که میخواهد خاری را از بدن خود با خار دیگری بیرون آورد ؛ و میدانند که این دو خار هر دو از یک جنس هستند و میل و گرایش این خار به آن خار است . ( پس من چگونه میتوانم با شما که درد من هستید دردم را معالجه کنم ، و با بعضی از شما که از جهت میل و گرایش عیناً مانند بعضی دیگر و دسته دیگری آن دسته دیگر را استوار سازم . )

بار پروردگارا ! طیبیان و حاذقان معالجه امراض از مداوای این درد جانکاه عاجز شدند ، و آب کشندگان ماهر و زیرک که آب را از اعماق چاه اندیشه و فکر بالا می‌آورند از بالا آوردن این آب با ریسمان‌های اندیشه و تفکر درماندند .

و در «الغارات» با سند متصل خود روایت میکند از ابو عَون

التَّقْفِيَّ بن عُبَيْدِ اللَّهِ :

قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي عَبَسَ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
عَلَى الْمُنْبَرِ، فَقَالَتْ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! ثَلَاثٌ بَلْبُلُنَ الْقُلُوبَ. قَالَ:  
وَمَا هُنَّ؟

قَالَتْ: رِضَاكَ بِالْقَضِيَّةِ، وَأَحْذُكَ بِالذِّيَّةِ، وَجَزْعَكَ عِنْدَ  
الْبَيْتَةِ!

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْحَكَ! إِمَّا أَنْتِ امْرَأَةٌ، انْطَلِقِي فَاجْلِسِي  
عَلَى ذَيْلِكَ!

قَالَتْ: لَا! وَاللَّهِ مَا مِنْ جُلُوسٍ إِلَّا فِي ظِلَالِ السُّيُوفِ.<sup>۱</sup>

«أبو عون میگوید: زنی از طائفه بنی عبس در حالیکه  
امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر بودند در نزد آن حضرت آمده و  
گفت: ای امیرمؤمنان! سه چیزند که دلها را در اضطراب انداخته و  
آنها را در هم و غم فرو برده است. حضرت فرمودند: آنها چیستند؟  
زن گفت: رضایت دادن و تسلیم شدن تو در امر حکمیت، و  
اختیار کردن تو امر پست و زبونی را، و فریاد و جزع بر آوردن تو در  
مواقع ابتلائات و حوادث!

حضرت فرمودند: ای وای بر تو! (تو را به این مسائل چکار؟) تو

۱- «الغارات» ج ۱، ص ۳۸ و ۳۹؛ و در تعلیقه آن گوید: این حدیث را  
مجلسی در هشتم «بحار الأنوار» در باب ما جَرَى مِنَ الْفِتَنِ، ص ۶۷۹ سطر ۱۴، و  
ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» بدون نسبتی به کتابی بدین عبارت نقل  
کرده است: روایت کرده است حافظ أبو نَعِيم که گفت: أبو عاصم ثقفی ما را  
حدیثی کرد که گفت: زنی آمد - تا آخر حدیث. (به «شرح نهج البلاغه» ج ۱،  
ص ۱۷۹، سطر ۳۱ رجوع شود.)

زن هستی ، برو در خانه خود بنشین و به کار خود مشغول باش !  
 زن گفت : نه ! سوگند بخدا که هیچ نشستی نیست مگر در سایه  
 شمشیرها .»

و در «الغارات» با سند متصل خود از زید بن وهب روایت می کند  
 که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از فراغ از نهروان و امور خوارج در  
 اولین سخنان خود چنین فرمودند :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! اسْتَعِدُّوا إِلَىٰ عَدُوِّ فِي جِهَادِهِمُ الْقُرْبَةَ مِنَ اللَّهِ وَ  
 طَلَبُ الْوَسِيلَةِ إِلَيْهِ .

ای مردم ! خود را مجهز و آماده نمائید برای نبرد با دشمنی که در  
 جهاد با آنها به خدا تقرب میجوئید و دستاویزی برای وصول به لقاء او  
 درمی یابید .

دشمنان شما گروهی هستند که دستشان از حق خالی است ،  
 خیاری و سرگردان زیست می کنند ، و ابداً دیده بصیرت حق را ندارند  
 و حق را نمی بینند . و به ظلم و عدوان خو گرفته اند ، و ستم و جور در  
 دل آنان وارد شده و از آن عدول نمی کنند ؛ از کتاب خدا دور بوده و با  
 آن آشنائی و ملائمتی ندارند ؛ و از طریق مستوی در راه مستقیم عدول  
 نموده به کجروی و انحراف اشتغال ورزیده اند ؛ در وادی طغیان و  
 سرکشی و تجاوز ، رسوخ نموده و فرو رفته اند ، و به نادانی و نابینائی  
 گرفتار آمده اند ، و در گرداب های ضلالت و غمرات غوایت بطور دائم  
 و مداوم غوطه ور شده اند .

پس برای دفاع از ایشان آماده سازید آنچه را که استطاعت دارید

و در توان شماسست از قوه و استعداد و از اسبان بسته ، و بر خدا توکل کنید ؛ و خدا از جهت سپردن امور به او و از جهت یاری و نصرت کفایت است .

با این خطبه ، برای جهاد حرکت نکردند و برای دفع دشمن کوچ نمودند ، و از خانه‌ها بیرون نیامدند . و حضرت چندین روز آنانرا به همین منوال رها گذارد ، و چون از حرکت و کوچ آنها ناامید شد ، رؤسا و بزرگان آنان را طلبید و از نظریهٔ آنان تفحص و جستجو فرمود ، و از علت کندی و نشست و سنگینی در حرکت استفسار نمود .

بعضی از آنان به بهانهٔ مرض از آمدن خودداری نموده و بعضی دیگر جداً از آمدن استنکار داشتند ، و افراد کمی از آنان بودند که آمادهٔ حرکت و خروج و جهاد بودند .

حضرت برای بار دوم به خطبه ایستاد و فرمود :

عِبَادَ اللَّهِ ! مَا لَكُمْ إِذَا أَمَرْتُكُمْ أَنْ تُنْفِرُوا اثَّاقِلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ؟  
أَرْضِيئُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ ثَوَابًا ؟ وَ بِالذَّلِّ وَالْهَوَانِ مِنَ الْعِزِّ  
خَلْفًا ؟

أَوْ كَلَّمَا نَادَيْتُكُمْ إِلَى الْجِهَادِ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ  
فِي سَكْرَةٍ ! يَرْتَجُّ عَلَيْكُمْ فَتَبْكُمُونَ ؛ فَكَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَالُوسَةٌ فَأَنْتُمْ  
لَا تَعْقِلُونَ ؛ وَ كَانَ أَبْصَارُكُمْ كُمُهُ فَأَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ !

لِلَّهِ أَنْتُمْ ! مَا أَنْتُمْ إِلَّا أَسْوَدُ الشَّرَى فِي الدَّعَةِ ، وَ تَعَالِبُ رَوَاغَةً  
حِينَ تُدْعَوْنَ .

مَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يُصَالُ بِهِ ، وَلَا زَوَافِرَ عِزٍّ يُعْتَصَمُ إِلَيْهَا . لَعَمْرُ اللَّهِ



لَبَسَ حُشَّاشٌ نَارَ الْحَرْبِ أَثْمًا؛ إِنَّكُمْ تَكَادُونَ وَلَا تَكِيدُونَ، وَ تَنْتَقِصُ أَطْرَافَكُمْ وَلَا تَتَحَاشُونَ، وَلَا يَأْمُ عَنكُمْ وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ.

إِنَّ أَحَا الْحَرْبِ الْيُظَانُ؛ أُوْدَى مَن غَفَلَ، وَيَأْتِي الذُّلُّ مَن وَادِعٍ. غَلِبَ الْمُتَحَاذِلُونَ، وَالْمَغْلُوبُ مَقْهُورٌ وَمَسْلُوبٌ - الحديث<sup>۱</sup>.

«ای بندگان خدا! چه شده است که چون شما را امر به خروج می‌کنم به زمین می‌چسبید؟ آیا شما به عوض حیات سرمدی و زندگی جاودانی حقیقی در پاداش خود به حیات و زندگی دنیا اکتفا نموده و راضی شده‌اید؟ و پستی و ذلت را جانشین عزت پنداشتید؟ هر وقت که شما را به جهاد در راه خدا می‌خوانم چشم‌های شما به‌دوران و گردش می‌افتد و از شدت ترس و نگرانی گویا در سکر مرگ افتاده‌اید! و راه‌های فهم و ادراک بر شما بسته شده و زبان شما لال و از کار افتاده شده است؛ و گویا دل‌های شما به جنون و دیوانگی آمیخته شده و تعقل نمی‌کنید، و گویا چشم‌های شما نابیناست و اصلاً چیزی را نمی‌بیند!

آفرین بر شما که مال خدا هستید!<sup>۲</sup> در حال آرامش در ادعا، چون شیران شرزه‌بیشه فرات بوده، و در حال جنگ و کارزار چون روباهان دروغ‌زن و حيله‌گر از این سوراخ به آن سوراخ پنهان می‌شوید.

۱- «الغارات» ج ۱، از ص ۳۳ تا ۳۷

۲- معنای لِّلَّهِ أَثْمًا اینستکه: آفرین بر شما؛ البتّه بر وجه استهزاء و تهكّم است و شبیه لِّلَّهِ دَرْكُم است، یعنی از بس شما خوب هستید مال خدا هستید!

نیستید مانند ستون محکمی که در صولت و شدت بدو پناه برند ،  
و نه مانند پایه‌های عزت و شرف که بدانها دستاویز شوند .  
سوگند بخدا که برای آتش جنگ ، بد آتش گیرانه‌هائی هستید ؛  
مورد کید و حيله واقع می‌شوید ولی خود برای دشمن حيله‌ای  
نمی‌اندیشید . و پیوسته از بزرگان شما کم می‌شوند و کشته می‌شوند و  
ابداً تحاشی و باکی ندارید . و دشمن در غیبت شما نخواهیده است و  
بیدار و در کمین است و شما درسکرات غفلت فرو رفته‌اید .  
مرد جنگ کسی است که بیدار است ؛ کسی که غفلت ورزد  
دستخوش بوار و هلاکت خواهد شد ، و کسی که با دشمن بسازد و  
مصالحه کند گرفتار ذلت و زبونی خواهد گشت . و افرادی که یکدیگر  
را تنها گذارند و با هم تعاون و کمک نکنند مغلوب می‌شوند ؛ و  
مغلوب ، مقهور و مسلوب می‌گردد . ( یعنی مورد قهر و سطوت دشمن  
قرار می‌گیرد و جان و مال و عرض و ناموس او در معرض تعدی و  
تجاوز واقع می‌گردد . ) - تا آخر حدیث .

این خطبه را سید رضی رحمه الله علیه در «نهج البلاغه» با  
اختلاف الفاظ آورده است و از جمله ، جمله مَا أَتُّمُّ إِلَّا أَسْوَدُ الشَّرَى  
فِي الدَّعَةِ را به جمله مَا أَتُّمُّ إِلَّا كَابِلٌ ضَلَّ رُعَاتُهَا ، فَكَلَّمَا جُمِعَتْ  
مِنْ جَانِبِ انْتَشَرَتْ مِنْ ءَأَخَرَ تبدیل نموده است . یعنی نیستید شما  
مردم مگر مانند گلّه‌های شتری که ساربانانش گم شده‌اند و آنها در  
بیابان متفرق و پراکنده شده و از هر طرف جمع شوند از طرف دیگر  
پراکنده می‌شوند .

و این جملات را نیز اضافه دارد :

وَأَيُّمُ اللّٰهِ إِنِّي لَأَظُنُّ بِكُمْ أَنَّ لَوْ حَمَسَ الْوَعْيَى وَاسْتَحَرَّ الْمَوْتُ  
 قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ .  
 وَاللّٰهِ إِنَّ أَمْرًا يُمَكِّنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَغْرُقُ لَحْمَهُ ، وَيَهْشِمُ  
 عَظْمَهُ ، وَيَفْرِى جِلْدَهُ ؛ لِعَظِيمِ عَجْزِهِ ، ضَعِيفِ مَا ضَمَّتْ عَلَيْهِ  
 جَوَانِحُ صَدْرِهِ .

أَنْتَ فَكُنْ ذَلِكَ إِنْ شِئْتَ ، فَأَمَّا أَنَا فَوَاللّٰهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ  
 ضَرْبٌ بِالْمَشْرِفِيَّةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَّاشُ الْهَامِ ، وَتَطْيِیحُ السَّوَاعِدِ  
 وَالْأَقْدَامِ ؛ وَيَفْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ .<sup>۱</sup>

«سوگند به خدا که من درباره شما چنین می دانم که اگر آتش  
 جنگ افروخته گردد و تنور کارزار تفته شود ، و مرگ با نهایت حدت  
 خود گریبان نبردکنندگان را بگیرد ؛ حَقًّا که شما در آنوقت مانند سری  
 که جدا شود ، از فرزند ابی طالب جدا خواهید شد . ( و دیگر با او  
 پیوندی نخواهید داشت ، همچون سری که از بدن جدا شود دیگر به  
 بدن ملحق نمی شود ، و یا سری که منشق شود و دو پاره گردد دیگر به  
 هم نمی چسبد . )

سوگند به خدا آن کسی که دشمن را به خود تمکین دهد تا  
 گوشت بدنش را تا به استخوان بخورد ، و استخوانش را خرد کند و  
 بشکند ، و پوستش را پاره کند و از بدن جدا کند ؛ عجز و ناتوانی او  
 بسیار شدید است ، و آنچه را که استخوان های سینه و اضلاعش

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۳۴ ؛ و از طبع عبده مصر : ج ۱ ، ص ۸۲ تا ص ۸۴

در برگرفته و احاطه کرده - که کنایه از قلب است - بسیار ضعیف است .

( ای أشعث ! ) تو چنین باش اگر دوست داری !<sup>۱</sup> و اما من ، سوگند بخدا پیش از آنکه به چنین مرتبه‌ای سقوط کنم ، با شمشیرهای بُرندهٔ مَشْرِفَى چنان بر سر دشمن فرود آورم که ریزه استخوان‌های جمجمه‌ها را به هوا پرتاب کند ، و دست‌ها و پاها جدا شود ؛ و خداوند هر چه اراده کند بعد از آن خواهد شد .»

و سپس فرمودند :

ای مردم من بر شما حَقّی دارم ، و شما نیز بر من حَقّی دارید . اَمَّا حَقّ شما بر من اینستکه شما را نصیحت و راهنمایی کنم ، و حَقّ شما

۱- در «أمالی» مفید ص ۸۷ آمده است که : چون حضرت خطبه را به اینجا رسانید که همه از دور ابن ابی طالب پراکنده می‌شوید ، أشعث بن قیس برخاست و گفت : ای امیرالمؤمنین ! چرا مانند عثمان عمل نمی‌کنی ؟ حضرت فرمود : يَا عُرْفَ الثَّارِ وَيْلَكَ ! إِنَّ فِعْلَ ابْنِ عَفَّانَ لَمِخْرَاضَةٌ عَلَيَّ مِنْ لَادِينَ لَهُ وَلَا حُجَّةَ مَعَهُ ، فَكَيْفَ وَأَنَا عَلَى بَيْتَةِ مِنْ رَبِّي وَالْحَقُّ فِى يَدِي ؟! و سپس فرمود : ای أشعث تو چنین باش و اما من چنانم .

و در «الغارات» ج ۲ ، ص ۴۹۵ آمده است که «تو چنین باش که می‌خواهی و اَمَّا من چنانم» در جواب أشعث بن قیس بوده است . و در تعلیقهٔ آن گوید : ابن ابی الحدید در «شرح نهج» ج ۱ ، ص ۱۷۸ سطر ۲۱ گفته است :

ممکن است قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام : تو چنین باش ، خطاب به دشمن باشد ، هرکه باشد بدون تعیین ، ولیکن روایت وارد شده است که خطاب به أشعث بوده است . و ممکن است که در عین اینکه روایت صحیح باشد و مراد أشعث باشد لیکن خطاب عامّ باشد و شامل هرکس شود که دشمن را به خود تمکین دهد .

را از خراج و بیت‌المال بطور وافر برسانم ، و شما را به معالم دین آشنا کنم تا اینکه در جهل نمانید ، و شما را ادب کنم برای اینکه بفهمید ؛ و اما حقّ من بر شما اینست که به بیعتی که با من نموده‌اید وفا کنید ، و در حضور و غیبت من از خیر خواهی و نصیحت دریغ نکنید ، و هر وقت شما را می‌خوانم اجابت کنید ، و هر وقت امر می‌کنم اطاعت بنمائید .<sup>۱</sup>

و نیز در «نهج البلاغه» وارد است که در مذمت اصحاب خود فرموده است :

كَمْ أَدَارِيكُمْ كَمَا تُدَارَى الْبَكَارُ الْعِمْدَةُ ، وَ الثِّيَابُ الْمُتَدَاعِيَةُ ؛  
كُلَّمَا حَيَّصْتُ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكْتُ مِنْ ءَاخِرٍ .

أَكَلَّمَا أَطَلَّ عَلَيَّكُمْ مَسِيرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ  
رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ ، وَ انْحَجَرَ انْحِجَارَ الضَّبَّةِ فِي جُحْرِهَا ، وَ الضَّبَعِ  
فِي وَجَارِهَا ؟

الذَّيْلُ وَ اللّهِ مَنْ نَصْرْتُمُوهُ ، وَ مَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقِ  
تَاصِلٍ . وَ إِنَّكُمْ وَ اللّهِ لَكَثِيرٌ فِي الْبَاحَاتِ ، قَلِيلٌ تَحْتَ الرِّيَاطِ .

وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يُقِيمُ أَوْدَكُمْ ، وَ لَكِنِّي لَا أَرَى  
إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي .

۱- این خطبه را طبری در تاریخ خود ضمن بیان وقایع سنه سی و هفتم ج ۵ ، ص ۹۰ از طبع دوم به تحقیق محمد أبو الفضل إبراهيم آورده است . و مفید در «مجالس» خود در ضمن مجلس هجدهم طبع نجف ، ص ۸۷ غالب فقرات این خطبه را آورده است . و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» در ضمن شرح این خطبه در ج ۲ ، ص ۱۸۹ آورده است .

أَضْرَعَ اللَّهُ حُدُودَكُمْ، وَأَثَعَسَ جُدُودَكُمْ. لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ.  
كَمَعْرِفَتِكُمُ الْبَاطِلَ، وَلَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ كَمَا يُبْطِلُكُمُ الْحَقَّ.<sup>۱</sup>

«چقدر مدارا کنم با شما مانند مدارا کردن با شتران جوانی که کوهان آنها به علت گرانی بار از داخل آسیب دیده و از ظاهر سالم می‌نماید ( و بواسطه آن آسیب از بار کشیدن می‌گریزند، و بدین جهت ساربانان از ترس گریختن با آنها مدارا می‌کنند ).

و چقدر مدارا کنم با شما مانند مدارا کردن با جامه‌های کهنه که پی‌درپی پاره می‌شوند؛ بطوریکه از هر طرف دوخته شوند، از طرف دیگر پاره و دریده می‌شوند.

آیا هر بار که طلیعه سپاهی از سپاهیان شام ظاهر شود و بر شما مُشرف گردد، هر کدام از مردان شما در خانه خود می‌رود و در را به روی خود قفل می‌کند، و مانند سوسمار در سوراخ خود می‌خزد و مانند کفتار در لانه خود پنهان می‌گردد؟

سوگند بخدا، ذلیل آن کسی است که شما او را یاری می‌کنید، و کسی که تیر می‌اندازد به کمک و معاونت شما ( به جانب دشمنان ) تیر می‌اندازد با تیر شکسته بدون پیکان.

سوگند بخدا که شما ( اهل عیش و عشرتید ! ) در ساحت‌های خانه‌ها و باغها و مجامع مجتمع می‌گردید و بسیار ظاهر می‌شوید، ولی در زیر پرچمهای عزّ و شرف کارزار اندکید.

۱- خطبة ۶۷ از «نهج البلاغة»؛ و از طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۱۱۷ و

و حقاً و تحقیقاً که من علم دارم به آنچه شما را اصلاح کند، و اعوجاج و انحراف شما را تبدیل به راستی و استقامت نماید؛ ولیکن نظر من آن نیست که شما را اصلاح کنم گرچه مستلزم خراب نمودن و ضایع و فاسد کردن خودم باشد.

خوار و ذلیل گرداند خداوند چهره‌های شما را، و نابود و هلاک سازد نصیب‌ها و بهره‌های شما را؛ شما آنطوریکه به باطل معرفت دارید، به حق معرفت ندارید، و آن حدی که در صدد ابطال حق و اضمحلال آن هستید، در صدد ابطال باطل و محو آن نیستید!»

و نیز در «نهج البلاغه» وارد است:

«أما بعد، جهاد در راه خدا دری از درهای بهشت است که خداوند برای خواص از اولیای خود باز کرده است. جهاد لباس تقوی و جوشن محکم و نگاهدارنده خداست، و سپر متین و مستحکم الهی است.

کسی که از جهاد اعراض نموده و آنرا ترک کند، خداوند بر پیکر او لباس ذلت و جامه بلا و نکبت خواهد پوشانید، و به مذلت و خواری و زبونی و بی‌مقداری مبتلا خواهد شد، و بر دل او مهر زده می‌شود و راه کشف حقائق و معارف بر او بسته می‌گردد، و دولت حق از وی روی تافته و حق در مقر خود قرار می‌گیرد، و به تضييع جهاد، علائم مذلت و مشقت در او به ظهور می‌رسد و از نصفت و عدالت محروم می‌ماند.

آگاه باشید که من کراراً و مراراً شما را به جهاد این قوم در شب و

روز ، و در پنهان و آشکار دعوت کردم و گفتم :

قبل از اینکه آنان با شما جنگ کنند شما به جنگ آنان بشتابید ،  
که سوگند بخدا با هیچ قومی و دسته‌ای در وسط خانه‌شان جنگ  
نمی‌کنند مگر آنکه آن قوم و دسته به خاک مذلت خواهند نشست .  
( اغزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغزُوكُمْ ، فَوَاللَّهِ مَا غزَى قَوْمٌ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا  
ذُلُّوا . )

و هر یک از شما بار مسئولیت را به دوش دیگری انداختید و  
یکدیگر را تنها گذاردید و خوار و ذلیل نمودید و با هم تعاون و کمک  
نکردید و در زیر بار خذلان و ذلت رفتید ، تا حدی که غارت‌های  
پیاپی از طرف دشمن از هر سو به شما روی آورد ، و سرزمین‌های  
شما را ربودند .

و اینک **أخو غامد** با سپاهیان خود در شهر انبار وارد شده ،  
حسان بن حسان بکری را کشته و لشکریان شما را از سرحداتشان  
بیرون کرده‌اند .

و چنین به من خبر رسیده است که یک مرد از ایشان بر خانهٔ زن  
مسلمان داخل شده و نیز بر خانهٔ زن مُعاهده ( ذمیّه ) وارد شده و  
خلخال پای آن زن و دستبند و گردنبند و گوشوارهٔ آن زن را بیرون  
می‌کشیده و می‌ربوده است ، و آن زن هیچ قدرت و توانی بر دفع آن  
مرد متجاوز نداشته مگر به گریه‌های پیاپی و سوگند دادن آن مرد را به  
رَجْم !

و سپس تمام آن جماعت از انبار برگشتند با تمام افرادشان ،



بدون آنکه از عدد آنها کم شود و یا یک نفر از آنها جراحتی بردارد و یا خونی از آنها ریخته شود .

پس از این واقعه و وقوع این حادثه اگر از شدت تأسّف ، مرد مسلمان بمیرد سزاوار ملامت نیست ؛ بلکه در نزد من مردن او سزاوار است .

فَيَا عَجَبًا! سوگند به خدا که دل را می‌کُشد و غصّه را برای انسان پیش می‌آورد اینکه چگونه این قوم ستم پیشه در باطلشان با یکدیگر اتّفاق و اجتماع دارند و شما در حقّتان با یکدیگر اتّحاد و اتّفاق ندارید .

پس فُبح و زشتی بر شما باد ، و اندوه و غصّه شما را در خود فرو برد که خود را هدف قرار داده و از هر طرف بسوی شما تیراندازی می‌شود ؛ شما را غارت می‌کنند و شما نشست‌ه‌اید و آنها را غارت نمی‌نمائید ؛ و با شما جنگ می‌کنند و شما آسوده‌اید ؛ و خدا را عصیان می‌کنند و شما راضی هستید .

اگر شما را امر به جهاد نموده و در ایّام گرما به حرکت و سیر بسوی آنان گسیل سازم ، می‌گوئید : این وقت شدت گرماست ، قدری به ما مهلت ده تا گرما کاهش یابد .

و اگر در ایّام سرما به شما امر کنم که بسوی دشمنان کوچ کنید ، می‌گوئید : اینک موسم شدت سرماست به ما قدری مهلت بده تا سرما از بین برود .

و تمام این بهانه‌ها به داعیه این است که از گرما و سرما فرار کنید ؛

پس شما که از گرما و سرما بدینگونه فرار می‌کنید، سوگند بخدا که فرارتان از شمشیر بیشتر خواهد بود.

يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رَجَالَ؛ حُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَعُقُولُ رَبَّاتِ  
الْحِجَالِ! لَوَدِدْتُ أُتَى لَمْ أُرْكُمْ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ؛ مَعْرِفَةٌ وَاللَّهِ جَرَّتْ  
نَدْمًا وَأَعْتَبَتْ سَدْمًا.

ای کسانی که شبیه به مردانید اما مرد نیستید؛ افکار شما اندیشه‌های کودکان است، و عقل‌های شما عقل‌های نوعروسان در حجله نشسته! ای کاش من شما را ندیده بودم و شما را نشناخته بودم.

سوگند بخدا که معرفت و شناسائی شما موجب ندامت و پشیمانی است، و غصه و اندوه را به دنبال دارد.

خدا شما را هلاک کند! دل مرا از چرک و خون پر کردید، و سینهٔ مرا کانون غیظ و غضب ساختید، و جرعه‌های اندوه و غصه را یکی پس از دیگری به من خورانیدید؛ و به علت عصیان و مخالفت‌های خود، رأی مرا فاسد ساختید، تا جایی که قریش گفتند: پسر اَبی‌طالب مرد شجاعی است ولیکن علم کارزار ندارد.

جزای پدرانشان با خدا باد! آیا ممارست احدی از قریش در فن رزم‌آزمائی از من بیشتر است؟ و گام احدی از آنان در این صحنه‌ها از من جلوتر بوده است؟ من برای دفاع از دین خدا قدم در میدان نبرد نهاده و بر این امر نهضت کردم در وقتی که هنوز عمر من به بیست سال نرسیده بود، و الآن سن من از شصت سال تجاوز کرده است؛

ولیکن رأی و اندیشه کسی متبع نیست که مورد اطاعت قرار نگیرد.»<sup>۱</sup>  
و نیز در مقام شکوه از اصحاب خود در «نهج البلاغه» وارد است:  
أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَائِهِمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاءُهُمْ! كَلَامُكُمْ  
يُوهِي الصَّمَّ الصَّلَابَ، وَفِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءَ. تَقُولُونَ  
فِي الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَكَيْتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قَلْتُمْ حِيَدِي حِيَادِ.  
مَا عَزَّتْ دَعْوَةٌ مِنْ دَعَاكُمْ، وَلَا اسْتَرَّاحَ قَلْبٌ مِنْ قَاسَاكُمْ؛  
أَعَالِيلُ بِأَضَالِيلِ، دِفَاعَ ذِي الدِّينِ الْمَطْوُولِ. لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الذَّلِيلُ،  
وَلَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ.

أَيَّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْتَعُونَ؟ وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟  
الْمَعْرُورُ وَاللَّهِ مَنْ عَزَّرْتُمُوهُ، وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ وَاللَّهِ  
بِالسَّهْمِ الْأَحْيَبِ، وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقِ نَاصِلِ.  
أَصْبَحْتُ، وَاللَّهِ لَا أَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ، وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَ  
لَا أُوْعِدُ الْعُدُوبَكُمْ.

مَا بَالِكُمْ؟ مَا دَوَّأَوْكُمْ؟ مَا طَبَّكُمْ؟ الْقَوْمُ رَجَالٌ أَمْثَالِكُمْ!  
أَقُولًا بَعِيرٍ عَمَلٍ، وَغَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ، وَطَمَعًا فِي غَيْرِ  
حَقٍّ؟<sup>۲</sup>

«ای مردمانی که بدنهایشان با هم مجتمع است، و آراء و افکارشان با هم مختلف! در گفتار چنان سخت و محکمید که سخنانتان سنگهای سخت و شدید را می شکند و خرد می کند، و اما

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۲۷؛ واز طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۶۷ تا ص ۷۰

۲- همان مصدر خطبه ۲۹؛ واز طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۷۳ تا ص ۷۵

کردارتان به قدری ضعیف است که دشمنانتان را به طمع در شما می‌افکند . در مجالس و محافل چنین و چنان می‌گوئید ، و چون زمان جنگ در می‌رسد ، سرود فرار می‌خوانید .

خواندن کسی که شما را به کارزار می‌خواند مقرون به عزت نیست ، چون او را دستخوش مذلت و خذلان می‌دارید . و دل کسی که شما را به قهر و عنف به حرکت درمی‌آورد پیوسته در اضطراب و نگرانی است . بهانه‌هایی به گمراهی‌ها دارید . ( بهانه‌های شما همه گمراهی و اباطیل است . ) شما این جنگی را که بر شما لازم است هر چه زودتر انجام دهید ، مانند شخص مدیونی که بدون عذر اداء دین را به تأخیر می‌اندازد به تأخیر می‌اندازید . شخص ذلیل نمی‌تواند از خود دفاع کند و رفع ظلم بنماید ، و حقّ را نمی‌توان بدست آورد مگر با جدّ و استحکام .

شما اگر از خانه خود دفاع نمی‌کنید از کدام خانه از این پس دفاع می‌کنید ؟ و بعد از من با معیت و ولایت کدام امامی می‌خواهید جنگ کنید ؟

سوگند بخدا که مغرور و فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده باشید ، و کسی که به معونه و مساعدت شما ناجح و فائز و برنده شود ، سهمیه و بهره او سهمی خواهد بود که پوچ است و نصیبی ندارد ؛ و کسی که تیر می‌اندازد به کمک و معاونت شما ، تیر می‌اندازد با تیر شکسته بدون پیکان .

حال من فعلاً چنین است که روزگار را می‌گذرانم در حالیکه گفتار

شما را تصدیق ندارم ، و در یاری شما طمعى نمى‌بندم ، و با مساعدت شما نمى‌توانم دشمنان را بترسانم .

ادراکات دل شما چگونه است ؟ دواى شما کدام است ؟ علاج شما چیست ؟

آخر این دشمنان هم افرادی هستند مثل شما !  
آیا گفتار بدون کردار نتیجه‌ای دارد ؟ شما در گفتار چیره هستید بدون کردار ، و غفلت دارید بدون ذره‌ای پاکی و ورع ، و طمع مى‌ورزید در غیر حق .»

و در ضمن خطبه دیگری مى‌فرماید :

وَلَقَدْ أَصْبَحَتْ الْأُمَّمُ تُخَافُ ظُلْمَ رِعَاتِهَا وَأَصْبَحَتْ أَحَافُ ظُلْمِ رِعِيَّتِي .

«امت‌ها و ملت‌ها همه از ظلم والیان خود در هراسند ، و من از ظلم رعیت خودم .»

تا آنجا که مى‌فرماید :

أَيُّهَا الشَّاهِدَةُ أْبْدَائِهِمْ ، الْعَائِبَةُ عُقُولِهِمْ ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاءُهُمْ ، الْمُبْتَلَى بِهَمِّ أَمْرَأَوْهُمْ ! صَاحِبُكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ تَعْصُونَهُ ؛ وَ صَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعْصِي اللَّهَ وَ هُمْ يُطِيعُونَهُ .

لَوَدِدْتُ وَ اللَّهَ أَنْ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرَفَ الدِّيَارِ بِالذَّرِّهِمْ ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَ أَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ .<sup>۱</sup>

« ای گروه مردمانی که از جهت بدن حاضرید و از جهت عقل

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۹۵ ، و از طبع عبده مصر : ج ۱ ، ص ۱۸۷ و ۱۸۸

غائب! افرادی که در آراء و افکار مختلفید، و امراء و رؤسای شما مبتلا به شما شده اند. صاحب شما اطاعت خدا می کند و شما با او مخالفت می کنید؛ و صاحب مردمان شام عصیان خدا می کند و آنها از او اطاعت می نمایند.

سوگند بخدا که چقدر دوست دارم معاویه با من نسبت به شما معامله صرف دینار به درهم کند؛ و بنابراین ده نفر از شما را از من بگیرد و یک مرد از آنان را به من بدهد.»

امیرالمؤمنین با این خطبه ها و سخن های عمیق می خواهد با جان آنها تکلم کند و حس باطن آنان را زنده بنماید، و با این لطائف از اشارات و کنایات و استعارات به طرق مختلفی حقیقت مطلب را به آنان بفهماند. در اول جنگ صفین که معاویه آب را بر لشگر آن حضرت بست، در ضمن خطبه ای می فرماید:

فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ<sup>۱</sup>.

حقیقهٔ یک دنیا درس ادب و اخلاق و عزّت و شرف است و اگر در شرح و تفسیر آن کتابها تدوین گردد سزاوار است.

می فرماید: «اگر زنده باشید و مقهور و مغلوب دست دشمن، مرده اید؛ و اگر بمیرید در راه غلبه و سیطره بر دشمن، زنده اید.»

آنقدر در اثر تکاهل و تساهل، آن حضرت را خسته و ملول

---

۱- همان مصدر، خطبه ۵۱؛ و از طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۱۰۰

نمودند که حَقًّا انتظار مرگ می کشید ، و چون ضربت ابن ملجم مرادی به یافوخ<sup>۱</sup> سرش رسید ندای فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ در داد و خاک محراب بر سرش می نهاد و می گفت : مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى .<sup>۲</sup>

صَلَّاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ صَلَّاتُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَآئِهِ  
الْمُرْسَلِينَ وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ .

۱- یافوخ ، ملاذ سر را گویند ، و آن قسمتی از مقدم سر است که در اطفال تازه متولد نرم است . و از اینجا استفاده می شود که شمشیر ابن ملجم از پیشانی حضرت نگذشته بود بلکه از عرض سر ، بین دو گوش عبور نموده و در ملاذ و از آنجا به مغز سر نشسته بود .

۲ - آیه ۵۵ ، از سوره ۲۰ : طه

مجلس بیست و یکم

علائم قیامت





أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَنُعْتَهُ اللَّهُ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>١</sup>

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا. <sup>٢</sup>  
 (هجدهمين آیه ، ازسوره محمد : جهل وهفتمين سوره از قرآن كريم )  
 گفتار در مقدمات شروع ورود به عالم قیامت بود . ذکر شد که  
 اخبار ، اجمالاً تواتر معنوی دارد بر اینکه وقتی می خواهد قیامت بر پا  
 شود مردم دگرگون می شوند و حالت انسانیت خود را از دست  
 می دهند . فسق و فجور و فساد در روی زمین زیاد می شود ، رحم و  
 انصاف و مروت از بین می رود ، نوامیس مردم محترم شمرده  
 نمی شود ، بر زیردستان کمک نمی گردد ، و احترام بزرگان رعایت

١- مطالب گفته شده در روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان .

٢- «آیا این کافران و مشرکان امید و انتظاری را دارند مگر انتظار ساعت

قیامت که ناگهان بیاید و آنها را در برگیرد ؟ حَقًّا که علامات قیامت آمده است .»

نمی‌شود، و قانون عدالت در میان افراد بشر حکومت نمی‌کند. در مجلس سابق روایت شریفه‌ای از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حِجَّةُ الْوَدَاعِ هنگامی که دستهای خود را به خانه کعبه گرفته بودند و نزدیکترین افراد به رسول خدا سلمان فارسی بود، با سند متصل از عبدالله بن عباس از «تفسیر علی بن ابراهیم» نقل شد، و حقاً دارای محتوای عالی بود.

اینک روایت دیگری را که محمد بن یعقوب کلینی در کتاب شریف «روضه کافی» با سند خود از حمران بن أعین نقل کرده است در اینجا ذکر می‌کنیم.

( حمران بن أعین برادر زُرارة و عبدالملک و بکر بن أعین است، و تمام این افراد از روایات هستند.)

حمران می‌گوید: روزی در محضر حضرت صادق علیه السلام بودیم و سخن از وضع زمان پیش آمد و گرفتاریهای شیعیان و ملالت و خستگی آنها، و شوکت و عظمت دولت بنی عباس و ستمی که آنها به شیعیان روا می‌داشتند.

حضرت فرمودند: من یک روز با ابوجعفر منصور دوانیقی می‌رفتم، و منصور با موکب خود حرکت می‌نمود و بر روی اسبی

---

۱- وزن فَعَلَةٌ به فتح برای مره آید، یعنی یکبار؛ ضَرْبُهُ ضَرْبَةٌ. و اَمَّا وزن فِعْلَةٌ به کسر برای کیفیت و هیئت آید؛ مثل جَلَسْتُ جَلِيسَةَ الْعَبْدِ یعنی به کیفیت نشستن غلامان نشستم. و از اینجا استفاده می‌شود که حِجَّةُ الْوَدَاعِ به کسر صحیح است نه به فتح، یعنی آن کیفیت خاصی از حج که دارای وصف وداع بود.

نشسته بود و در مقابلش یک دسته از اسب سواران و در پشت سرش یک دسته دیگر از اسب سواران او را احاطه کرده بودند ، و منصور در نهایت اُبّهت و جلال و شوکت حرکت می کرد و من هم بر روی یک الاغی نشسته و در کنار منصور می رفتم .

در حال حرکت منصور روی به من نموده گفت : ابا عبدالله ! سزاوار است که از این جلال و قدرتی که خدا به ما عنایت فرموده ، و از این درِ عزّت و شوکتی را که به روی ما گشوده است ، تو هم بسیار خوشحال و مسرور باشی ؛ ولیکن مردم را از این امر آگاه مکن و به مردم مگو که تو و اهل بیت تو در این ریاست و حکومت و ولایت بر مردم از ما سزاوارترید ، زیرا بدین گفتار ، ما را بر ضرر خودت و اهل بیتت تحریص ، و بر اقدام علیه خود و آنها ترغیب می نمائی !

حضرت فرمود : من به منصور گفتم : هرکس چنین خبری به تو داده و از قول من به تو چنین سخنی گفته است حقّاً دروغ گفته و کذب محض بوده است .

منصور گفت : آیا بر این مدّعی و گفتارت سوگند می خوری ؟!  
 من گفتم : مردم سخنی را می شنوند و آن را تحریف نموده و تغییر می دهند و سپس آن گرفتار مُحرّف را نقل می کنند ؛ یعنی دوست دارند که نیّت و نظریه تو را بر من تغییر دهند و طرز تفکّرت را نسبت به من خراب و فاسد کنند .

گوش به سخن آنها مده ، و گفتار آنها را به جان و دلت مپذیر ، چون ما فعلاً به تو نیاز بیشتری داریم از آنچه تو به ما نیازمندی !

منصور گفت: آیا به خاطر داری که قبل از اینکه من به خلافت برسم، روزی از تو سؤال کردم که دولت و حکومت نصیب ما خواهد شد؟ و تو در جواب گفتی: بله دولت و حکومت عریض و طویلی، و قدرت و مِلکیت شدیدی نصیب شما خواهد شد و پیوسته خدا به شما مهلت می‌دهد، و در امر حکومت و ریاست مجال واسع پیدا می‌کنید، و دنیا بر شما فراخ و گشاده خواهد شد تا جائی که دست به ریختن خونی از ما، که حرام است در ماه حرام و در بلد حرام خواهید زد. (خون حرام یعنی خون محترم در ماه محترم و در شهر محترم). منصور چون این مطالب را ذکر کرد، دانستم که آن حدیثی را که برای او نقل کرده بودم در حفظ دارد.

من در پاسخ منصور گفتم: من در آن حدیث، تو را به خصوص در این جنایت مشخص نکردم، و شاید که خداوند عزوجل تو را کفایت کند، و آن عمل به دست تو انجام نگیرد! از همه اینها گذشته، آن فقط حدیثی بود که من روایت کردم و ممکن است که کسی غیر از تو از اهل بیت تو متصدی این عمل شود. منصور در مقابل سخنان من ساکت شد.

و چون از موکب منصور به منزل بازگشتم، بعضی از دوستان و مؤالیان که مرا در موکب منصور دیده بودند به منزل من آمده و گفتند: فدایت شوم! سوگند به خدا که ما ترا امروز در موکب منصور به وضع عجیبی دیدیم، تو روی الاغی سوار بودی و او بر روی اسب، و در پهلوی او راه می‌رفتی و او نیز گهگاه از روی اسب نظری به تونموده و با

إشرافی که پیدا می‌نمود با تو به سخن می‌پرداخت ، بطوریکه چنین می‌نمود که گویا تو در زیر او قرار گرفته‌ای . و من با خود گفتم : این حجّت خداست در روی زمین و بر تمام افراد مردم ، و صاحب این امر و مقام ولایت است که مقتدی و پیشوای مردم بوده و باید همه به او اقتدا کنند ؛ و اما آن دیگری با مردم به جور و ستم رفتار می‌کند و فرزندان پیامبران را به قتل می‌رساند و خون‌های بی‌گناهان را که خدا دوست ندارد به روی زمین می‌ریزد . و با این حال او با موکب و با جلال و عظمت حرکت می‌نمود ، و تو روی الاغی سوار بودی !

از این منظره شگّی در دل من وارد شد ، بطوریکه من بر دین خودم و بر نفس خودم ترسیدم .

حضرت فرمودند : من به آن شخص گفتم : اگر تو آن صفوف فرشتگان الهی را که در گرداگرد من حرکت می‌کردند میدیدی ! و آن ملائکه‌ای را که در اطراف من بودند ، در جلوی من و در پشت سر من و از طرف راست من و از طرف چپ من ، می‌نگریستی ، هر آینه منصور را با آن عظمت بسیار حقیر و کوچک می‌شمردی ! و آن موکب و اسب تازان را که با آن کیفیّت همراه او بودند نیز کوچک و حقیر می‌شمردی !

آن مرد گفت : اینک دل من آرام گرفت . و سپس گفت : دولت این دسته تا به کی به طول می‌انجامد و مردم چه وقت از دست اینها راحت می‌شوند ؟

من گفتم : آیا نمی‌دانی که هر چیزی یک مدّت و زمان خاصی

دارد؟

گفت : آری .

گفتم : آیا می‌دانی که این امر ( امر ما که همان ظهور و قیام است ) اگر فرار رسد ، از یک چشم به هم زدن سریع تر است ؟ اگر تو بدانی که حال آنها در نزد خداوند عزوجل چگونه است و چگونه در سختی و عذاب و نکبت بسر می‌برند ، هر آینه بغض و عداوت تو نسبت به آنها افزون خواهد شد ؛ و اگر تو و تمام افراد روی زمین کوشش کنید که آنها را در حالی خرابتر و شدیدتر و بدتر از آن گناہانی که آنها فعلاً بدان دست به گریبانند در آورید ، نمی‌توانید !

فَلَا يَسْتَفِزُّكَ الشَّيْطَانُ ؛<sup>۱</sup> فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ  
وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ .<sup>۲</sup>

« شیطان تو را نلغزاند ؛ چون حقاً عزت اختصاص به خدا و به رسول خدا و به مؤمنان دارد ولیکن منافقان نمی‌دانند .»  
آیا تو نمی‌دانی کسی که انتظار ظهور امر ما و فرج ما را بکشد و بر مراتب و درجات خوف و اذیتی که بر او وارد می‌شود شکیبائی کند ، فردای قیامت در گروه و دسته ما خواهد بود ؟  
آن وقت حضرت شروع می‌کنند به بیان علائمی که در

۱- اقتباس از آیه ۶۴ ، از سوره ۱۷ : الإسراء است : وَ اسْتَفْزِزْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ .

۲- اقتباس از آیه ۸ ، از سوره ۶۳ : المنافقون است : وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ .

آخر الزمان برای ظهور حضرت ولی عصر و مقدمه رجعت و قیامت باید اتفاق بیفتد؛ مفصلاً بیان می‌فرمایند که در آخر زمان چه اتفاق خواهد افتاد؛ تمام جزئیات اخلاق و رفتار مردم و بدبختی و بیچارگی آنها و ظلمی که به آنها وارد می‌شود و معاصی که بدانها مبتلا می‌گردند یک یک بیان می‌کنند که به همین صفحه‌های معمولی کتاب‌های خشتی از چهار صفحه متجاوز است.

و سپس حضرت او را دلداری می‌دهند که خدا همیشه با ماست؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَرَجَ مَا رَا خَدَاوَنَدَ عَزَّوَجَلَّ نَزْدِيكَ خَوَاهِدَ نَمُودَ .**  
**وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَا يَضِيْعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ ، وَ أَنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيْبٌ مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ .<sup>۲، ۳</sup>**

صدوق رحمة الله عليه در کتاب «خصال» از ابوالطفیل از خذیفة ابن اسید روایت کرده است که او گفت: ما جماعتی بودیم که از شرائط و علامات قیام قیامت بحث و مذاکره می‌کردیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم که در غرفه‌ای نزدیک به ما بود، بر ما اشراف نموده و از بحث ما مطلع شد و سپس فرمود:

**لَا تَقُوْمُ السَّاعَةُ حَتَّى تَكُوْنَ عَشْرُ آيَاتٍ : الدَّجَالُ ، وَ**

۱- اقتباس است از آیه‌ای که در سه جای قرآن بدین الفاظ وارد است:

اول: آیه ۱۲۰، از سوره ۹: التوبة: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيْعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ .دُوْمَ :**  
 آیه ۱۱۵، از سوره ۱۱: هود: **وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيْعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ . سُوْمَ :**  
 آیه ۹۰، از سوره ۱۲: يوسف: **إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيْعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ .**

۲- اقتباس از آیه ۵۶، از سوره ۷: الأعراف است

۳- «روضه کافی» طبع مطبعة حیدری، ص ۳۶ تا ص ۴۲



الدُّحَانُ ، وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا ، وَدَابَّةُ الْأَرْضِ ، وَيَأْجُوجُ وَ  
 مَأْجُوجُ وَثَلَاثُ حُسُوفٍ : حُسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَحُسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَ  
 حُسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ ، وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدَنَ تَسُوقُ النَّاسَ  
 إِلَى الْمَحْشَرِ ، تَنْزِلُ مَعَهُمْ إِذَا نَزَلُوا وَتَقِيلُ مَعَهُمْ إِذَا قَالُوا.<sup>۱</sup>

«ساعت قیامت فرا نمی‌رسد مگر آنکه ده آیه از آیات الهیه  
 به ظهور می‌پیوندد: دجال، و پیدایش دودی در آسمان، و طلوع  
 خورشید از مغرب، و پیدا شدن دابّة الأرض، خروج یأجوج و  
 مأجوج، و سه شکاف و فرو رفتگی در زمین: یک فرو رفتگی در  
 ناحیه مشرق و یک فرو رفتگی در ناحیه مغرب و یک فرو رفتگی در  
 جزیره العرب، و آتشی از آخر و نهایت عدن پیدا می‌شود که مردم را  
 بسوی محشر سوق می‌دهد؛ هر جا که مردم پائین آیند آن هم با مردم  
 پائین می‌آید، و هر جا که مردم قیلوله کنند (یعنی برای استراحت قبل  
 از ظهر بیارمند) آن هم با آنان قیلوله می‌نمایند.»

این حدیث در «خصال» مطبوع به طبع سنگی، افتاده است.  
 ولی مجلسی در «بحار» در باب أشراف السّاعة از «خصال» با سند  
 متصل خود از أبوالطفیل از حذیفة بن أسید آورده است. ولیکن به  
 جای جمله آخر، این جمله را آورده است: وَتَقْبِلُ مَعَهُمْ إِذَا أَقْبَلُوا.  
 یعنی «هر جا که مردم روی آورند آن آتش هم با ایشان روی  
 می‌آورد.»<sup>۲</sup>

۱- «خصال» باب العشرة، حدیث ۱۳ و از طبع حیدری: ص ۴۳۱ و ۴۳۲

۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۶، ص ۳۰۳

باری، از علائم ظهور قیامت در این حدیث ۹ عدد بیان شده است، و البته دهمی نزول حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیهما السلام است. و شاهد بر این گفتار آنکه این حدیث را در «صحیح مسلم» از ابوالطفیل از حذیفه بن أسید غفاری آورده است و علاوه بر نه فقره‌ای که ما در اینجا ذکر کردیم نزول عیسی بن مریم را ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

و شاهد دیگر آنکه در «خصال» صدوق با سند متصل خود روایت می‌کند از حذیفه بن أسید یقول: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: عَشْرُ آيَاتٍ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: حُمْسٌ بِالْمَشْرِقِ وَحُمْسٌ بِالْمَغْرِبِ. فَذَكَرَ الدَّابَّةَ، وَالدَّجَالَ، وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَعَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ، وَأَنَّهُ يَغْلِبُهُمْ وَيُعْرِقُهُمْ فِي الْبَحْرِ؛ وَلَمْ يَذْكُرْ تَمَامَ الْآيَاتِ ۲۰.

«حذیفه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: ده آیه قبل از قیامت به وقوع خواهد پیوست: پنج آیه در جانب مشرق، و پنج آیه در جانب مغرب. و سپس رسول

۱- «صحیح مسلم» طبع محمد فؤاد عبد الباقي - بیروت، جلد ۴، کتاب

الفتن و أشرار الساعة، صفحة مسلسل ۲۲۲۵ و ۲۲۲۶

۲- «خصال» باب العشرة، حدیث ۴۶ و از طبع حیدری: ص ۴۶ و ۴۴۷؛ و نیز در حدیث ۵۲ از همین باب، همین روایت را با مختصر اختلافی در لفظ و با سند متصل از ابی الطفیل از حذیفه آورده و در آن خروج عیسی بن مریم علیهما السلام را هم بیان نموده است؛ مگر اینکه در آن دخان را ذکر نکرده است.

خدا قضیه دایه ، و قضیه دجال ، و طلوع خورشید از سمت مغرب ، و قضیه عیسی بن مریم علیه السلام و یاجوج و ماجوج را و اینکه برایشان غلبه پیدا می کند و آنها را در دریا غرق می سازد را ذکر فرمود ؛ و بقیه آیات را ذکر نفرمود .»

این روایتی را که با این اسناد ذکر کردیم ، راجع به فقرات مختلفه آن درباره دجال و نزول عیسی بن مریم و آمدن یاجوج و ماجوج و انحلال زمین و غیرها ، روایات بسیاری وارد شده است ، با سندهای مختلف و مضامین متفاوت ، و می توان اجمالاً آنها را از آیات قرآن کریم نیز استنتاج کرد :

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ .<sup>۱</sup>

«چرا این مردم ایمان نمی آورند و منتظرند که فرشتگان آسمانی بسوی آنان فرود آید ، و یا آنکه پروردگار تو بسوی آنان بیاید ، و یا پاره ای از آیات پروردگار تو بسوی آنها بیاید و مشاهده این غرائب را بنمایند ؟

در روزی که برخی از آیات پروردگار تو بیاید و بر مردم ظهور کند ، در آن وقت که به علت مشاهده آن آیات خود را مضطرب و مجبور به ایمان و اذعان و اعتراف می نگرند ؛ در آن روز ، برای نفوسی که سابقاً

۱- آیه ۱۵۸ از سوره ۶ : الأنعام

ایمان نیاورده‌اند و یا ایمان آورده ولی با ایمان خود کسب فضیلت ننموده و کار خیری نکرده‌اند، ایمان هیچ فائده و اثری ندارد؛ ایمان اضطراری مثمر ثمر و مفید فائد نخواهد بود.

ای پیامبر! به این دسته از مردم بگو: شما به انتظار آمدن چنین روزی باشید؛ ما هم در انتظار مواعید پروردگار و مشاهده آمدن چنین روزی که ایمان برای شما دردی را دوا نمی‌کند هستیم.»

در این آیه شریفه پیدا شدن آیات پروردگار منحصر در این آیات ظاهریه که فعلاً پیدا شده است از زمین و آسمان و باد و ابر و نزول باران و امثالها نیست؛ زیرا که اینها و مشابه اینها را مردم دیده و می‌بینند و ایمان نمی‌آورند، بلکه دنبال مشاهده یک نوع آیات خاصه خارق عادت می‌روند، و در جستجوی یک نوع عجائب و غرائبی هستند که آنها و امثال آنها را به چشم ندیده‌اند.

بنابراین، آن آیات یک نوع آیات استثنائی است که قدرت حضرت پروردگار را در زاویه‌های خرق عادات و امور غیر متعارف و نامأنوس نشان می‌دهد، و دیگر در برابر ظهور چنین آیاتی، منکران و کافران و مشرکان و معاندان نمی‌توانند سرپیچی کنند.

می‌توان این آیه شریفه را بر نزول حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و طلوع شمس از ناحیه مغرب و یا بعضی از نشانه‌ها و علائم خارق العاده تطبیق کرد.

در سوره کهف می‌فرماید:

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ

وَعَدُ رَبِّي حَقًّا \* وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ۱

«ذوالقرنین که سدّ را برای آن قوم در مقابل هجوم و آزار یا جوج و مأجوج بنا کرد) بدان قوم چنین گفت: بنای این سدّ رحمتی است از جانب پروردگار من که به من عنایت فرموده است. و این سدّ پایدار و استوار خواهد بود تا زمانیکه وعده پروردگار من راجع به قیام قیامت برسد. و چون وعده پروردگار من در رسد آنرا خُرد و بی مقدار و ارزش خواهد نمود؛ و البتّه وعده پروردگار من حقّ است.

و ما مردم را در آن زمان چنان به حال خود وامی گذاریم که از شدت تحیر و اضطراب گوئی مانند موج دریا بعضی به روی بعضی دگر می ریزند. و در آن هنگام در صور دمیده خواهد شد و ما تمام افراد بشر را بدون استثناء در محشر گرد می آوریم.»

و به دنبال آن فرماید:

وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا \* الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ۲

«و ما در آن هنگام جهنّم را به مردمان کافر عرضه خواهیم نمود عرضه داشتن هرچه بیشتر و کاملتر.

و کافران آن گروهی هستند که چشم‌های بصیرتشان در پرده و پوشش از یاد من و ذکر من فرو رفته و این غطاء و پرده چون سدّی بین آنها و معارفشان حائل شده، بطوریکه ابداً قدرت و استطاعت

شنیدن آیات مرا ندارند ، و تحمّل استماع حقائق و مواعظ را نمی‌نمایند . »

و برای آنکه معنی آیه شریفه - که از علائم قیامت و از ملاحِم قرآن شمرده شده است - کاملاً مشخص گردد باید در سه موضوع بحث نمائیم : اول ذوالقرنین ، دوم طائفه یاجوج و ماجوج ، سوم سدّ .

اما ذوالقرنین در قرآن مجید فقط یکجا از آن یاد شده و آن در سوره کُهِف است ، و مطالبی که از آن یاد شده چند چیز است :

۱- ما او را در روی زمین تمکّن و استقرار دادیم ، و از تمام وسائل و اسباب در اختیارش قرار دادیم .

۲- از آن اسباب استفاده نموده یک بار حرکت به سمت مغرب نمود تا جائی که (چون به آخر معموره رسید در کنار دریای بیکران ) چنین به نظر می‌آمد که خورشید در چشمه‌ای از گل و لای فرو می‌رود . و در آنجا جماعتی را یافت و ما به او گفتیم : در چنین موقعیت و وضعیتی که با آنها داری ، اختیار داری آنها را عذاب کنی و به سزای خود برسانی ، و یا طریقه نیکویی درباره آنها اتخاذ کنی !

ذوالقرنین به آنها گفت : کسی که ستم ورزد ، ما او را بزودی در این دنیا به عذاب خود پاداش داده و سپس بسوی پروردگارش می‌رود و خداوند او را به عذاب غیر مأنوس و غیر منتظر و غیر معهودی معذب می‌فرماید . و کسی که عمل صالح انجام دهد ، جزا و پاداش او نیکو خواهد بود و ما از امر خود با او به آسانی گفتگو خواهیم نمود .

۳- باز از آن اسباب استفاده نموده و به سمت مشرق آفتاب حرکت کرد تا به مردمی رسید که در بیابان زندگی می‌کرده و از طلوع و تابش خورشید پرده و پوششی نداشتند و ستر و حفاظی برای آنان نبود؛ برهنگان و عریانانی بودند که ستر و لباس نداشتند.

۴- همچنین از آن اسباب استفاده نموده و حرکت کرد تا رسید به بین دو سدّی که در آنجا جماعتی بودند که از تمدّن و انسانیت بهره‌ای نداشته و گفتاری را بهیچوجه تعقل نمی‌نمودند.

آن جماعت به ذوالقرنین گفتند: یا جوج و مأجوج در روی زمین فساد می‌کنند؛ آیا قبول می‌کنی که ما مخارج سدّی را به تو بدهیم که بین ما و بین آنها سدّ محکمی بنا کنی؟

ذوالقرنین گفت: آنچه پروردگار من از اموال و عِدّه به من داده بسیار پسندیده و نیکوست؛ فقط شما با افراد و عِدّه خود به من کمک دهید تا من سدّی محکم و استوار برای شما بکشم. شما قطعات بزرگ آهن را بیاورید و بین این دو کوه بچینید تا بر فراز دو کوه، این فرجه و شکاف را پر کند. و چون چنین کردند گفت: اینک با دم‌های آهنگری قطعات آهن را داغ و تفته کنید.

و در اینحال گفت قطعات مس را ذوب نموده و در خُلل و فُرج قطعات آهن بریزند تا همه شکافها پر شود و یک سدّ محکم و یکپارچه تشکیل گردد و بین دو کوه کاملاً مسدود شود.

و در اینصورت دیگر یا جوج و مأجوج نتوانستند از فراز آن سدّ بیایند و آن قوم را آزار کنند، و نیز نتوانستند که آن سدّ را سوراخ کنند

و بواسطهٔ نقبی که در زیر آن ایجاد کنند باز برای خود امکان رفت و آمد داشته باشند .

در اینجا ذوالقرنین گفت : این رحمت از پروردگار من است که به من عنایت فرمود و من توانستم برای شما چنین سدی بسازم ، اما در آن زمانی که وعدهٔ پروردگار من برای قیامت برسد ، دیگر این سد ، خراب و مندک و بدون ارزش و اثر خواهد شد .

این است آنچه قرآن کریم در بارهٔ ذوالقرنین بیان فرموده است .  
اما **ذوالقرنین کیست** و آیا در کتب سماوی دیگر و یا در تواریخ از او نامی به میان آمده است ؟

احتمالات بسیار است . مورّخین و مفسّرین بحث های طولانی دربارهٔ این موضوع نموده‌اند و نهایت کوشش خود را با استمداد از روایاتی که دربارهٔ ذوالقرنین آمده است مبذول داشته و هر یک برای خود آیه را به نحوه‌ای تفسیر و بعضی از ملوک را مورد و مسمای لقب «ذوالقرنین» دانسته و این عنوان را بر او منطبق نموده‌اند .

دربارهٔ تعیین ذوالقرنین و علّت تسمیهٔ او بدین لقب در «مجمع البحرین» در مادهٔ «ق ر ن» و در خامس «بحار الأنوار» در احوالات ذوالقرنین مفصلاً بیاناتی شده است .

علامهٔ طباطبائی مدّ ظلّه در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید :

« روایات مرویه از طریق شیعه و سنّی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، و از طریق شیعه از ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام و اقوال صحابه و تابعین در قضیهٔ ذوالقرنین به قدری مختلف است که



حقیقهٔ موجب شگفت است. چون علاوه بر آنکه آنها با هم معارضند مشتمل بر غرائب و عجائبی است که عقل آنها را محال می‌شمرد و ذوق سلیم آنها را باطل می‌کند و عالم وجود و هستی آنها را انکار دارد.

و چون شخص باحثِ ناقد بعضی از آنها را با بعضی دیگر قیاس کند و پس از آن در آنها تدبّر نماید، می‌یابد که از وضع و دسّ و جعل سالم نمانده، و مبالغات و غرائبی که در آنها آمده است در اثر جعل راویان صورت گرفته است. و غریب‌ترین روایاتی که در این مقام آمده است آنهایی هستند که از علماء یهود تازه مسلمان شده مانند وهب ابن مُنبّه و کعب الأحبار روایت شده است، و یا آنهایی که از قرائن استفاده میشود که انظار و آراء این تازه مسلمانان در وضع و دسّ آنها مؤثر و دخیل بوده است.<sup>۱</sup>

و ما مختصراً در اینجا آنچه را ایشان در تفسیر «المیزان» آورده‌اند ذکر می‌کنیم:

در قرآن مجید ذکری از اسم ذوالقرنین و تاریخ ولادت و حیاتش و نیز از نسبش و سائر مشخصاتش برده نشده، کما اینکه دأب قرآن دربارهٔ قصص گذشتگان بطور کلی اینچنین است، بلکه قرآن کریم فقط از سه سفر او ذکری به میان آورده است.

و آنچه از خصوصیات و جهات جوهریّه این داستان استفاده می‌شود آنست که صاحب این قضیه قبل از نزول قصّه در قرآن، بلکه

۱- تفسیر «المیزان» طبع سنه ۱۳۸۶ هـ ق، ج ۱۳، ص ۳۹۷

حتی در زمان حیات خود به ذی القرنین معروف بوده است ، چون قرآن می فرماید :

وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ ۱. قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ ۲. قَالُوا  
يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ ۳.

و دیگر آنکه مؤمن به خدا و روز قیامت بوده و متدین به دین حق بوده است .

و سوّم آنکه از کسانی بوده که برای او خیر دنیا و آخرت جمع شده بود . اما خیر دنیا ، همان حکومت عظیمی که بین مشرق تا مغرب خورشید امتداد داشته و عالمگیر بوده است و چیزی در مقابل او مانع و سدّ راه نبود ، و اسباب پیشرفت را خداوند عزّوجلّ به او عنایت کرده بود ، و اما خیر آخرت همان بسط عدل و اقامه حقّ و صفّح و عفو و رفق و کرامت نفس و بثّ خیر و دفع شرّ بود .

پس او از دو نقطه نظر جسمانیّت و روحانیّت سیطره داشت . و چهارم آنکه با بعضی از مردمان ستمگر در مغرب برخورد نموده و آنانرا عذاب کرد . و سفری به مشرق نموده ، و در سفر دیگرش سدّ محکمی بنا کرد ، و این سدّ در مغرب یا مشرق آفتاب نبود ، چون بعد از آنکه سفر مغرب و مشرق را طیّ کرد ، حرکت کرد بسوی قومی که از تمدّن دور بودند و برای آنان سدّ را بنا کرد .

و از مشخصات سدّ او علاوه بر آنکه محلّش در مشرق و مغرب

۱ و ۲ و ۳- در آیات ۸۳ ، ۸۶ ، ۹۴ ، از سوره ۱۸ : الکهف

نیست آنست که در بین دو کوه که مثل دوحائط و دیوارند قرار دارد . و ذوالقرنین بین شکاف آن دو کوه را بست و در بناء آن از قطعات آهن و مس گداخته بکار برد ، و بنابراین لا محاله باید آن سدّ در مضیق و تنگه‌ای باشد که بین دو ناحیه از نواحی ارض مسکونه را ربط دهد .

باری ، در أخبار سابقین و تواریخ قدماء از مورّخین نیامده است که پادشاهی در عهد خود به نام ذوالقرنین نامیده شده باشد و نه آنکه اسمش در غیر زبان عرب معنای ذوالقرنین دهد ، و نه خصوص لفظ یأجوج و مأجوج و نه بنای سدّی به او نسبت داده شده باشد .

بلی به بعضی از ملوک جمّیر از یمینیین اشعاری در مقام مباهات نسبت داده شده است که در آنها ذوالقرنین را از اسلاف خود که تبابعه بوده‌اند شمرده و سفر او به مشرق و مغرب و سدّ یأجوج و مأجوج را بیان کرده است .

از کتاب «کیهان شناخت» للحسن بن قطان مروزی - طیب منجم متوفی ۵۴۸ هجری - وارد است که آن کسی که سدّ را بنا کرده یکی از ملوک آشور بوده به نام بلینس و او را ایضاً اسکندر نامیده است . چون در حوالای<sup>۱</sup> قرن هفتم قبل از میلاد اقوامی ، کسه در نزد

---

۱ - لفظ حوالی که در لغت عامه فارسی زبانان به معنای اطراف و جوانب استعمال می‌شود غلط است ، چون در لغت عرب حوالی به کسر لام و تشدید یاء ، جمع حوالی است و حولی یعنی گاو و گوسفندی که یک حوال (یک سال) از آن گذشته است ؛ و صحیحش حوالی به فتح لام است چون حوال و حولی و حوال و حوالی به معنای جهات مکتفه است ولی چون حوالی و حوالی را اضافه کنند الف تبدیل به یاء می‌شود و می‌گویند : حوالیه و حوالیه ، و بعضی گویند ⇐

غربی‌ها به نام **سیت** و در بین یونانی‌ها به نام **میگاگ** نامیده می‌شوند، از تنگه کوه‌های قفقاز به ارمنستان و به نقاط غربی ایران حمله می‌نمودند، و چه بسا به بلاد آشور و پایتخت آن که نینوا بود می‌رسیدند و می‌کشتند و اسیر می‌بردند و غارت می‌کردند؛ پادشاه آشور برای دفع آنان سدّ را بنا نمود.

ولیکن اشکال این کلام در انطباق خصوصیات داستان بر اوست. و در «روح المعانی» آورده است که چنین گفته شده است که ذوالقرنین، فریدون، فرزند اثقیان، فرزند جمشید، پنجمین پادشاه از سلسله پیشدادیان می‌باشد؛ و او پادشاهی عادل و مطیع خدا بوده است، و در کتاب «صُورَ أقالیم» ابی زید بلخی آمده است که مؤید به وحی الهی بوده است.

و اشکال این گفتار آنست که تاریخ اعتراف به چنین مطلبی ندارد.

و بعضی گفته‌اند که ذوالقرنین **یسکندر مقدونی** بوده است و اوست که سدّ را بنا کرده است؛ و سدّ **یسکندر** مثل معروف و مشهور در زبانها شده است. و در «قرب الأسناد» روایتی از موسی بن جعفر علیه‌السّلام و نیز در «الدرّالمتثور» دو روایت از **عُقبه بن عامر** و **وهب بن منبّه** از رسول خدا صلی‌الله علیه وآله و سلّم در این موضوع

---

کایا تنبیه است و جوهری گوید قلب است. بنابراین در لغت عرب حَوَکَه و حَوَکِیَه و حَوَالَه و حَوَالِیَه گویند و در لغت فارسی باید «حَوَلِ آن» و «حَوَالِیِ آن» استعمال شود.

وارد است .

و بعضی از قدماء مفسران از مصاحبه و تابعین مثل معاذ بن جبل بنا به نقل «مجمع البیان» و قتادة بنا به نقل «الدرّ المثور» به این قول قائل شده‌اند .

و بر این مطلب بوعلی سینا در کتاب «شفاء» که سخن از اُسطو که استاد اسکندر بوده به میان آورده است و او را ذوالقرنین دانسته است - تصریح نموده ؛ و امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود بر این معنی اصرار ورزیده است .

لیکن این معنی با لسان قرآن سازش ندارد . چون اولاً قرآن می‌گوید ذوالقرنین مؤمن به خدا و روز قیامت بوده است و دین او دین توحید بوده است ؛ ولی ما می‌دانیم که اسکندر مشرک بوده و از وَثَنی‌ها و از صابئین بوده است ، و در تاریخ آمده است که ذبیحهُ خود را برای ستارهٔ مشتری ذبح نموده است .

و ثانیاً قرآن ذوالقرنین را مرد صالح از عباد خدا و صاحب عدل و رفق می‌شمارد ؛ و تاریخ برای اسکندر خلاف آنرا بیان می‌کند .

و ثالثاً در هیچیک از تواریخ نیامده است که اسکندر مقدونی سدّ یا جوج و مأجوج را بنا کرده باشد .

و جمعی از مورّخین گفته‌اند که ذوالقرنین یکی از ملوک تبابعةٔ اذواء یمن بوده است ، از ملوک حمیر . و از قائلین به این معنی اصمعی است در تاریخ «عرب قبل از اسلام» و ابن هشام در «سیره» و «تیجان الملوک» و ابوریحان بیرونی در «الأثار الباقیه» و نشوان بن

سعید حمیری در «شمس العلوم» .

و مقریزی در «خُطَط» بحث مفصّلی در این موضوع نموده که از مجموعش استفاده می‌شود که : اولاً لقب ذوالقرنین به بسیاری از ملوک حمیر اطلاق می‌شده است : و ثانیاً آن ذوالقرنین اول که سدّ یأجوج و مأجوج را بنا کرده است قبل از اسکندر مقدونی به چندین قرن بوده است .

ولیکن در کلام او دو اشکال است : یکی آنکه موضوع سدّی که تُبَعِ حَمِیری بنا کرد کجاست ؟ و دوّم اینکه این امت مُفسد فی الأرض که یأجوج و مأجوج هستند کیانند که ملوک حمیر برای دفع آنان سدّ بنا کرده‌اند ؟

آیا این سدّ در یمن و اطراف آن بنا شده مثل سدّ مَآرِب ؟ این صحیح نیست ، چون سدّ مَآرِب برای جمع آوری آب ساخته شده ، نه برای دفع دشمن . و دیگر آنکه در سدّ مَآرِب قطعات آهن و مس گذاخته بکار نرفته است . سوّم آنکه اطراف تُبَعِ از حمیر ، امثال قبط و آشور و کلدان از اهل تمدّن بوده‌اند نه از قبائل وحشی که نیاز به سدّ داشته باشند .

و علامه سیّد هبة الدّین شهرستانی در تأیید این گفتار فرموده است : ذوالقرنین که در قرآن مجید آمده است به چندین قرن قبل از اسکندر مقدونی منتهی می‌شود . و او یکی از پادشاهان صالح از تبايعه اذواء یمن بوده ، وعادت طائفه‌ای از آنان این بوده است که خود را به لقب «ذی» مُسمّی کنند مثل ذی همدان ، ذی غمدان ، ذی المنار ،

## ذی الأذعار ، و ذی یزن .

و این مرد ، مسلمان و موحد و عادل و حسن السیره بوده و سفری به جانب مغرب نموده و به بحر ابيض رسید و سفری به مشرق نموده و سپس به جانب شمال رفت تا به مدار سرطان رسید . و شاید آنچه در زبانها رائج است که داخل در ظلمات شد همین باشد . و اهل آن بلاد از او تقاضای سدّ کردند و او ساخت . پس اگر این سدّ ، دیوار بزرگ چین باشد که بین چین و طائفه مغول کشیده شده است پس باید گفت که ذوالقرنین تعمیر و مرمت قسمتهائی از آن را نموده است که به مرور ایام خراب شده و نیاز به مرمت داشته ، چون اشکالی نیست در آن که اصل دیوار چین را پادشاهان چین قبل از این تاریخ بنا کرده‌اند ، و اگر سدّ دیگری باشد که اشکالی در آن نیست .

و سید هبه‌الدین برای تأیید مطلب خود شاهی آورده است و آن اینکه : بودن ذوالقرنین پادشاه صالحی از عرب که اعراب از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم درباره چنین مرد عرب سؤال کنند ، و قرآن برای تذکر و اعتبار ، آن را ذکر کند ، این قابل قبول تر است و به مذاق عرب و سؤال آنها نزدیکتر است تا سؤال از ملوک روم و عجم و چین که از امت‌های دوری هستند که با تاریخ عرب تماسی نداشته و اعراب میل و هوای شنیدن اخبار و عبرت گرفتن از آثار آنان را نداشته‌اند و لذا قرآن کریم متعرض ذکر اخبار جماعت‌های دور و طوائفی که با اعراب سر و کاری ندارند نشده است . - انتهی ملخص کلام شهرستانی .

لیکن اشکالی که بر این نظریه هست آنستکه بهیچوجه نمی‌توان سد ذوالقرنین را منطبق بر دیوار چین نمود چون ذوالقرنین چندین قرن قبل از اسکندر بوده، و دیوار چین را بعد از نیم قرن از زمان اسکندر بنا نموده‌اند. و اما از دیوار چین گذشته، در ناحیه شمال غربی چین سدهای دیگری وجود دارد لیکن آنها را از سنگ ساخته‌اند و اثری از آهن و مس در آنها نیست.

و در تفسیر «جواهر» گفته است که با شواهد تاریخی که از نقوش خرابه‌های یمن در آثار باستانی آنجا بدست آمده است استفاده می‌شود که در یمن سه دولت حکومت کرده است:

۱- دولت مُعین و پایتختش قَرْناء بوده است، و زمان حکومتشان از ۱۴ قرن قبل از میلاد تا ۷ قرن و یا ۸ قرن قبل از میلاد مسیح بوده است.

۲- دولت سَبَا و ایشان از قَحَطائین هستند و ابتداء دولتشان از ۸۵۰ قبل از میلاد تا ۱۱۵ سال قبل از میلاد بوده است.

۳- دولت حَمیریین و آنها دو دسته هستند:

اول ملوک سَبَاوریدان که از ۱۱۵ سال قبل از میلاد تا ۲۷۵ سال بعد از میلاد بوده‌اند.

دوم ملوک سَبَاوریدان و حَضْرَموت و غیرها، و حکومت آنها از ۲۷۵ میلادی تا ۵۲۵ میلادی بوده است.

و پس از توضیحاتی گفته است:

و از آنچه ذکر شد استفاده می‌شود که لقب داشتن به ذی، مثل



ذی‌القرنین راجع به ملوک یمن بوده و در غیر آنها مانند ملوک روم دیده نشده است؛ پس ذوالقرنین از ملوک یمن است؛ و در تاریخ، بعضی از ملوک یمن را به نام ذی‌القرنین یاد کرده ولی آیا ذوالقرنینی که در قرآن بیان شده است همان ذوالقرنین است یا نه؟ جواب می‌گوئیم: نه.

چون این ذی‌القرنین را که در تاریخ از او یاد می‌کنند، قریب‌العهد به زمان رسول‌الله و قرآن بوده و نامی از سدّ با چنین خصوصیات و نیز نامی از سفرهای او در تاریخ نیامده است مگر در اخباری که قصّه پردازان ذکر کرده‌اند؛ و ابن خلدون تمام این اخبار را تکذیب کرده و آنها را به نشانه‌های مبالغه و گزاف‌گوئی متّهم ساخته است و با ادلّه جغرافیائی و تاریخی آنها را نقض نموده است. - انتهی ملخص آنچه را که در «جواهر» آورده است.

و اخیراً سِرّ أحمد خان هندی گفته است که ذوالقرنین، کورش که یکی از پادشاهان هخامنشی بوده و تاریخش از ۵۶۰ سال قبل از میلاد تا ۵۳۹ سال قبل از میلاد است می‌باشد.

و اوست که تأسیس امپراطوری ایرانی نموده و بین مملکت فارس و ماد را جمع کرد؛ و بابل را به تصرف درآورد. و یهود را اجازه داد تا از بابل به اورشلیم بازگشت کنند، و در بنای هیکل یهود مساعدت کرد. و مصر و یونان را تسخیر نمود؛ و تا مغرب پیش تاخت و سپس بسوی مشرق سیر نمود تا به آخرین نقاط معموره رسید.

و این مدّعی را محققِ خبیرِ باحثِ **أبوالکلام آزاد** پذیرفته و برای تبیین و توضیح آن نهایت کوشش را به عمل آورده است:<sup>۱</sup>

اولاً اوصافی که در قرآن مجید درباره ذوالقرنین بیان فرموده همه بر این ملک عظیم منطبق است، از ایمان به خدا و به توحید، و عدالت در بین رعیت و با رأفت و رفق و احسان با آنان رفتار کردن، و با اهل ظلم و ستم به مجازات و سیاست رفتار کردن. و خداوند سر رشته همه امور را بدو سپرده، و او جامع بین کمالات دین و عقل و فضائل اخلاق، و بین عدّه و قوه و شوکت و ثروت و مطاوعه مردم و پذیرش اسباب و امور بوده است.

و او یکبار همانطور که قرآن بیان کرده است به سمت مغرب حرکت کرد تا بر **لیدیا** و حوالای آن استیلا یافت. و برای بار دوم به سمت مشرق رفت و تا به مطلع الشمس رسید و در آنجا گروهی از مردم وحشی و بیابانی را یافت که در صحراها و بیابانها زیست می کردند، و پس از آن به بنای سدّ همّت گماشت.

و این سدّ همانطور که شواهد گواه است سدّی است که در تنگه **داریال** بین کوههای قفقاز در نزدیک شهر تفلیس بنا شده است.

اما ایمانش به خدا و روز قیامت، در کتاب عهد عتیق مثل کتاب **عزرا** (اصحاح ۱) و کتاب **دانیال** (اصحاح ۶) و کتاب **اشعیاء** (اصحاح ۴۴ و ۴۵) آمده است.

۱ - شماره اول و دوم و سوم نشریه «ثقافة الهند»

و با قطع نظر از وحی الهی، یهود با همان عصیّت مذهبی که دارند، مرد مشرک مجوسی و یا وثنی را نمی‌ستایند؛ و اگر کورش چنین مردی بود، او را مسیح خدا و مهدی مؤید و راعی پروردگار نمی‌گفتند.

علاوه بر اینها، نقش‌ها و نوشتجاتی که از زمان داریوش به خطّ میخی کشف شده است - و بین کورش و داریوش به قدر هشت سال فاصله بوده است - دلالت دارد بر آنکه کورش مشرک نبوده است؛ و معنی ندارد که بگوئیم در این زمان کوتاه عقیده درباره کورش تغییر کرده و بعداً او را بعنوان مردی مؤمن و موحد ستوده‌اند.

و اما فضائل نفسانیّه او: کافی است که به اخبار و سیره او رجوع شود که چگونه با طاغیان و جباره که بر او خروج کرده بودند یا او با آنها محاربه نمود مانند پادشاهان ماد و لیدیا و بابل و مصر و طاغیان بیابان در اطراف بکتريا که بلخ است جنگید؛ و چون بر قومی غلبه می‌یافت از مجرمین آنها می‌گذشت عفو می‌نمود و کریم آنانرا اکرام می‌کرد و بر ضعیفشان رحمت می‌آورد و مفسد و خائن را سیاست می‌نمود.

کتب عهد قدیم از او تجلیل می‌کند، و طائفه یهود او را با شدیدترین درجات احترام محترم می‌دارند؛ چون آنها را از اسارت بابل که توسط بُخت نصر (نبوکد نصر)<sup>۱</sup> انجام گرفته بود و معبدشان را

۱ - در «شرح قاموس» در ماده «بخت» گوید: «بُخْتُ نَصْرَ بضمّ اوّل و فتح

⇐

نون و تشدید صاد مهمله، اسم پادشاه جابر معروف است.»

خراب کرده بوده آزاد ساخت و به شهرهای خودشان عودت داد، و اموال بسیاری برای تجدید بنای هیگل به آنها داد، و نفائس غارت شدهٔ هیگل را که در خزائن شاهان بابل بود به آنها رد کرد.

و این نیز شواهدی است بر آنکه ذوالقرنین همان کورش است. چون سؤال از ذوالقرنین در قرآن کریم همانطور که در روایات آمده است به تلقین یهود بوده است؛ و قرن در لغت عبری و عربی به یک معنی آمده است.

و مورخین یونان قدیم مثل هرودوت و غیره با آنکه دشمن ایران و پادشاهان ایران هستند او را به مروّت و فتوّت و سماحت و کرم و صفح و قلت حرص و رحمت و رأفت یاد کرده و وی را ثناء و تمجید نموده‌اند.

و اما نامیدن کورش را به ذوالقرنین، گرچه تواریخ از این معنی خالی است لیکن مجسمهٔ سنگی او که اخیراً در مشهد مُرغاب در

﴿ در «سفینه البحار» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۰ آورده است: «رؤی آنه سُمّی بذلک، بدین اسم نامیده شده است چون با شیر سگی در طفولیت، شیر خورد و اسم آن سگ بُخْت، و اسم صاحبش نَصْر بوده است. و بخت نَصْر مردی مجوسی بود که ختنه هم نشده بود و بیت المقدس را غارت کرد و با ششصد هزار سرباز در آنجا وارد شد.» - إلخ .

و در «مجمع البحرين» گوید: «و بخت نَصْر با تشدید؛ اصل آن بوخت است، بمعنای پسر، و نَصْر بر وزن بَقَم است؛ و وجه تسمیه‌اش اینستکه چون پدرش شناخته نشد و هنگامیکه از مادرش متولد شد او را در کنار بُتی یافتند که اسم آن بت نَصْر بود لذا به او پسر آن بت گفتند. اینطور در «قاموس» گفته است.» - انتهى .

جنوب ایران بدست آمد تمام دریاچه‌های شک و تردید را بر انسان مسدود می‌سازد که کورش همان ذوالقرنین است .

این مجسمه بنا بر گفتار **دی لافوای** نمونه بسیار پرارزش و گرانبهائی از حجاری قدیم است که با بهترین مجسمه‌های یونانی برابری می‌کند ، و یگانه نمونه از هنر آسیائی‌ها است . این مجسمه که در زمان اردشیر ساخته و نصب شده است و چندین بار علمای بزرگ آلمان فقط به قصد تماشای آن به ایران آمده‌اند ، در قرن نوزدهم میلادی در مرغاب کشف شد .

این مجسمه به قدر قامت انسان است و کورش را در وضعی نشان می‌دهد که دو بال بزرگ مانند دو بال عقاب از دو جانبش گشوده شده است ، و دو شاخ به صورت شاخ‌های قوچ روی سر دارد ، و شاخ‌ها در دو طرف سر نیست بلکه در وسط سر و پشت سر هم قرار دارند ؛ و با همان لباسی که شاهان بابل می‌پوشیدند .

این مجسمه بدون تردید ثابت می‌کند که تصوّر معنای صاحب دو شاخ بودن (ذوالقرنین) در نزد کورش و در تفکّر وی وجود داشته است و بدینجهت در تصویر مجسمه بصورت دو شاخ حکاکی شده است .

دو شاخ در وسط سر روئیده شده و از رستنگاه واحد ، یکی از شاخ‌ها به طرف جلو و دیگری به طرف پشت سر رفته است .<sup>۱</sup>

---

۱- دانشمند معظم آقای سید صدرالدین بلاغی در «فرهنگ قصص قرآن» از ص ۳۵۹ تا ص ۳۷۴ ( از طبع ششم انتشارات امیرکبیر) در پیرامون نظریه ⇐

و این تقریب به گفتار بعضی از قدماء که می‌گفتند: ذوالقرنین را بدین لقب نامیده‌اند چونکه در سر او تاج یا کلاه خودی بوده که دو شاخ داشته است، نزدیک است.

باری، معنای دو شاخ که در مجسمه کورش است و لقب او به ذوالقرنین، همان تشکیل دولت واحده از فارس و ماد بوده است که تا آن زمان دو حکومت مستقل بود و هر کدام یک حاکمی داشت ولی کورش بر هر دو غلبه کرد و تشکیل حکومت واحدی داد؛ و همین معناست که در رؤیای دانیال پیغمبر آمده است:

در کتاب دانیال (إصحاح هشتم از ص ۱ تا ص ۹) آمده است که: در سال سوّم از سلطنت پیلشاصر پادشاه، به من که دانیال هستم رؤیائی نمایانده شد، بعد از رؤیائی که اولاً به من نمایانده شده بود.

من در رؤیا دیدم مثل اینکه گوئی من در قصر شوشان که در کشور ایلام است می‌باشم، و در خواب دیدم که من در کنار نهر اولای هستم. پس چشمان خود را بلند کردم که ناگهان دیدم قوچی در برابر نهر ایستاده و دو شاخ دارد، و شاخ‌هایش بلند بود لیکن یکی از دیگری بلندتر بوده، و آن شاخ بلندتر عقب‌تر برآمده بود.

و دیدم که آن قوچ به جانب مغرب و شمال و جنوب شاخ می‌زد و هیچ حیوانی در برابر او ایستادگی نمی‌نمود و از دست او راه رهایی

---

☞ ابوالکلام آزاد بحث بلیغی نموده در ص ۳۶۴ گراور مجسمه را تصویر نموده است که شایان ملاحظه و دقت است.

نبود ، لهذا آن قوچ طبق میل و اراده خود عمل می کرد و بزرگ می شد .  
و در این حال که من در تأمل و تفکر بودم ناگهان دیدم یک بُز  
نری از جانب مغرب آمد و بر روی تمام زمین استیلا یافت بطوریکه  
زمین را مسّ نمی نمود ؛ و این بز نر یک شاخ معتبری در پیشانیش و  
میان دو چشمش بود .

و این بز نر آمد بسوی آن قوچی که دارای شاخ بود و من آن را در  
کنار نهر ، ایستاده دیده بودم ؛ و با شدت قوتی که داشت بسوی او  
می دوید . و دیدم که به آن قوچ رسید و به حال غضب بر او برآمد و  
قوچ را زد و دو شاخش را شکست ، و برای آن قوچ هیچ قدرتی برای  
مقاومت در برابر او نماند ؛ و لذا او را بر روی زمین انداخته و پایمالش  
کرد و برای آن قوچ هیچ گریزگاهی از دست آن نبود ؛ و بنابراین آن بز  
نر جداً بزرگ شد .

و سپس دانیال بعد از تمامیت این رؤیا ذکر می کند که جبرائیل به  
او نمایانده شد و رؤیای او را تعبیر نموده به تعبیری که در آن ، قوچ  
صاحب دو شاخ ، منطبق بر کورش می شد و دو شاخش دو کشور  
فارس و ماد بود و آن بز نر که صاحب یک شاخ بود اسکندر مقدونی  
بود .

در رؤیای دانیال آمده است که قوچی که بنظر او آمده ، دو  
شاخ داشته ولی نه مانند شاخ سائر قوچها ، بلکه یکی از آن دو شاخ  
در پشت دیگری بوده است و این معنی بعینه همان است که در  
صورت مجسمه باستانی کورش مشاهده می شود .

و اما دو بالی که مانند بالهای عقاب در مجسمه کورش است ، آن تصویر خواب **أشعیاء** است که کورش را در رؤیا ، عقاب شرق خوانده است ، و به همین مناسبت مجسمه کورش به مرغ شهرت یافته ؛ و رودی که در زیر پای کورش در مجسمه تصویر شده است مرغاب نامیده می شود .

یهود از بشارت دانیال چنین دریافتند که پایان اسارت آنها در بابل منوط به همان پادشاه صاحب دو شاخ است که بر مملکت فارس و ماد استیلا خواهد یافت که بر ملوک بابل چیره می شود و بالتیجه آنانرا از اسارت بیرون می آورد .

چند سال پس از رؤیای دانیال ، کوروش که یهود او را **خورس** و یونانیان **سائرس** می نامند ظهور نمود و بر دو مملکت فارس و ماد مسلط شد و حکومتی عظیم پیدا کرد . و همانطور که در رؤیای دانیال آمده که به مغرب و شمال و جنوب شاخ می زد ، کورش نیز فارس و ماد را تسخیر کرد و در جنوب که همان بابل بود پیشرفت کرد و یهود را آزاد ساخت . و لذا وقتی یهود کورش را در بابل بعد از تسخیر آن ملاقات کردند و رؤیای دانیال را برای او بیان کردند خوشحال شد و بنا بر مساعدت و مهربانی با یهود گذارد و آنانرا به اورشلیم عودت داد و معبدشان را تعمیر نمود .

باری ، اینها همه شواهد صدقی است بر اینکه کورش نیز خود را ذوالقرنین می دانسته (یعنی صاحب دو کشور فارس و ماد ، که در رؤیا به صورت دو شاخ متصل به هم بر مغز سرش روئیده بود ) و لذا در



تاج یا کلاه خودش این دو شاخ را که علامت و نشانهٔ دو کشور است می‌نهد و در مجسمه‌اش نیز منعکس شده است .

و اما سیر و مسافرتش به مغرب برای رفع طغیان لیدیا بوده است . لیدیا علیرغم قرابت و پیمانی که با کورش داشت بدون هیچ مجوزی ، از روی ظلم و عدوان به طرف کورش لشکرکشی نمود و سلاطین اروپا را نیز علیه او تحریک کرد . کورش با او جنگ نمود و او را فراری داد و سپس او را تعقیب نمود و پایتختش را محاصره نمود و پس از محاصره فتح کرد و لیدیا را اسیر نموده و پس از اسارت او را عفو کرد و سائر همیارانش را نیز عفو کرد و اکرام نمود و به آنها نیکوئی نمود ، با آنکه می‌توانست آنها را سیاست نموده و نابود کند ؛ و این قصه منطبقاً علیه این آیه است :

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ (و شاید مراد ساحل غربی از آسیای صغیر باشد) وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَاذَا الْأَنْقُرَيْنِ إِمَّا أَنْ تُغِيبُوا بِلَادَنَا أَوْ إِمَّا أَنْ نَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا .<sup>۱</sup>

ما در اینجا به ذوالقرنین گفتیم : نسبت بدین جماعت که ستم کرده و فعلاً در دست تو گرفتارند ، اختیار داری آنان را به پاداش خود عذاب کنی ، یا از آنها درگذری و طریقهٔ نیکوئی دربارهٔ آنان اتخاذ کنی !

ذوالقرنین گفت : آن کسانی که از این به بعد ستم کنند ، آنها را مجازات نموده و عذاب می‌کنیم ؛ و اما کسانی که ایمن بیاورند و

۱ - آیه ۸۶ ، از سوره ۱۸ : الکهف

عمل صالح انجام دهند گذشته از جزای اخروی آنان، ما به طریق نیکو با آنان رفتار خواهیم نمود.

و پس از سفر مغرب، به سمت صحرای بزرگ در مشرق در حولای بکتیریا برای خوابانیدن غائله قبائل بدوی و بیابانی که پیوسته هجوم نموده و فساد می کردند حرکت کرد:

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ يَجْعَلْ لَهُم مِّنْ دُونِهَا سِتْرًا .

و اما طائفة یاجوج و مأجوج در دو مورد در قرآن کریم آمده است.

اول: در سوره کهف که داستان ذوالقرنین را بیان می کند و شرحش گذشت.

دوم: در سوره انبیاء، آیه ۹۶ و ۹۷:

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ \* وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ .

در مواضعی از کتاب عهد عتیق، نامی از این دو طائفه برده شده است. در توراة به «مأجوج» و «جوج و مأجوج» ذکر شده اند.

در إصحاح دهم از سفر تکوین و کتاب حزقیال، إصحاح ۳۸ و ۳۹، و در رؤیای یوحنا در إصحاح ۲۰ مطالبی آمده است که دلالت دارد بر آنکه مأجوج یا جوج و مأجوج یک امت یا امتهائی بوده اند که در شمال آسیا در اراضی معموره ساکن و قاطن بوده اند، و آنان

افرادی بودند که اهل جنگ و حرب بوده و به جنگ و فتنه و غارت اشتغال داشته‌اند .

و بنابراین ، چنین به نظر می‌رسد که کلمه **یأجوج و مأجوج** عبری باشد ولیکن اصل این دو کلمه عبری نیست بلکه از لغات خارج به عبری وارد شده است ، زیرا این دو کلمه در یونانی به **گاگ و ماگاگ** تلفظ می‌شود و در ترجمهٔ سبعینی تورات و سائر لغات اروپائی نیز بدین قسم آمده است .

و از مسلمات تاریخ است که ناحیهٔ شمال شرقی آسیا که دشت‌ها و مرتفعات شمال چین است ، محلّ توطن طوائف بزرگی از بیابانی‌های وحشی بوده که پیوسته بر عددشان اضافه می‌شده و بر نفراتشان افزوده می‌گشته است . و آنکه بر امت‌های مجاور خود مثل چینی‌ها حمله می‌کردند و چه بسا از چین گذشته و به کشورهای وسط آسیا و کشورهای نزدیک آسیا می‌رسیدند و از آنجا به شمال اروپا می‌رفتند . و بعضی از آنان در همان اراضی غارت شده توطن می‌نمودند مانند اغلب ساکنین اروپای شمالی که آنجا را شهر خود انتخاب نموده و کم کم متمدن شده و به زراعت و صناعت مشغول می‌شدند ، و برخی دیگر پس از غارت مراجعت نموده و سپس حمله و غارت می‌کردند .

و بعضی گفته‌اند : **یأجوج و مأجوج** امّتی هستند که در جزء شمالی از آسیا ساکن بوده‌اند ، و شهرهای آنان از تبّت و چین تا اقیانوس منجمد شمالی ادامه داشته و غرباً تا بلاد ترکستان می‌رسیده

است .

و این قول از «فاکّه الخلفاء» و «تهذیب الأخلاق» ابن مسکویه و «رسائل إخوان الصفا» نقل شده است .

اما از نقطه نظر بحث در تطوّرات الفاظ می‌توان گفت که اصل چینی آن ، **منگوگ** یا **مُنچوگ** بوده است و سپس به عبرانی و عربی به **یاجوج و ماجوج** درآمده و در یونانی به **گوگ** و **ماگوگ** آمده است . و از مشابهت کامل بین **ماگوگ** و **منگوگ** می‌توان حکم کرد که این کلمه از لفظ چینی **منگوگ** تطوّر یافته است ، همچنانکه **منغول** و **مغول** از تطوّرات آنست .

پس **یاجوج و ماجوج** همان طائفه **مغول** هستند که از روزگاران قدیم در شمال شرقی آسیا سکونت داشته و این امت بزرگ گاهی بر چین هجوم می‌بردند و گاهی از طریق داریال قفقاز به ارمنستان و شمال ایران حمله می‌آوردند ، و گاهی بعد از بنای سدّ به شمال اروپا حمله‌ور می‌شدند و در نزد آنها به **سیت** معروفند . و از ایشانند جماعتی که به روم حمله می‌بردند و در این مرتبه دولت رومان ساقط شد و یونانیان آنها را **سی تهین** می‌گویند و همین نام در کتیبه داریوش در استخر فارس ذکر شده است.

و سابقاً گفتیم که از کتب عهد عتیق استفاده می‌شود که این امت مفسد از سکنه دورترین نواحی شمالی بوده اند .<sup>۱۲</sup>

۱-تفسیر «المیزان» ج ۱۳ ، از ص ۳۸۷ تا ص ۴۲۶ ؛ و در اینجا علامه

فرموده‌اند : این ملخص کلام اَبوالکلام آزاد بود که ما آوردیم ، و اگر چه از ⇐

و اما سدّ کجاست ؟

در تفسیر «الدّرّ المثور» از ابن عباس در تفسیر حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وارد است که مراد دو کوه ارمنستان و آذربایجان است.<sup>۱</sup> و در پیدا کردن این سدّ باید دو جهت را در نظر داشت: یکی آنکه سدّ در جایی ساخته شده است که کوهها از اطراف آن مانند دیوار بلندی بالا رفته‌اند؛ یعنی سدّ در تنگه کوهستانی واقع شده است. دیگر آنکه در ساختمان این سدّ، قطعات آهن و مس گداخته بکار رفته است. زیرا قرآن کریم این خصوصیات را در مشخصات سدّ ذکر می‌کند.

و بنابر این، آنچه به بعضی نسبت داده شده که گفته‌اند این سدّ ذوالقرنین دیوار چین است صحیح نیست.

دیوار چین دیواری است طولانی که بین چین و بین مغولیا (مغولستان) بنا شده است، و بنا کننده آن شین هوانگ تی یکی از خاقانهای چین است که آنرا برای دفع طائفه مغول و جلوگیری از هجوم آنها بنا کرده است. طول این دیوار سه هزار کیلومتر و عرضش نه متر و ارتفاعش پانزده متر است و با سنگ ساخته شده است. شین هوانگ تی حاکم چین، ساختن آنرا در سنه ۲۶۴ قبل از

---

﴿ فی الجملة اشکال و ایرادی در بعضی از گوشه‌های مطلب خالی نیست، ولی انطباقش با آیات قرآن بهتر از دیگر اقوال بوده و بیشتر قابل قبول است. ۲- بخشی از مطالب گذشته از «فرهنگ قصص قرآن» نقل شده است.

۱- «المیزان» ج ۱۳، ص ۴۰۶

میلاد مسیح شروع کرد و در مدت ده سال یا بیست سال خاتمه یافت .

و بنابراین ، سدّ ذوالقرنین نمی تواند دیوار چین بوده باشد . زیرا اولاً در تاریخ چین نیامده است که این خاقان سفری به مغرب زمین نموده است . و ثانیاً دیوار چین بین دو کوه قرار ندارند بلکه دیواری است به طول سه هزار کیلومتر که در مسیر آن از کوهها و دشتها عبور می کند . و ثالثاً از سنگ ساخته شده و در ساختمان آن ابداً آهن و مس بکار نرفته است .<sup>۱</sup>

و بعضی گفته اند که دیوار دربند است و در عربی باب الأبواب نامیده شده است . بیضاوی در تفسیر خود این قول را اختیار کرده است و گوید : انوشیروان او را تعمیر و مرمت کرد ولی اصل بنای آن به دست ذوالقرنین بوده است .

**باب الأبواب** دیوار بلند و طویلی است که در ساحل بحر خزر بنا شد ، و با سدّ تنگه داریال در جوار هم قرار دارند .

این قول نیز صحیح نیست ، چون هیچیک از اوصافی که قرآن مجید درباره سدّ ذوالقرنین ذکر می کند در آن نیست .

و برخی از مورّخین معاصر نیز دچار این اشتباه گردیده و دیوار دربند را سدّ ذوالقرنین پنداشته اند . و از طرف مورّخین اسلام ثابت شده است که اصل دیوار دربند در زمان ساسانیان و به دستور انوشیروان ساخته شده است ، و معنی ندارند که یوسف یهودی

۱- همان مصدر ، ص ۴۱۱

جهانگرد معروف اسرائیلی که قرن‌ها قبل از انوشیروان می‌زیسته است از آن دیدن کرده باشد، زیرا مسلم است که این جهانگرد در سفرهای خود از سدّ ذوالقرنین دیدن کرده و خصوصیات آن را بیان کرده است. بنابراین سدّ ذوالقرنین همان سدّ موجود در تنگه کوههای قفقاز است که این کوهها از بحر خزر تا بحر اسود امتداد دارد و تنگه، **داریال** نامیده می‌شود.

(**داریال** محرّف **داریول** است که به زبان ترکی به معنای تنگه است، و این سدّ را به لغت محلی **دمیرقاپو** که به معنای در آهنین است می‌نامند.)

این تنگه واقع است بین **تفلیس** و **بین ولادی کیوکز**، و این سدّ در بین دو کوه بلند واقع است که آن دو کوه از دو طرف امتداد دارند و فقط این تنگه فاصله بین آن سلسله جبال است. تنها راهی که رابطه بین نواحی شمالی و نواحی جنوبی است همین تنگه است. چون آن سلسله جبال به همراه بحر خزر و بحر اسود، خود به خود یک مانع و حاجز طبیعی هستند که هزاران کیلومتر ادامه داشته و جنوب آسیا را از شمال آن جدا می‌کنند.

و در آن اعصار اقوام شروری از سکنه شمال شرقی آسیا از این تنگه قفقاز وارد قسمت‌های جنوبی آن از ارمنستان و سپس وارد ایران شده و حتی به آشور و کلدیه می‌رفتند و غارت می‌کردند و در هجوم‌های خود از هیچ قتل و سبی و نهب<sup>۱</sup> دریغ نمی‌نمودند. و یک بار در

۱- سبی: اسیر گرفتن؛ نهب: غارت نمودن.

حوالای قرن هفتم قبل از میلاد هجوم آورده و تا به نینوا که پایتخت آشور است رسیدند . و این واقعه تقریباً در قرن سابق بر عهد کورش است .

مورّخین یونانی مثل **هردوت** مسافرت کورش را به شمال ایران برای خاموش نمودن نائره‌ای که مشتعل بود ذکر کرده‌اند . و ظاهراً در همین سفر بود که کورش سدّ را در **تنگه داریال** در مسیرش به استدعای اهل شمال و تظلم آنها ساخت و آن را با سنگ و مس و آهن بنا نمود ؛ و آن یگانه سدّ محکمی است که در آن آهن بکار رفته است ؛ و آن سدّی است بین دو کوه که منطبق می‌شود بر آن گفتار خدای تعالی :

فَاعِيْنُوْنِي بِقُوَّةٍ اَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا \* ءَاثُوْنِي زُبْرَ  
الْحَدِيْدِ .

و از شواهدی که این امر را مسلماً به کورش منتسب می‌سازد ، یکی نه‌ری است در نزدیکی این سدّ که **سایروس** نامیده شده است و سایروس در نزد غربی‌ها **کورش** است ؛ و دیگر اینکه در آثار باستانی ارمنی‌ها ، این دیوار **هاگ گورائی** نامیده شده و معنای این لفظ **تنگه کورش** یا **معبّر کورش** است . و معلوم است که نوشتجات ارمنی‌ها در این موضوع از نظر قرب ارمنستان به محلّ تنگه ، به منزله شهادت محلی محسوب می‌گردد .

و همانطور که گفتیم ، یوسف یهودی از آن دیدار کرده و پس از او مورّخ معروف ، **پروکوپئیس** در قرن ششم میلادی آن را دیده و



شرحی درباره آن نوشته است.<sup>۱</sup>

تا اینجا بحث ما راجع به ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج و بنای سد به پایان می‌رسد. حال باید بینم معنای دگ چیست که در قرآن کریم دگ سد ذوالقرنین را از علائم قیامت شمرده است:

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ .

و دیگر آنکه باز شدن راه یاجوج و ماجوج از هر جانب و سرازیر شدن آنها را بسوی شهرها و بلاد از علائم می‌شمرد؛ و شکستن سد و سرازیر شدن آنها، از ملاحم و اخبار غیبیه قرآن است.

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ\* وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ.<sup>۲</sup>

«تا زمانی که یاجوج و ماجوج گشوده می‌شوند، و آنها از هر مکان مرتفع کوه و تپه‌ای با سرعت سرازیر می‌شوند و وعده حق پروردگار نزدیک می‌گردد. پس در آن هنگام دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند از شدت خوف و وحشت به بالا گرائیده می‌شود؛ و می‌گویند: ای وای بر ما! ما از بروز چنین حادثه‌ای در غفلت بودیم، وحقاً ما از ستمکاران بوده‌ایم.»

عَلَامَةُ طَبَاطِبَائِي مُدَّةٌ ظَلَمْتُ فَرَمَايِد :

۱- «المیزان» ج ۱۳، ص ۴۲۵ و «فرهنگ قصص قرآن» ص ۳۷۴؛ هر دو از

قول ابوالکلام آزاد

۲- آیه ۹۶ و ۹۷، از سوره ۲۱: الأنبياء

«اهل تفسیر و تاریخ در اطراف داستان ذوالقرنین و یاجوج و مأجوج با دقت، نظر نموده و سخن را در بحث در اطراف و جوانب آن به سرحدّ ایشباع رسانیده‌اند، و اکثریت آنان برآنند که یاجوج و مأجوج امت بسیار بزرگی هستند که در شمال آسیا زندگی دارند؛ و بسیاری از آنان متحدالکلمه برآنند که آنچه را که قرآن کریم از خروجشان در آخر الزمان خبر داده است، همان حمله تاتار در نصف اول از قرن هفتم هجری بر مغرب آسیا است که در این حمله از هیچ نوع قتل و غارت و از ریشه کندن نسل و خراب کردن شهرها خودداری ننموده و در این جهت به قدری افراط کردند که تا آن زمان بی سابقه بوده است.

در هجوم خود در مرحله اول چین را تسخیر کردند و از آنجا به ترکستان حمله بردند، و به ایران و عراق و شام و قفقاز تا آسیای صغیر روانه شدند؛ و هر شهر و قریه و هر حصن و قلعه‌ای که در برابر آنها مقاومت کرد، مانند سمرقند، بخارا، خوارزم، مرو، نیشابور، ری، و غیرها، را بکلی خراب و با خاک یکسان نمودند. شهرهایی بود که صبحگاه صدها هزار نفر از نفوس در آنجا زندگی می‌کردند، و در یک روز چنان کشتند و خراب کردند که شبانگاه در آنجا یک نفر نبود که در آتش بدمد، و نه از بناها و ساختمان‌ها یک سنگ روی سنگ دیگری باقی مانده بود.

پس از این به شهرهای خود مراجعه کردند، و سپس بر روس هجوم آوردند، و اهالی بولونیا (لهستان) و مجارستان را هلاک

کردند ، و بر روم حمله بردند و آنانرا مجبور به پرداختن خراج و مالیات نمودند ؛ اینها فجایعی بود که شرح و تفصیلش به طول می‌انجامد .

لیکن مورّخین و مفسّرین ، بحث در امر سدّ را مهمل گذارده‌اند که چگونه آنها از سدّ خارج شدند ، و در این ابیحات خود مشکله سدّ را حلّ نکرده‌اند ؛ چون در قرآن که آمده است :

فَمَا أَسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا \* قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا \* وَتَرْكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ .<sup>۱</sup>

«یأجوج و مأجوج نمی‌توانند از این سدّ بالا آیند و از فراز آن حمله کنند و نیز نمی‌توانند آن را سوراخ نموده و از نقب آن وارد شوند .

ذوالقرنین گفت : این رحمتی است از جانب پروردگار من . امّا چون وعده پروردگار من در رسد ، این سدّ را خرد و با خاک یکسان خواهد ساخت ؛ و در آن هنگام که سدّ شکست و این دو طائفه خارج شدند ، ما بعضی را مانند موج بر روی بعضی دیگر خواهیم ریخت .»  
از این آیات همانطور که در تفاسیر آمده استفاده می‌شود که این امت مفسد فی الأرض در پشت سدّ محبوس شده‌اند ، و هیچ راهی برای خروج به سائر نقاط زمین تا وقتی که سدّ باقی است ندارند ؛ ولی چون وعده خدا برسد ، خداوند آن سدّ را منهدم نموده و یا سوراخ و

۱- آیه ۹۷ و ۹۸ و صدر آیه ۹۹ از سوره ۱۸ : الکهف

شکافی در آن ایجاد می‌کند و بدینوسیله این قوم از زندان خارج و به روی مردم برای فساد و شرّ گسیل خواهند شد .

بنابر آنچه ذکر شد بر عهدهٔ باحثین و مورّخین است که بیان کنند که این قوم مغول که از شمال چین بسوی ایران و عراق و شام و قفقاز و آسیای صغیر آمده‌اند ، کجاست آن سدّی که دارای چنان اوصافی است که از روی آن عبور کردند ؟ و چگونه آنرا خرد کردند تا توانستند از آن بگذرند و شهرها را واژگون و زیر و زبر کنند ؟

اگر مراد از یأجوج و مأجوج ، قوم مغول و تاتار هستند این اشکال باقی است ؛ و اگر تاتار و غیر تاتار از امّت‌های مهاجم نبوده‌اند ، پس این سدّی که مشید به آهن است و در پشت آن از هزاران سال پیش ، این امّت مفسد زندانی هستند که نتوانند هجوم آورده و بشر را دستخوش هلاک و تبار سازند کجاست ؟

و ما امروز می‌دانیم که تمام نقاط زمین بواسطهٔ خطوط زمینی و هوایی و دریائی به هم پیوسته است و هیچ سدّ و مانع طبیعی چون کوهها و دریاها یا مانع صناعی چون سدّها و دیوارهای بلند قلعه‌ها و خندق‌ها نمی‌تواند امّتی را از امّت دیگر جدا سازد ؛ پس معنای منسدّ بودن و جدا بودن قومی چون یأجوج و مأجوج از دنیا بواسطهٔ تنگه‌ای که مسدود به سدّی شده باشد چه خواهد بود ؟

و آنچه را که من برای دفع این مشکل می‌دانم - و اللّهُ اعلم - آنست که قول خدا که می‌فرماید دَكَّاءَ . از دَكَّ است به معنای ذلّت ؛ چنانچه در «لسان العرب» آمده است : و جَبَلٌ دَكٌّ یعنی ذلیلٌ .

و مراد از اینکه ما سد را دگّاء قرار می‌دهیم آنستکه آنرا ذلیل یعنی غیرمقاوم می‌نمائیم بطوریکه دیگر به آن اعتنائی نمی‌شود ، و از جهت اتساع راهها و طرق ارتباط و تنوع وسائل حرکت برّی و بحری و جوّی از آن استفاده‌ای نمی‌شود .

پس در حقیقت وعده خدا به دگّاء قرار دادن سد ، وعده خدا به ترقّی مجتمع بشری و نزدیک شدن امت‌ها و ملت‌هاست بطوریکه سدی نمی‌تواند بین آنان حائل شود و دیواری آنانرا از یکدیگر پنهان دارد و مانع انتقالشان از هر ناحیه از نواحی دنیا به غیرش بوده باشد . و این نیز یکی از ملاحم قرآن است .

و مؤید این معنی آنکه در آیه دیگر حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَّ مَأْجُوجُ (یعنی زمانی که یأجوج و مأجوج گشوده شوند) از هجوم یأجوج و مأجوج یاد کرده و ذکری از سد در آن هنگام به میان نیاورده است .

و از برای دگّ معنای دیگری هست و آن دفن کردن در زیر خاک است . در «صحاح اللغة» آمده است : دَكُّتُ الرِّكْيُ ، یعنی چاه را به خاک انباشتم .

و معنای دیگری نیز دارد و آن این است که کوه بصورت تَلّی از گل و لای درآید . در «صحاح» گفته است : تَدَكُّتِ الْجِبَالُ أَيُّ صَارَتْ رَوَابِي مِّنْ طِينٍ ، وَاِحْدِئْهَا دَكَّاءُ . «تَدَكُّتِ الْجِبَالُ یعنی کوهها بصورت تل‌هایی از گل و لای درآمد ، و مفردش دگّاء است .»

بنابراین ممکن است که این سدّ ذوالقرنین از جمله بناهای

قدیمی باشد که در اثر سالها و قرن‌ها بواسطه وزش بادهای و طوفانهای شدید در زیر زمین مدفون شده، و یا به علت تغییر محل دریاها یا گشادی بعضی از آنها بنا بر آنچه اباحت ژئولوژی امروز ثابت کرده است در زیر آنها غرق شده باشد.

و با این اشکال سدّ بکلی مرتفع خواهد شد؛ لیکن وجه اول از دو وجه اخیر که بیان شد بهتر است.<sup>۱</sup>

و این کلام علامه طباطبائی ناظر است به اباحت ابوالکلام و سیر احمدخان که با آنکه تحقیق در امر سدّ نموده و با شواهد تاریخی و قرآنی و آثار باستانی نشان داده‌اند که بانی آن کورش بوده است ولیکن معذک مشکله اندکاک سدّ را که از علائم قیامت است حلّ نکردند، و به فضل خدا با این بیان حلّ شد.

در بسیاری از روایات که از طریق شیعه و سنی روایت شده است، امیرالمؤمنین علیه السلام را «ذوالقرنین امت» خوانده است. این روایات به حدّ استفاضه می‌رسد، اگر نگوئیم که به حدّ تواتر رسیده است.

صدوق در «إكمال الدین» با سند متصل خود روایت می‌کند از ابوبصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که:

قَالَ: إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَلَكِنْ كَانَ عَبْدًا صَالِحًا؛ أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ اللَّهُ، وَ نَاصَحَ لِلَّهِ فَنَاصَحَهُ. أَمَرَ قَوْمَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ فَعَابَ عَنْهُمْ زَمَانًا، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ

۱- «الميزان» ج ۱۳، ص ۴۲۶ تا ص ۴۲۸

الْآخِرِ . وَ فِيكُمْ مَنْ هُوَ عَلَيَّ سُنَّتِهِ .<sup>۱</sup>

«حضرت فرمود : ذوالقرنین پیغمبر نبود ، لیکن بنده صالح خدا بود ؛ خدا را دوست داشت ، پس خدا هم او را دوست داشت . برای تقرب به خدا با مردم به پند و نصیحت رفتار می کرد ، و خداوند هم او را پاکیزه و خالص گردانید . قوم خود را به تقوای پروردگار امر نمود ، قوم بر قرن سرش زدند ؛ مدتی از آنها غیبت کرد . و سپس رجوع به آنها نمود و قوم بر طرف دیگر سرش زدند . و در میان شما کسی هست که بر آن سنت و روش باشد .»

و نیز با سند متصل خود از اُصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ روایت کرده است که :

قَامَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ عَلَى الْمُنْبَرِ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! أَخْبَرَنِي عَنْ ذِي الْقَرَيْنَيْنِ أَنْبِيَا كَانَ أَوْ مَلَكًا ؟ وَ أَخْبَرَنِي عَنْ قَرِينِهِ ، أَدْهَبَا كَانَا وَ فِضَّةً ؟

فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَ لَا مَلَكًا ، وَ لَا قَرْنَاهُ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةٍ ؛ وَلَكِنَّهُ كَانَ عَبْدًا أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ اللَّهُ وَ نَصَحَ اللَّهُ فَنَصَحَهُ اللَّهُ ، وَ إِذَا سَمِيَ ذَا الْقَرَيْنَيْنِ لِأَنَّهُ دَعَا قَوْمَهُ فَضْرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ فَعَابَ عَنْهُمْ حِينًا ، ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ فَضْرَبَ عَلَى قَرْنِهِ الْآخِرِ . وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ .<sup>۳ و ۲</sup>

۲ و ۱ - «إكمال الدين» طبع سنگی ، باب ۴۰ ، ص ۲۲۰

۳ - علامه امینی در «الغدیر» ج ۶ ، ص ۳۱۳ در تحت شماره ۷ در رد عمر

که پنداشته است ذوالقرنین از اسماء ملئکه است می گوید :

⇐

«در حالیکه امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر خطبه میخواندند، ابن کوا برخاست و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! مرا از حالات ذوالقرنین خبر بده؛ آیا او پیغمبر بوده یا فرشته؟ و نیز از شاخ‌هایش مرا خبر کن؛ آیا از طلا بوده یا از نقره؟

حضرت فرمود: نه پیغمبر بود و نه فرشته. و نه شاخ‌هایش از طلا بود و نه از نقره؛ لیکن بنده دوستدار خدا بوده که خدا هم او را دوست می‌داشت، و خود را برای خدا خالص نموده بود و خدا هم او را پاک و خالص نموده بود.

و او را ذوالقرنین گویند به علت آنکه قوم خود را به خدا خواند، قوم او بر قرن او زدند (یعنی بر کنار سر از پهلو) و از آنان غیبت کرد زمانی، و سپس بسوی آنها مراجعت نمود، آنگاه بر قرن دیگرش

﴿در خاطر او نبوده است که بنا بر نقل طبری، ذوالقرنین غلام رومی بوده است که به او سلطنت داده شده است. و در روایت صحیحه وارد است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفته‌اند: إِنَّهُ كَانَ رَجُلًا أَحَبُّ اللَّهِ فَأَحَبَّهُ، وَ نَاصِحَ اللَّهِ فَانصَحَهُ؛ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَلَا مَلَكًا.﴾ («فتح الباری» ج ۶، ص ۲۹۵؛ و «کنز العمال» ج ۱، ص ۲۵۴) و در قرآن کریم، آیات کریمه‌ای درباره ذوالقرنین وارد است که گویا همگی آنها از ذهن خلیفه دور بوده است. و نیز از ذهن او دور بوده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی امیرالمؤمنین علیه السلام را ذوالقرنین نامیده‌اند و در ملاً عام و علی رؤوس الأشهاد فرموده‌اند: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! أَوْصِيكُمْ بِحُبِّ ذِي قَرْنَيْهَا: أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ فَإِنَّهُ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ. مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي؛ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي. («الرياض النضرة» ج ۲، ص ۲۱۴؛ «تذكرة السبط» ص ۱۷؛ «شرح این ابی الحدید» ج ۲، ص ۴۵۱)»



زدند و در میان شما مثل او هست.» و مراد نفس شریف اوست که یکبار عمرو بن عَبْدَوَدَّ بر قرنش شمشیر زد، و برای بار دیگر خبر می‌دهد که ابن ملجم مرادی بر قرنش شمشیر خواهد زد؛ و این از ملاحم آن حضرت است صلوات الله علیه.

این حدیث را در «علل الشرائع» با سند دیگر و در تفسیر «برهان» از صدوق با سند «علل الشرائع» و در «تفسیر علی بن ابراهیم» بدون ذکر سند روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

و در کتاب «الغارات» (ج ۱، ص ۱۸۲) ضمن حدیث طویلی که ابن کوا از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می‌کند آورده است.

و این حدیث را مجلسی در رابع «بحار» (در باب ما تفضّل علیّ علیه السلام به علی الناس، ص ۱۲۰، س ۱۹) از «الغارات» آورده، و نیز حسن بن سلیمان حلّی شاگرد شهید اول در کتاب «مختصر البصائر» (ص ۲۰۴) از «الغارات» نقل کرده، و نیز مجلسی در سیزدهم «بحار» در باب رجعت (ص ۲۲۷، س ۲۱) از «مختصر البصائر» آورده است.<sup>۲</sup>

و در تعلیقه ۳۱ از کتاب «الغارت» گوید:

این حدیث را ابن عساکر در تاریخ خود (ج ۷، ص ۳۰۰) با مختصر اختلافی در لفظ آورده، و مجلسی (ره) در پنجم «بحار»

۱ - تفسیر «برهان» ج ۱، طبع سنگی، ص ۶۴۱؛ و «علل الشرائع» ص ۳۹

و ۴۰؛ و «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۴۰۲

۲ - «الغارات» ج ۱، تعلیقه اول از ص ۱۸۲

ص ۱۶۰ از علی بن ابراهیم به اسناد خود از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام آورده است .

و محمد بن علی بن شهر آشوب در کتاب «مناقب» در فصل اینکه امیرالمؤمنین شاهد و شهید (مشهود) و ذوالقرنین هستند (در جزء ۳ ، از طبع بمبئی ، ص ۶۳) از ابو عبید در کتاب «غریب الحدیث» آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند :

إِنَّ لَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ ؛ وَإِنَّكَ لَذُو قَرِيْبِيهَا .

«از برای تو خانه‌ای است در بهشت ؛ و بدرستیکه تو ذوالقرنین

آن هستی .»

و سپس حدیثی آورده است که سُوید بن غَفَلَة و أبو الطَّفیل همان روایتی را که ما از ابن کوا آورده‌ایم از امیرالمؤمنین علیه السلام با مختصر اختلاف لفظی روایت کرده‌اند :

و این روایت را محمد بن مسعود عیاشی در تفسیرش در تفسیر آیه یَسْأَلُونَكَ عَنِ الذِّی الْقَرْنَيْنِ آورده ، و أحمد بن أبی طالب طَبْرَسِی در کتاب «احتجاج» روایت کرده است .

أبو عبید قاسم بن سلام هَرَوِی (متوفی در ۲۲۴ هجری) در کتاب «غریب الحدیث» ج ۳ ، ص ۷۸ و ۷۹ چنین گفته است که : بعضی از اهل علم می‌گویند : اینکه رسول خدا به علی فرموده است که إِنَّكَ لَذُو قَرِيْبِيهَا ( بدرستیکه تو ذوالقرنین آن هستی ) ، مراد دوجانب بهشت است ؛ و این تفسیر به جهت آن آمده است که در اوّل حدیث ،

ذکری از جنت شده است و ضمیر ذوقرئیهها را به بهشت ارجاع داده‌اند ، لیکن من چنین نمی‌پندارم - و الله اعلم - بلکه رسول‌الله اراده فرموده است إِنَّكَ ذُوقَرْتِي هَذِهِ الْأُمَّةِ يَعْنِي تُو ذَوَالْقَرْنَيْنِ این امت هستی . پس امت در نیت گرفته شده و ضمیر به آن ارجاع می‌گردد ، و این نحوه از ارجاع ضمیر در قرآن مجید بسیار است .

و پس از آن که چند مثال از قرآن می‌زند<sup>۱</sup> می‌فرماید :

من این تفسیر را بر تفسیر اول مقلدّم داشتم چون حدیثی از علی<sup>ؑ</sup> رسیده است که در نزد من مفسّر آن روایت است ؛ و آن حدیث این است که چون ذوالقرنین را ذکر کردند فرمودند :

کسی بود که قوم خود را به عبادت خدا خواند ، قومش در دوبار ، دوزخ برقرنش زدند . وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ ، و در بین شما مثل او

۱- مثل آیه شریفه : وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ . (صدر آیه ۴۵ ، از سوره ۳۵ : فاطر) و در جای دیگر فرماید : مَا تَرَكَ عَلَيْهَا . (قسمتی از آیه ۶۱ ، از سوره ۱۶ : النحل) که در هر دو جا ضمیر به «ارض» برمی‌گردد با آنکه ذکر نشده ؛ و مانند آیه شریفه : إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ . (قسمتی از آیه ۳۲ ، از سوره ۳۸ : ص) یعنی توارت الشَّمْسِ بآنکه شمس ذکر نشده است.

و نظیر این گفتار عامّه بسیار است مثل اینکه کسی می‌گوید : مَا بِهَا أَعْلَمُ مِنْ فُلَانٍ ، یعنی در آن قریه یا بلده و یا مدینه ؛ و نظیر این ، قول حاتم طائی [ طویل ] است :

أَمَاوِيٌّ مَا يُعْنَى الثَّرَاءُ عَنِ الْفَتَى إِذَا حَشْرَجَتْ يَوْمًا وَ ضَاقَ بِهَا الصَّدْرُ

که ضمیر حَشْرَجَتْ به نفس برمی‌گردد با آنکه ذکر نشده است .

وجود دارد .

ما از این حدیث چنین می‌دانیم که مرادش خود نفس شریفش بوده است ؛ یعنی من مردم را به حق می‌خوانم تا سرحدی که بر سر من دو ضربت وارد می‌شود و کشته شدن من در آن خواهد بود .

و زمنخسری در «فائق» در ماده قَرَنَ (ج ۲ ، ص ۳۲۷) نیز ضمیر را به امت برگردانیده است .

و ابن اثیر «نهایة» در ماده «ق ر ن» از ابوعبید ، مطالب سابق را نقل کرده و سپس می‌گوید : مراد آن حضرت از دو ضربه‌ای که بر فرقه چون ذوالقرنین وارد می‌شود و یکی ضربه‌ای است که در روز خندق وارد شد و دیگر ضربه ابن ملجم مرادی است .

و ابن منظور در «لسان العرب» در ماده قَرَنَ نظیر همین مفاد کلام ابن اثیر را آورده است .

و زبیدی در «تاج العروس» بعد از بحث مفصل نیز این حدیث را ذکر کرده و تفسیر ابوعبید را آورده است . و سپس مطلب لطیفی از ابوالکلام السید احمد عاصم در «اقیانوس بسیط» در ترجمه «قاموس محیط» راجع به قول رسول الله به امیرالمؤمنین علیهما صلوات الله :  
إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ بَيْتًا وَ إِنَّكَ لَدُو قَرْنَيْهَا بیان کرده است .<sup>۱</sup>

و بنابراین ، بر مبنای مفاد این روایات مستفیضه بلکه متواتره که قسمتی از آن را در اینجا ذکر کردیم و شیعه و سنی روایت کرده‌اند و در آنها ذوالقرنین را به معنای کسیکه به دو قرن او ضربت خورده است

---

۱ - خلاصه تعلیقه ۳۱ از تعلیقات «الغارت» ج ۲ ، ص ۷۴۰ تا ص ۷۴۵

تفسیر نموده ، و مثالش را در این امت امیرالمؤمنین علیه السلام معین فرموده است ؛ تطبیق آیات وارده درباره ذوالقرنین به کورش مشکل است .

یکی از علائم قیامت پیدایش دودی است بر فراز آسمان ، این دود آشکار است و علامت عذاب .

فَأَرْتَبُ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ \* يَعْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ \* رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ \* أَتَى لَهُمُ الدِّكْرَىٰ وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ .<sup>۱</sup>

«پس در انتظار باش که آسمان در خود دود آشکاری پدید آورد .

این دود تمام افراد مردم را فرا می گیرد ، و این عذاب دردناکی برای آنها خواهد بود . می گویند : ای پروردگار ما این عذاب را از ما برگردان ، ما از مؤمنان به تو خواهیم بود . این یادآوری ها و تذکرها کجا برای آنان فائده دارد در صورتیکه پیامبر آشکاری بسوی آنها آمد ، او را نپذیرفتند و از وی روی تافتند و گفتند : دیوانه ای است که این مطالبی که می گوید به او تعلیم داده شده است .»

یکی از علائم قیامت خروج دابّة الأرض است ، یعنی جنبنده زمین .

وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ .<sup>۲</sup>

۱ - آیات ۱۰ تا ۱۳ ، از سوره ۴۴ : الدخان

۲ - آیه ۸۲ ، از سوره ۲۷ : النمل

«و چون گفتار بر آنها واقع شود و حجّت تمام گردد، ما جنبنده‌ای را از زمین بیرون می‌آوریم که با آنها به سخن پردازد؛ که بدرستی که حقّاً این مردم افرادی هستند که هیچگاه به آیات ما ایمان نمی‌آورند.»

در این آیه مراد از دابّة الأرض که یکی از علائم قیامت است و رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم در آن روایت شریفه بیان کرده و اخبار بسیار در این باره وارد شده است چیست؟

جنبنده‌ای که از زمین برمی‌خیزد، و با مردم تکلم میکند، و مردم معاند و معارض و کافران را نشان می‌دهد، و مردم مؤمن و متعهد را نشان می‌دهد، و آنها را از هم جدا می‌کند و در دو صف متمایز قرار می‌دهد کدام است؟

در اینکه قرآن کریم اسم او را نبرده نکته‌ای است، مانند اینکه در تمام قرآن مجید اسم علیّ برده نشده است؛ این نکته‌ای دارد. با آنکه در تمام قرآن از اوّل تا به آخر راجع به مقامات امیرالمؤمنین و صفات و اخلاق او که همان مقام ولایت است گفتگو شده است، ولی ولایت در باطن نبوّت است، و نبوّت ظاهر ولایت است، و قرآن مجید کتاب نبوّت یعنی ظاهر ولایت است.

ولایت، تفسیر و تأویل قرآن است، و تفسیر و تأویل در باطن است، چون بنا به فرض تفسیر و تأویل است. بنا براین اسم علیّ اصولاً در قرآن نمی‌تواند بوده باشد، و لذا در اخبار و آثار بسیار وارد شده است که تفسیر و تأویل آیات قرآن راجع به امیرالمؤمنین

علیه‌السلام است . و لذا اگر دیدیم در بعضی از تفاسیر از ائمه علیهم‌السلام آیه‌ای را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که مفاد و معنایش به خود آنها و یا راجع به دشمنان آنها می‌گردد این راجع به تأویل قرآن است نه بیان ظاهر ، و هیچ تنافی بین این دو مقام و مرحله نیست . از جمله این آیه شریفه است که در اخبار بسیاری ، که اغلب آنها را در تفسیر «برهان» در ذیل این آیه شریفه آورده است ، ذکر شده است . در «مجمع البیان» از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است که از علی صلوات الرحمن علیه سؤال شد که مراد از دأبه چیست ؟ حضرت فرمود :

أَمَا وَاللَّهِ مَا لَهَا ذَنْبٌ وَإِنَّ لَهَا لَلْحَيَّةَ<sup>۱</sup> .

«سوگند به خدا که دأبه‌ی ارض جنبنده‌ای است که دم ندارد

بلکه ریش و محاسن دارد.»

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش از پدرش از ابن ابی عمیر از ابوبصیر از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است که : رسول خدا صلی‌الله علیه وآله و سلم می‌رفتند تا به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیدند و دیدند که ریگ‌ها و شن‌ها را در مسجد زیر سر خود جمع نموده و سر بر آن گذارده و خوابیده است .

رسول خدا با پای خود او را حرکت دادند و فرمودند : قُمْ يَا دَأْبَةَ

اللَّهِ ! «ای جنبنده‌ی خدا برخیز.»

یکی از صحابه حضرت که حضور داشت عرض کرد : یا

۱- «مجمع البیان» طبع صیدا ، مجلد چهارم ، ص ۲۳۴

رسول الله! آیا ما اجازه داریم که بعضی از ما دیگری را بدین نام که شما علی را صدا زدید نام بنهد؟

رسول خدا فرمود: لَا وَاللَّهِ، نه سوگند به خدا! این لقب اختصاص به او دارد، و او دابّه‌ای است که خداوند در کتاب خود ذکر آن را نموده است:

وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ .

و سپس فرمود: یا علی! در آخر الزمان خداوند تو را به بهترین صورتی خارج می‌کند و با تو آلتی است که با آن دشمنان خود را نشان می‌گذاری و داغ می‌کنی. ( وَمَعَكَ مِيسَمٌ تَسِيمٌ بِهِ أَعْدَاءُكَ )

در اینحال مردی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد:  
 أَنَّ الْعَامَّةَ يَقُولُونَ هَذِهِ الدَّابَّةُ إِثْمًا تُكَلِّمُهُمْ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلَّمَهُمُ اللَّهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛ إِثْمًا هُوَ يُكَلِّمُهُمْ مِنْ الْكَلَامِ .

«عامّه می‌گویند: معنای این آیه این است که آن دابّه الارض مردم را زخم و جریحه‌دار می‌کند .

حضرت فرمودند: خداوند ایشان را در جهنّم جریحه‌دار کند؛ آن دابّه با مردم سخن می‌گوید و کلمه يُكَلِّمُهُمْ از ماده کلام است .  
 و این آیه درباره رجعت است و دلیل آن این است که به دنبال این آیه می‌فرماید:

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ



يُوزَعُونَ \* حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا  
عِلْمًا أَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ<sup>۱</sup>.

«و روزی می‌رسد که ما از هر امتی یک گروه و دسته‌ای را برمی‌انگیزیم از آنهایی که آیات ما را تکذیب می‌کنند، و آنها نگاهداشته می‌شوند. تا زمانی که می‌آیند خداوند به آنها می‌فرماید: آیا شما آیات مرا تکذیب نمودید در حالیکه علم و دانش شما به آن آیات نرسیده و احاطه علمی به آنها نداشتید؛ شما با اینها چکار می‌کردید؟»

سپس حضرت فرمودند: مراد از آیات الهیه که تکذیبشان می‌کنند امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السّلام هستند.

آن مرد به حضرت صادق علیه‌السّلام عرض کرد: عامّه چنین می‌پندارند که این راجع به قیامت است و نه رجعت.

حضرت فرمودند: مفاد این آیه این است که خداوند از هر امتی، دسته‌ای را برمی‌انگیزاند و بقیه را رها می‌کند، و البته این در رجعت است؛ و اما درباره قیامت، این آیه وارد است:

وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمُ أَحَدًا<sup>۲</sup>.

«ما تمام افراد مردم را محشور می‌نمائیم و از آوردن و برانگیختن یک تن از آنها خود داری نمی‌کنیم.»

علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم مرا حدیث کرد از ابن ابی عمیر از

۱- آیه ۸۳ و ۸۴، از سوره ۲۷: النمل

۲- ذیل آیه ۴۷، از سوره ۱۸: الکهف

مفضّل از حضرت صادق علیه‌السّلام که در تفسیر قول خداوند متعال: **وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا** فرمود: هیچ فرد از افراد مؤمنین نیستند که کشته شده باشند مگر اینکه رجعت می‌کنند و پس از زندگی مجدّد دوباره می‌میرند. و رجعت نمی‌کنند مگر دو دسته: اوّل آنهایی که به ایمان خالص رسیده باشند، دوّم آنان که در کفر مُمَحَّض شده باشند که آنها نیز رجعت می‌کنند.

حضرت صادق علیه‌السّلام فرمودند: مردی به عمّار بن یاسر گفت یا ابا الیقظان! یک آیه‌ای در کتاب خدا آمده است که افکار مرا پریشان نموده و مرا به شک انداخته است!

عمّار گفت: آن آیه کدام است؟ آن مرد گفت: این آیه:

**وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ.**

آن جنبنده کدام است؟ و اوصافش چیست؟

عمّار گفت: سوگند بخدا نمی‌نشینم و نمی‌خورم و نمی‌آشامم مگر آنکه آن دابّة الأرض را به تو نشان دهم.

عمّار با آن مرد به نزد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آمدند، و حضرت مشغول خوردن خرما با گره بود. فرمود: ای ابا یقظان! بفرما بنشین و بخور!

عمّار نشست و با آن حضرت شروع به خوردن کرد؛ آن مرد تعجب نمود و از عمل عمّار در حیرت آمد. چون عمّار برخاست، گفت: سبحان الله! مگر تو سوگند یاد نکردی که نخوری و نیاشامی

مگر آنکه دابّة الأرض را به من نشان دهی ؟

عمار گفت : من او را به تو نشان دادم ، اگر فهم نموده و تعقل می‌کردی !<sup>۱</sup>

این روایت را در «مجمع البيان» و تفسیر «برهان» از علی بن ابراهیم آورده‌اند.<sup>۲</sup>

و در تفسیر «برهان» با سند متصل از اصبح بن نباته آورده است که او می‌گوید : روزی بر أميرالمؤمنين عليه السلام وارد شدم و آن حضرت مشغول خوردن نان با سرکه و روغن زیتون بوده ، و این آیه را بر آن حضرت قرائت کردم و سؤال کردم : این دابّه کدام است ؟

حضرت فرمود : دابّه ایست که نان و سرکه و روغن زیتون می‌خورد.<sup>۳</sup>

و نیز با سند متصل خود از رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم روایت کرده است که فرمود :

تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ وَمَعَهَا عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ؛ تَجَلُّوْ وَجْهَ الْمُؤْمِنِ بِعَصَا مُوسَى ، وَ تَسِمُ وَجْهَ الْكَافِرِ بِخَاتَمِ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .<sup>۴</sup>

«دابّة الأرض خروج می‌کند و با اوست عصای موسی و انگشتری سلیمان بن داود ؛ با عصای موسی چهره مؤمن را

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی ، ص ۴۷۹ و ۴۸۰

۲- «مجمع البيان» مجلد ۴ ، ص ۲۳۴ ؛ و تفسیر «برهان» ج ۲ ، ص ۷۸۱

۳ و ۴- تفسیر «برهان» ج ۲ ، ص ۷۸۱ و ص ۷۷۲

جلا می دهد و روشن می کند ، و با انگشتر سلیمان چهره کافر را نشانه می زند و داغ می نهد .»

این مقام ظهور ولایت است . چون ولایت مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام ملک و ملکوت را گرفته است ولی وقتی که مقدمات قیامت بر پا می شود ، آن ولایت ظهور می کند و بروز می نماید ، و از خفاء و کمون به عالم شهادت تجلی می کند .

الآن هم آن ولایت هست ولی برای عامه مردم ظهور ندارد ، مخفی است و مردم او را حس نمی کنند و ادراک نمی نمایند : بلی برای خواص از مردم که به جهاد اکبر رفته اند و منازل اخلاص را طی نموده و از بندگان مقرب و مخلص پروردگار شده اند ظهور دارد ، آنان تمام حرکات و سکنات در عوالم را تحت سیطره و هیمنه ولایت می بینند ؛ اما در رجعت ، ظهور ولایت برای عموم مردم است .

در روایات بسیار داریم که : *عَلَى قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ* . «علی قسمت کننده بهشت و آتش است .» *وَلَا يَجُوزُ أَحَدٌ عَلَى الصَّرَاطِ إِلَّا وَكَتَبَ عَلَيْهِ لَهُ الْجَوَازَ* . «هیچکس از صراط عبور نمی کند مگر آنکه علی برای او پروانه عبور نوشته باشد .»

علی دابة الارض است ، و با عصای موسی چهره مؤمنان را جلا می دهد و روشن می کند ، و با میسم خود صورت کافران را داغ می نهد ، و یکایک از افراد مؤمن را از کافر و منافق جدا می کند . حق را از باطل متمیز می گرداند ، بهشتی و دوزخی را مشخص می کند .

یک جلوه مختصر در این دنیا نموده همه را مبهوت و متحیر کرده ؛

گبر و ترسا و یهودی بر عظمتش معترف ، و کاروان وجود برای پیدا کردن مقام و منزلتش در حرکت .

جُبْران خلیل جُبْران می گوید : وَ فِی عَقِیدَتِیْ أَنْ عَلِیُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلُ عَرَبِیٍّ جَاوَرَ الرُّوحَ الْكُلِّیَّةَ وَ سَامَرَهَا .

«و در عقیده من علی بن ابی طالب اولین عربی است که با روح

کلی و ولایت مطلقه عالم مجاورت کرد و با او به خلوت نشست .»

و نیز می گوید : عَلِیٌّ مَاتَ وَ الصَّلَاةُ بَیْنَ شَفَتَیْهِ . «علی جان داد

در حالیکه نماز در میان دو لبش بود .»

و نیز می گوید : عَلِیٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوْقَ زَمَانِ خَوْدِش

بود ، و من از این رمز آگاه نیستم که چرا روزگار گاهی از اوقات افرادی را به وجود می آورد که متعلق به آن زمان نیستند .<sup>۱</sup>

خود امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی که ضربت خورده و در

فراش افتاده ضمن وصیت کوتاهی به این امر اشاره می کند ؛ آنجا که می فرماید :

عَدَا تَرُونَ أَيَّامِی ، وَ یُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِی ، وَ تَعْرِفُونَ

بَعْدَ حُلُوِّ مَكَانِی وَ قِیَامِ غَیْرِی مَقَامِی .<sup>۲</sup>

«فردا خواهید دید روزهای زندگانی مرا ، و سرائر نیات من بر

۱- مضمون این مطلب را در کتاب «علی صوت العدالة الانسانیة» از

جبران خلیل جبران نقل کرده است .

۲- «نهج البلاغة» خطبة ۱۴۷ ، ج ۱ ، ص ۲۶۹ از طبع عبده مصر ، مطبعة

عیسی البابی الحلبي

شما مشکوف خواهد شد، و مرا خواهید شناخت پس از آنکه جای من خالی شود و غیر من بر جای من بنشیند.»

و نیز می‌فرماید: **وَ اللَّهُ مَا فَجَنِّي مِنَ الْمَوْتِ وَ أَرَدُ كَرَهْتَهُ، وَ لَا طَالِعُ أَكْرَهْتَهُ؛ وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدٍّ، وَ طَالِبٍ وَجَدٍّ، وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ.** ۱۰

قبل از رحلت خود در وقتی که ضربت خورده ضمن کلامی فرموده است:

«سوگند بخدا که از ناحیهٔ مرگ چیز ناگهانی به من وارد نشده است که او را ناپسند دارم و مکروه شمارم، و چیز تازه‌ای بر من ظهور ننموده و پیدا نشده که او را غیر مانوس بدانم. و من نبودم مگر مثل جویندهٔ آبی که به دنبال آب در بیابان خشک به این طرف و آن طرف می‌گردد پس آب را می‌یابد و در آبشخوار وارد می‌شود. و نبودم من مگر مانند طالبی که به دنبال گمشده و مطلوب خود می‌دوید و آن را می‌یابد، و آنچه در نزد خداست مورد اختیار و پسند است برای ابرار.»

آری آن امامی که یکجا می‌فرماید: **وَ لَا لَأَفِيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عِفْطَةِ عَنَزٍ.** ۲ «و سوگند بخدا که هر آینه می‌یافتید که این دنیای شما در نزد من از آب بینی بزرگی ارزش‌تر است.»

و در یکجا می‌فرماید: **وَ إِنِّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ**

۱- همان مصدر، کلام ۲۳، ج ۲، ص ۲۱

۲- همان مصدر، خطبهٔ ۳ ج ۱، ص ۳۷ از طبع عبده مصر

جَرَادَةٌ تَقْضِمُهَا<sup>۱</sup>. «و بدرستیکه دنیای شما در نزد من پست‌تر است از یک برگ که در دهان ملخی مشغول جویدن آن است.»

و در یکجا می‌فرماید: وَاللَّهِ لَدُنِّيَا كُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ<sup>۲</sup> خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْذُومٍ<sup>۳</sup>. «و سوگند بخدا که هر آینه دنیای شما این دنیا، در چشم من پست‌تر است از امعاء و احشاء خوکی که در دست شخصی که مبتلا به مرض خوره است، بوده باشد.»

و آن امامی که یکجا از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت می‌کند که: مَوْتَةٌ عَلَى الْفِرَاشِ أَشَدُّ مِنْ ضَرْبَةِ أَلْفِ سَيْفٍ<sup>۴</sup>. «مردن بر روی رختخواب سخت‌تر است از هزار بار ضربه از دم شمشیر خوردن.»

و خودش در این مکتب الهی چنان تربیت شده است که سوگند یاد می‌کند: وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لِأَلْفِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مَيْتَةِ عَلَى الْفِرَاشِ!<sup>۵</sup> «سوگند به آن کسی که جان پسر ابوطالب در دست اوست هر آینه هزار بار با شمشیر بران ضربه خوردن در نزد من آسانتر است از مردن در رختخواب!»

جا دارد که عاشق مرگ و لقای خدا باشد. و جا دارد که افراد بشر را

۱- «نهج البلاغة» خطبة ۲۲۲، ج ۱، ص ۴۵۳

۲- در بعضی از نسخ «نهج البلاغة» عِرَاق به ضَمّ عین آورده‌اند و معنای آن استخوانی است که گوشت آنرا خورده باشند.

۳- «نهج البلاغة» حکمت ۲۳۶، ج ۲، ص ۱۸۸

۴- «الغارات» ج ۱، ص ۴۳

۵- «نهج البلاغة» خطبة ۱۲۱، ج ۱، ص ۲۳۷

متحیر و بشریت را در مقابل عظمتش که همان عظمت خداست  
خاضع و خاشع سازد .

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ وَعَلَى رَوْحِكَ الطَّيِّبِ وَبَدَنِكَ  
الطَّاهِرِ وَرَحْمَةِ اللّٰهِ وَبَرَكَائِهِ .

دادیم به یکه جلوه رویت دل و دین را

تسلیم تو کردیم همان را و همین را

من سیر نخواهم شدن از وصل تو آری

لب تشنه قناعت نکند ماء معین را

میدید اگر لعل ترا چشم سلیمان

میداد در اول نظر از دست نگین را

در دائره تاجوران راه ندارد

هر سر که به پای تو نسائید جبین را<sup>۱</sup>

از خلیل بن احمد عروضی وارد است که :

إِنَّهُ سَبِيلٌ لِّمَنْ يَهْجُرُ النَّاسَ عَلِيًّا ؛ وَ قُرْبُهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قُرْبُهُ ، وَ مَوْضِعُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَوْضِعُهُ ، وَ عِبَادَةُ  
فِي الْإِسْلَامِ عِبَادَةُ ؟

«از او سؤال شد که چرا مردم از علی دوری کردند و او را مهجور  
گذاشتند ، در حالیکه تقرّب و نزدیکی او به رسول خدا آن قرب و  
نزدیکی بوده است ، و موضع و موقعیتش در میان مسلمانان آن  
موضع و موقعیتش بوده است ، و اعتصام و پناهنش در اسلام آن

۱ - «دیوان فروغی» طبع انتشارات صفی علیشاه ، ص ۲۰ و ۲۱



اعتصام بوده است؟»

فَقَالَ: بَهْرَ وَاللَّهِ نورهُ أَنْوارِهِمْ ، وَعَلَبَهُمْ عَلَى صَفْوِكُلِّ مَثَلٍ ؛  
وَالنَّاسُ عَلَى أَشْكالِهِمْ أَمِيلٌ .

«خلیل در پاسخ گفت : سوگند بخدا که نور علی بر تمام انوار آنان غلبه یافت ، و برای بدست آوردن آب حیات و زندگی حقیقی در تمام آبشخورها ، علی بر آنان استیلا نموده و آن آب حیات پاک و پاکیزه و خالص را حائز شد ؛ اما مردم میل به هم‌شکلان و همقطاران خود دارند .»

سپس گفت : آیا نشنیده‌ای که اول چنین گفت :

وَ كُلُّ شَكْلٍ إِلَى شَكْلِهِ ءَ الْفِئَةُ      أَمَا تَرَى الْفَيْلَ يَأْتِي الْفَيْلًا

«و هر شکلی بسوی هم شکل خودش می‌رود و الفت می‌گیرد ؛ آیا

نمی‌بینی که فیل با فیل انس می‌گیرد و الفت می‌ورزد؟»

وَقَائِلٌ كَيْفَ تَهَاجَرُ ثَمًا      فَقُلْتُ قَوْلًا فِيهِ أَصْنَافٌ<sup>۱</sup>

لَمْ يَكُ مِنْ شَكْلِي فَهَاجَرْتُهُ      وَالنَّاسُ أَشْكالٌ وَءَ الْاِفُّ

«و چه بسا گوینده‌ای به من می‌گفت : چگونه شما دو نفر از

یکدیگر دوری جستید ؟ من جوابی به او دادم که در آن انواع معانی

۱ - ظاهراً انصاف باشد ، کما اینکه مرحوم محدث قمی در «الکنی

والألقاب» ج ۱ ، این دو بیت را به ابن عقده نسبت داده و در آن انصاف آمده است .

گنجانده بود: او از شکل و ردیف من نبود، بنابر این از او دوری جستیم؛ چون مردم به اشکال مختلفه بوده و هر دسته، الیف و همشینی مختص به خود دارد. «

وَسُئِلَ أَيْضًا: مَا هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنْ عَلِيًّا إِمَامُ الْكُلِّ فِي الْكُلِّ؟  
فَقَالَ: اِحْتِيَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ وَغِنَاهُ عَنِ الْكُلِّ.

«و نیز از خلیل سؤال شد: دلیل آنکه علی بن ابی طالب امام بر همه است در همه امور چیست؟

در پاسخ گفت: نیازمندی همه به او و بی نیازی او از همه کس. «  
و نیز از خلیل درباره فضائل علی بن ابی طالب سؤال شد.

فَقَالَ: مَا أَقُولُ فِي حَقِّ مَنْ أَحَقَّ الْأَجْبَاءُ فَضَائِلَهُ مِنْ حَوْفِ  
الْأَعْدَاءِ، وَ سَعَى أَعْدَاؤُهُ فِي إِخْفَائِهَا مِنَ الْحَسَدِ وَالْبُغْضَاءِ؛ وَ  
ظَهَرَ مِنْ فَضَائِلِهِ مَعْدَلِكُ كُلِّهِ مَا مَلَأَ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ.<sup>۱</sup>

«در پاسخ گفت: چه گویم در حق کسی که دوستانش فضائل او را از ترس دشمنان مخفی داشتند، و دشمنانش از روی حسد و عداوت در پنهان داشتن فضائل او کوشیدند؛ و معدلک مشرق و مغرب عالم را پر کرده است. «

و چه عالی صاحب بن عبّاد در این معنی سروده است:

۱- «روضات الجنّات» طبع سنگی، ص ۲۷۵؛ و طبع حرفی، ج ۳، ص ۲۹۹ و ۳۰۰؛ و مؤلف آن گفته است: از جمله افرادی که تصریح به تشیع خلیل نموده‌اند قاضی نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» است. و به جوهی استدلال کرده از جمله مطالبی است که ما در اینجا آوردیم تا گفتارش که می‌گوید: احتیاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ وَ غِنَاهُ عَنِ الْكُلِّ.

مَا لِعَلَى الْعُلَى أَشْبَاهُ      لَا وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (۱)  
 مَبْنَاهُ مَبْنَى النَّبِيِّ تَعْرِفُهُ      وَابْنَاهُ عِنْدَ التَّفَاخُرِ ابْنَاهُ (۲)  
 إِنَّ عَلِيًّا عَلَاءَ عَلَى شَرَفٌ      لَوْ رَامَهُ الْوَهْمُ زَلَّ مَرَقَاهُ (۳)

۱- برای علی بن ابی طالب که حائز تمام مراتب علو و بلندی است، هیچ شبیه و نظیری نیست. سوگند به ذات اقدس حضرت احدیت که هیچ معبودی و مقصودی جز او نیست، علی هیچ شبیه و نظیری ندارد.

۲- مبنی و ریشه او مبنی و ریشه رسول خداست، و دو پسر او در هنگام تفاخر می دانی که دو پسر رسول خدا هستند.

۳- بدرستی که علی بر پایه ای و مرتبه ای از شرف بالا رفته است که اگر قوای وهمیه و متخیله بخواهد خود را به آن مقام برساند و درجات او را در فکر و وهم خود پیدا کند، نردبان صعودش لغزیده و در رکاب عجز و زبونی سقوط خواهد نمود.

۱- «الکئی و الألقاب» ج ۱، ص ۳۰۱ از طبع صیدا

مجلس بیست و دوّم

نَفخِ صُورٍ وَ زَنْدَه شَدَن مُرْدِگَان



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱</sup>

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَزَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ  
 فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ \* وَتَرَى الْجِبَالَ  
 تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَثْقَنَ كُلَّ  
 شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ \* مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ  
 مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ \* وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وَجُوهُهُمْ  
 فِي النَّارِ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ .

( آيات ۸۷ تا ۹۰ ، از سوره نمل : بیست و هفتمین سوره از قرآن

کریم )

«و در روزی که در صور دمیده شود ، تمام کسانی که در آسمانها و

۱ - مطالب گفته شده در روز بیست و دوم ماه مبارک رمضان .

کسانی که در زمین هستند به فزع و هراس و ترس می‌افتند، مگر افرادی را که خداوند بخواهد. و همه با حال ذلت و انکسار بر خداوند وارد می‌شوند.

و در آن حال می‌بینی که کوهها جامدند، و چنین گمان می‌کنی که آرام و بدون حرکت در جای خود ایستاده‌اند، ولی چنین نیست و آنها مانند ابرهای سریع‌السیر در گردش و حرکت هستند. و این صنع و حکمت خداست که هر موجودی را متقن و مستحکم نموده و بر اساسی راستین و استوار قرار داده است، و حقاً که پروردگار به آنچه شما بجا می‌آورید خبیر و داناست.

هر کس کار پسندیده و نیکوئی انجام دهد آن عمل از او مقبول و مورد پسند و اختیار بوده و در پاداش، از آن کردار بهتر و والاتر به او داده خواهد شد؛ و این گروه از فزع و هراس آن روز ایمن خواهند بود.

کسانی که کار زشت و نکوهیده‌ای انجام دهند، با چهره و سیمای خود به رو در آتش می‌افتند و چنین خطاب به آنها می‌شود که: این جزا و پاداش مگر غیر از کردار و افعالی است که خود شما در دنیا انجام می‌داده‌اید؟»

این آیه مبارکه به آیه **نَفَخَ فَنَزَعَ** معروف است؛ یعنی بواسطه دمیده شدن در صور، تمام افرادی که در آسمانها و در زمین هستند در خوف و هراس و خشیت و ترس می‌افتند.

در سوره زمر داریم:

و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ  
 إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ \* وَ  
 أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَاءَ بِالْبَيْتِ  
 وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ .<sup>۱</sup>

«و در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمانها و در زمین هستند هلاک می‌شوند مگر افرادی را که خداوند بخواهد . پس بار دیگر در صور دمیده می‌شود ، در این هنگام تمام موجودات هلاک شده زنده می‌شوند و به حال قیام و وقوف درآمده ، در انتظار امر پروردگار هستند .

در آن وقت زمین به نور پروردگار خود روشن می‌شود ، و کتاب و نامه عمل حاضر و قرار داده می‌شود ، و پیغمبران و گواهان را برای ادای شهادت می‌آورند ، و در میان آنها به حق قضاوت و داوری خواهد شد ، و ایشان مورد ظلم و ستم واقع نمی‌شوند .»

این آیه مبارکه به آیه **نُفِخَ صَعِقَ** معروف است. صور صَعِقَ یعنی در بوقی دمیده می‌شود که بدان جهت همه هلاک می‌گردند ، چون صعق به معنای هلاکت است .

ولی از این آیه اخیره استفاده می‌شود که دو صور داریم ، یعنی به دو گونه نفخ، در آن دمیده می‌شود :

یک نفخی که تمام زندگان آسمانها و زمین بواسطه آن نفخ و دمیدن می‌میرند . دوّم نفخی که تمام مردگان آسمانها و زمین بواسطه

۱ - آیه ۶۸ و ۶۹ ، از سوره ۳۹ : الزّمر



آن پس از مردن زنده می‌شوند .

چون می‌فرماید : **ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى** ، پس از نفخ اوّل نفخ دیگری در صور به وجود می‌آید .

اما **صعق و فزع** ظاهراً هر دو یک معنی دارد و هر دو برای ارائه یک حالت خاصّ آمده‌اند . فزع آن خوف و خشیتی را گویند که غالباً منتهی به مرگ است ، و صعق هم بمعنای هلاکت است که از ترس و دهشتی خاصّ ناگهان بر انسان وارد گردد .

پس مفاد صدر دو آیه : آیه وارد در سوره نمل و آیه وارد در سوره زمر ، همان دمیدن در صور است که بواسطه آن همه زندگان در خوف و هراس افتاده و هلاک می‌شوند .

و مفاد ذیل آیه دوم : آیه وارد در سوره زمر ، زنده شدن مردگان است بعد از هلاک شدن و فانی شدن .

شیخ طبرسی در «مجمع البیان» گوید :

«وگفته شده است که اِسْرَافِيل در صور سه مرتبه می‌دمد : نفخه اولی نفخه فزع است ، و نفخه ثانیه نفخه صعق است که بواسطه آن تمام افراد آسمانها و زمین هلاک می‌شوند ، و نفخه ثالثه نفخه قیام و حضور در پیشگاه ربّ العالمین است و در این حال همه مردم از قبور خود برمی‌خیزند .»<sup>۱</sup>

ولی ما به خواست خداوند متعال بیان خواهیم نمود که از آن خوف و ترسی که مردم در دنیا بواسطه نفخ در صور پیدا می‌کنند

۱- «مجمع البیان» در تفسیر آیه نفخ فزع در سوره نمل ، مجلد ۴ ، ص ۲۳۶

به «صیحه» تعبیر شده است :

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ<sup>۱</sup>.

«یک صیحه واحد بیش نخواهد بود که ناگهان بر اثر آن تمامی

مردم خاموش و پژمرده و بی حرکت و بی اثر خواهند شد.»

و در آیه دیگر وارد است :

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ \* فَلَا  
يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ<sup>۲</sup>.

«یک صیحه واحد بیش نیست که ناگهان بر اثر آن تمام افراد در

نزد ما حضور پیدا می کنند، پس در آن هنگام هیچکس قادر بر وصیت

نیست و نمی تواند بسوی اهل خود برگردد.»

حتی در روایت وارد است که : در وقتی که ساعت قیام قیامت

فرا می رسد، چنان ناگهانی و دفعی است که دو مرد فروشنده و خریدار

مشغول مبیعه هستند؛ فروشنده مثلاً پارچه و لباس را برای خریدار

باز کرده است، آنان مهلت جمع کردن و پیچیدن را نداشته و قیامت

بغتۀ فرا می رسد. و مردی لقمه را برداشته تا به دهان خود گذارد، هنوز

لقمه به دهانش نرسیده که قیامت می رسد. و مردی حوض منزل خود

را که سوراخ شده و آب از آن می رود مشغول سدّ ثغور و گرفتن

روزنه های آن است که مواشی خود را از آن آب دهد، هنوز مواشی را

۱- آیه ۲۹، از سوره ۳۶: یس؛ و این آیه گرچه درباره هلاک کردن اهل

انطاکیه است، ولی می توان از آن استفاده عموم نمود.

۲- آیه ۴۹ و ۵۰، از سوره ۳۶: یس

آب نداده قیامت در می‌رسد.<sup>۱</sup>

شاید مراد از گفتار کسی که طبرسی قول او را نقل کرده است از نفخ فزع همان صیحه‌ای باشد که در دنیا زده می‌شود، و مردم در اثر آن هلاک می‌شوند.

اما صیحه‌ای که در هنگام قیامت زده می‌شود دو صیحه بیشتر نیست: یک صیحه که مردم برزخی را برای ورود به قیامت می‌میراند، و یک صیحه برای خود مردم برزخی است که پس از مردن بواسطه آن زنده می‌شوند.

و بنابراین نفخ فزع و نفخ صعق راجع به مردمان برزخی است نه اهل دنیا، و یک نفخ بیشتر نیست؛ و اما نفخ دیگر راجع به اِحیاء و زنده شدن مردگان است.

و علی کُلِّ تقدیر، نفخی که به علت آن مردم می‌میرند و زنده می‌شوند دو نفخ بیشتر نیست: یک نفخ اِماتِه و دیگر نفخ اِحیاء؛ دمیدن برای میراندن، و دمیدن برای زنده کردن.

حال باید دید «صور» چیست؟

صور بمعنای شاخ است، شاخ گاو یا بُز یا حیوانات دیگر که یک طرف آن باز و طرف دیگرش بسته و جمع است و چه بسا در آن سوراخی می‌کنند و از آن جا می‌دمند و از طرف دیگر که باز است صدا بلند و منتشر می‌گردد، این را می‌گویند صور که در لسان فارسی به آن بوق می‌گویند.

۱ - «مجمع البیان» مجلد چهارم، ص ۴۲۷

و با این بوق اعلام مرگ ، و اعلام آماده باش و زندگی می نمایند .  
در قرآن کریم در ده جا **نَفْحَةُ صُورٍ** آمده و در سیزده جا **صِيْحَةٌ**  
استعمال شده است .

و اما آن صوری که با آن می میرانند ، فقط در همین دو آیه است :  
آیه فزع و آیه صعق که در سوره نمل و زمر است ؛ و در جاهای دیگر  
نفخ در صور برای احیاء و زنده کردن است .

مرحوم شیخ طبرسی و قبل از او شیخ مفید رضوان الله علیهما  
احتمال داده اند که صور در این آیات جمع «صورت» باشد، و **نُفِخَ**  
**فِي الصُّورِ** یعنی دمیده می شود در صورتها و بواسطه آن دمیدن ،  
صورتها زنده می شوند . همانطور که در رحم مادر جنین را  
صورت بندی می کنند و بعد از صورت بندی در آن می دمند و آن  
صورت حیات می گیرد و زنده می شود و حرکت می کند ؛ خداوند  
عزوجل در میان قبر ، مردگان را صورت بندی می نماید و در آن  
صورتها می دمند و آنانرا زنده می کند ؛ پس صور جمع صورت است .

یا اینکه می توان گفت : صورتهائی که در عالم برزخ متعلق به  
افرادی است که از دنیا رفته اند و آن افراد دارای **صُورٍ** برزخی هستند ،  
در آن صورتها دمیده می شود و آدمها زنده می گردند .

بنابراین احتمال ، صور به معنای بوق و اعلام و اعلان موت و  
حیات نیست .

ولی این احتمال صحیح نیست . زیرا اولاً مخالف ظواهر آیات  
قرآن بلکه صریح آیات است ، چون در **نَفْحَةُ** اولی صورتهائی

نیست که در آن بدمند . و ثانیاً این احتمال منافات دارد با مفرد آوردن ضمیر در قول خدای تعالی **ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى** ؛ چرا که در صورت صحّت این احتمال باید گفت : **ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا أُخْرَى** یعنی در آن «صورت‌ها» دمیده می‌شود . و ثالثاً این احتمال ایجاب می‌کند که نصوص صریحه صحیحه وارده از ائمه معصومین علیهم‌السلام را که در آن صور به معنای بوق است بدون جهت و بدون حاجت طرح کنیم .

و ما می‌دانیم که حضرت سیدالسّاجدین صلوات‌الله‌علیه‌در سوّمین دعای خود از ادعیه «صحیفه کامله سجّادیه» فرموده است :

**وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّاخِصِ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَحُلُولَ الْأَمْرِ ، فَيُيَبِّئُهُ بِالنَّفْحَةِ صَرَعَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ .<sup>۱</sup>**

«و ای پروردگار ! درود و تحیات خود را بفرست بر اِسْرَافیل که دارای صور است ، و چشم گشوده آماده است و در انتظار اذن و فرود آمدن فرمان تست ؛ تا بدینوسیله افتادگان گرو قبرها را آگاه کند و بیدار و زنده گرداند .»

بنابراین ، صور در این آیات به معنای بوق است . و آن همان آلتی است که برای بلندی و انتشار صدا از آن استفاده می‌کنند ، و در میان جاده‌ها و کوهستان‌ها و بیابان‌ها و در مواقع نبرد و جنگ که همه‌همه زیاد است و صدا به همه نقاط نمی‌رسد از آن استفاده می‌کنند.

۱- «بحار الأنوار» ج ۶ ، ص ۳۳۶ طبع حروفی ، با توضیحی که پیرامون

آن داده‌ایم .

ولی یک مطلب را باید تذکر داد ، و آن اینستکه چرا این آلت ، معروف به صور و بوق شده است ؟ و آیا صور و بوقی که در دست اِسرافیل است و در آن می دمَد ، همین بوق‌های معمولی است که یک طرف آن کوچک و طرف دیگر بزرگ است ؟ و آیا از جسمی مادّی متشکّل شده که آن ملک مقرّب مانند سربازان حکّام و ملوک در دست می‌گیرد ، و در آن با حنجره و نفس که از شُش بیرون می‌آید می‌دمَد ، و بادی چون نفس انسان که موجب به صدا در آمدن است از اِسرافیل بیرون آمده و موجب تصویت آن می‌گردد و تمام فضای عالم دنیا و برزخ را پُر می‌کند ، و آن موج به هر کسی اصابت کند از موجودات عالم برزخ هلاک می‌شود و در وهلهٔ دیگر زنده می‌شود ؟ یا نه چنین نیست ؛ مطلب ، مطلب دیگری است ؟

برای توضیح و روشن شدن حقیقت امر ناچار از ذکر مقدمه‌ای هستیم ؛ و آن اینکه تمام موجوداتی که در عالم برزخ‌اند و یا در عالم قیامت‌اند ، بهیچوجه من‌الوجه مشابهتی با موجودات این عالم که سرای طبع و مادّه است ندارند ، و با اعتباریّات و توهُّمات و محجوبیّت‌های این عالم مشابه نیستند .

شخصی که از این عالم می‌رود ، تمام مصلحت اندیشی‌ها و اعتبارات این عالم را زمین‌گذارده و در پشت سر به خاک نسیان می‌سپارد ، و در یک عالم دیگر که هیچ شباهتی با این عالم ندارد وارد می‌شود . و نیز موجودات برزخیّه چون می‌خواهند وارد قیامت گردند ، خصوصیات عالم برزخ را رها نموده عاریاً عنها و عن لَوَازِمِها وارد

عالم قیامت می گردند .

ولی چون از عالم برزخ و یا قیامت برای ما که هیچ آشنائی و انسی با آن عوالم نداریم بیان شود ، و آیات قرآن کریم و روایات وارده از معصومین سلام الله علیهم أجمعین چون بخواهند آن معانی برای ما قابل تفهّم و ادراک شود ، ناچار از باب تشبیه معقول به محسوس وارد شده و آن معانی عالیّه و دقائق سنّیه را در لباس محسوسات درآورده و در قالب آنها ریخته و قالب گیری می کنند .

مثلاً در عالم رؤیا و خواب ، انسان خواب می بیند که دارد به او رزق معنوی می رسد ؛ ولی چون آن رزق پاک و طاهر که در عالم بیداری برای او مفید است و بسیار سهل التّناول است و همه افراد از زن و مرد و پیر و جوان و صغیر و کبیر و سالم و مریض از آن استفاده می کنند شیر است ، در عالم رؤیا آن روزی معنوی روحانی را به صورت شیر می بیند و چنین برای او مصوّر می گردد که شیر می خورد .

چون نزد معبر می رود و می گوید : من خواب دیده ام که شیر می خورم ، واز تعبیرش استعلام می کند ، معبر به او می گوید : به تو روزی معنوی و روحانی می رسد .

این از باب آشنا بودن ذهن معبر است به روابط غذای معنوی و روحانی با غذای مادّی لطیف ، و ادراک حالات خواب بیننده و کیفیت تداعی معانی در نفس او .

چون ذهن خواب بیننده به علّت انس و الفت با عالم مادّه از

ادراک حقائق مجرّده محروم شده است ، و هر غذای لطیف و بی ضرر و مفیدی را در قالب شیر و مفهوم آن تصوّر می نموده است ، لذا در عالم خواب آن غذای معنوی به صورت شیر مجسّم و ممثّل و مصوّر خواهد شد ، و گرنه در عالم برزخ شیر مادّی نیست .

یا انسان در رؤیا می بیند که در دریائی شنا می کند ، به معبّر رجوع میکند معبّر می گوید : در علوم پاک وارد خواهی شد و از آن استفاده خواهی نمود . چون علم بدون غشّ و بدون جهل در دنیا به صورت آب زلال بدون گرد و غبار و بدون لرد و گل و لای ممثّل می شود ؛ این از باب تنزّل معقول به محسوس است .

در آیات قرآن مجید از این قبیل مسائل بسیار داریم :

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى .<sup>۱</sup>

«خداوند بر روی اریکه و تخت قرار گرفت .»

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ .<sup>۲</sup>

«کرسی و تخت خدا تمام آسمانها و زمین را فرا گرفته است .»

آیا خداوند جسم است و بدنی محسوس دارد که محتاج است بر روی کرسی و تخت بنشیند ؟ تخت سلطنت دارد که بر فراز آن رود و امر و نهی کند ؟

خداوند جسم نیست ، و حدّ ندارد . ابتداء و انتها ندارد . مکانیّ و زمانیّ نیست . بسیط و مجرّد و محض الوجود و وجود محض بدون

۱- آیه ۵ ، از سوره ۲۰ : طه

۲- قسمتی از آیه ۲۵۵ ، از سوره : البقرة



کمیت و کیفیت به هر عنوان است . تمام آسمانها و زمین در حضور اوست ، و در مُشت او و در تحت قدرت او ؛ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ<sup>۱</sup> .

«آسمانها پیچیده در دست جلال و عظمت او هستند .»

اما در این عالم طبع و سرای اعتباریات ، چون پادشاهی بخواهد امر و نهی کند ، حکم دهد و فرمان دهد ، در جایی می‌رود که مظهر قدرت اوست ، بر تخت می‌نشیند ، بر تختی که با جواهرات - که نمایشگر تعین و اعتبار اوست - زینت شده می‌نشیند و از فراز این تخت فرمان می‌دهد و حکم صادر می‌کند ، در حالیکه تمام اجزاء دولت و افسران در دو طرف ، صف کشیده و آماده انجام فرمان او هستند ؛ از باب تشبیه معقول به محسوس ، فرمان و امر و نهی و احکام صادره از حضرت ذوالجلال نیز به همین مضامین و با همین الفاظی که نماینده این معانی هستند برای ما بیان شده است .

اما تخت و کرسی خدا جسم نیست ، و جهت ندارد ؛ و خداوند جسم نیست که بر آن محل قرار گیرد . کرسی خداوند محیط بر تمام آسمان و زمین است ، و عرش خداوند محیط بر کاخ و جود و تمام عالم امکان و همگی مخلوقات و بلکه اسماء و صفات اوست ؛ یعنی با اراده و اختیار و مشیت مطلقه خود ، بر تمامی آنها مسیطر و مهیمن و مسلط گشته و بر تمام آفرینش سیطره دارد و حکم می‌کند ، و یگانه حاکم و پادشاه عالم وجود است .

۱- قسمتی از آیه ۶۷ ، از سوره ۳۹ : الزمر

تمام موجودات عالم طبع زیر کرسی خداست که ملکوت أسفل است ، و همه در تحت عرش خداست که ملکوت اعلی است . پس عرش خدا یعنی مشیّت و قدرت خدا ، و کرسی خدا یعنی تمام موجوداتی که در تحت آن قدرت و مشیّت قاهره ظهور پیدا کرده و به لباس وجود ملبّس شده‌اند .

وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا .<sup>۱</sup>

«در روز بازپسین پروردگار تو می‌آید ، و فرشتگان نیز صفّ در صفّ با صفوف مرتّب و منظم می‌آیند .»

اگر کسی از این آیه مبارکه چنین بیندارد که آمدن پروردگار مانند آمدن حُکّام و سلاطین است که در روز بُروز قدرت ، با طنطنه و طمطراق می‌آیند ، و افسران و سربازان نیز با هیئتی مخصوص در دو طرف صفّ می‌کشند ؛ این مسلماً پنداری غلط و دور از حقیقت است . بلکه چون عظمت و جلال شاهان در عالم اعتبار بدین کیفیت آمدن و اظهار جلال و قدرت نمودن است ، قدرت و عظمت پروردگار جلّ شأنه و علا قدره در روز قیامت بدین صورت برای ما تشبیه شده است ، از باب تشبیه معقول به محسوس ؛ و الاّ ورود ملائکه ورود مادّی نیست ، و آنان در جهت مادّی و مکان مادّی نیستند ؛ فرشتگان موجودات مقرّبی هستند که تمام عوالم را فرا گرفته‌اند .<sup>۲</sup>

۱- آیه ۲۲، از سوره ۸۹: الفجر

۲- مراد از مادّی نبودن ملائکه اینستکه اصل خلقت آنها از زمین نیست ، و همچون انسان که آفرینش او از خاک است و همچون جنّ که آفرینش او از

صفّ در صفّ بودن آنها قدرت در پشت قدرت ، و علم در پشت علم ، و حیات در پشت حیات است . و آمدن فرشتگان با پای مادّی نیست ، بلکه نزدیک شدن تدریجی و ظهور نمودن است . آمدن پروردگار با جسم و هیكل نیست ، و خدا پا ندارد ؛ آمدن خداوند ظهور تجلیات جمال و جلال اوست که در قیامت چون به تدریج صورت می گیرد و لقای حضرت احدیثش به وقوع می پیوندد ، از آن به «آمدن» که در لغت عرب «مَجِئ» است تعبیر شده است .

باری ، از این نوع تعبیرات در کتاب خدا و بیانات رسول الله و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين بسیار زیاد است .

و بنابر آنکه الفاظ برای معانی عامّه و کلیّه وضع شده باشند كما هو الحقّ الموحّق فی محلّه ، این مطلب مسلّم و جای تردید نیست ، و برای رساندن و فهماندن معانی نیز احتیاج به تشبیهات و استعارات و کنایات نداریم ، بلکه خود الفاظ به خودی خود متکفّل ایفاء این معانی هستند .

و آنچه این إشکال را حل می کند ، و این معما را می گشاید ، روایتی است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم وارد شده است مبنی بر اینکه پیغمبران پیوسته با مردم به میزان عقل ها و ادراکاتشان گفتگو دارند .

---

☞ آتش و دود و گاز است نمی باشند ؛ نه آنکه آنان از آثار و خواصّ ماده چون کمّ و کیف بهر مند نمی شوند ، و گر نه تلبس فرشتگان به لباس صورت و تشکّل آنها به اشکال مختلف جای تردید نیست .

در «اصول کافی» از جماعتی از اصحاب، و در «روضه کافی» از محمد بن یحیی، و در هر دو سند از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از بعضی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ. وَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.<sup>۱</sup>

«حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچگاه با مردم با کُنه عقل خود و با حقیقت و واقعیت ادراکات خود تکلم ننموده‌اند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: بدرستیکه ما جماعت پیغمبران مأموریم که با مردم به میزان عقل‌ها و ادراکات خودشان سخن گوئیم.»

۱- «اصول کافی» ج ۱، ص ۲۳؛ و «روضه کافی» ص ۲۶۸؛ و در «تحف العقول» ص ۳۷؛ و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، جلد هفدهم (روضه) ص ۴۱ از «تحف العقول» آورده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. و در طبع حروفی از «بحار» در ج ۷۷، ص ۱۴۰ میباشد.

در «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۹۵، با اسناد خود از سلیمان بن جعفر بن ابراهیم الجعفری مرفوعاً روایت کرده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ]: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

إسرافیل از ملائکهٔ مقرب پروردگار است و فرشتهٔ مأمور حیات و زنده کردن . وجود او تمام عوالم امکان را که نیاز به حیات دارند فرا گرفته ، و بوق او قدرت اوست ، و صور او بال‌های ملکوتی و معنوی اوست . بوق او قابلیت و استعدادی است که حضرت ربّ جلّ و علا به او عنایت فرموده است ، و او را بدین تجهیزات خاصّ مجهّز نموده و امکان احیاء و زنده کردن را به او داده است .

بوق او سرمایهٔ علمی و قدرت است که در تحت اختیار او بوده ، و اختیار او در تحت اختیار خداست .

إسرافیل در بوق خاصّ خود می‌دمد ، و تمام موجودات هلاک می‌شوند ، چون فرشتهٔ مقرب است .

و نیز پس از آن در بوق خاصّ خود می‌دمد و تمام مردگان را و هلاک شدگان را زنده می‌کند.

بوق او جسم نیست ، و صورت ندارد ؛ شرقی و غربی نیست ؛ تمام آسمانها و زمین و ما بینهما را فرا گرفته ؛ و صاحب چنین قدرتی که از طرف پروردگار به او افاضه شده است بر تمام عوالم علوی و سیفی استیلا و احاطه دارد ، و هر لحظه به امر پروردگار خود به مأموریت خود عمل می‌کند .

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیهٔ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ از ثویر بن اُبی فاخته از حضرت سجّاد علیه‌السلام روایت شده و در ضمن روایت حضرت می‌فرمایند :

وَلِلصُّورِ رَأْسٌ وَاحِدٌ وَطَرَفَانِ وَبَيْنَ طَرَفِ كُلِّ رَأْسٍ مِثْمَمَا

مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ .<sup>۱</sup>

«و از برای صور یک سر و دو طرف است ، و میان طرف هر سری از آن دو طرف به اندازه بزرگی آسمانها و زمین است .»  
از این صور در بعضی از آیات قرآن به الفاظ دیگری نیز تعبیر شده است . یکجا به «ندای منادی» تعبیر می کند :

وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ \* يَوْمَ يَسْمَعُونَ  
الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ .<sup>۲</sup>

«استماع کن در آن روزی که منادی به حق ندا می کند از فاصله نزدیکی . در آن روزی که صیحه آسمانی را به حق می شنوند آن روز ، روز خروج است .»

در آن روز از قبرها خارج می شوند ، و از عالم برزخ به قیامت رهسپار می گردند . آن روز ، روز حشر است .

«نداء» دارای معنای اصیلی است ، و استماع آن نیز دارای حقیقت و واقعیتی است . کسی می تواند استماع کند و از سماع ندا بهر مند شود که زنده باشد ؛ مرده که نمی تواند استماع کند و چیزی را بشنود .

و از طرفی می دانیم که این ندا به مردمان مرده می شود و بواسطه آن زنده می گردند .

از اینجا بدست می آید که ندا همان کلمه **إحیاء** است ، و

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۵۸۰

۲- آیه ۴۱ و ۴۲ ، از سوره ۵۰ : ق

إِسْرَافِيلُ بِوَسْطِهِ اسْمٌ مُّحْيِيٌّ كَمَا زِنْدَه كُنْندَه اسْتِ نَدَا دَر مِي دَهْد ، وَ اَن حَيَات وَ زِنْدَگِي عَيْنِ اسْتِمَاعِ وَ شَنِيدَن اسْت .

پس در آن صوری که دمیده می شود و مردم می میرند ، کلمه مُمِيت است و در آن صوری که دمیده می شود و مردم زنده می شوند کلمه مُحْيِيٌّ است که به دست اِسْرَافِيل صورت می گیرد .

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ، كُن فَيَكُونُ .<sup>۱</sup>

« اوست خدائی که زنده می کند و می میراند ؛ پس زمانی که بخواهد امری را اجرا کند فقط می گوید به او : باش ! پس او خواهد بود .»

اراده خدا بر احیای موجودات ، احیای آنهاست ؛ و اراده خدا بر اماتة موجودات اماتة آنهاست .

ولی در اینجا یک نکته را نباید فراموش کرد ، و آن اینست که چرا در این آیه مبارکه صعق ، موت را به لفظ موت نگفته و به لفظ صعق آورده است :

وَتُفِخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ.

«و در صور دمیده می شود و همه زندگان آسمانها و زمین هلاک و

فانی می شوند .»

چرا نگفت : فَمَاتَ أَوْ فَيَمُوتُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ

فِي الْأَرْضِ (همه زندگان آسمانها و زمین می میرند ) ؟

۱- آیه ۶۸ ، از سوره ۴۰ : غافر

برای آنکه موت ، خروج روح است از بدن ؛ و موجوداتی که در عالم برزخ هستند بدن ندارند که روح از آن بدن خارج گردد ، و لذا تعبیر به موت نکرده است .

اما فناء و هلاکت اختصاص به خروج روح از بدن ندارد ، بلکه شامل این مورد و موارد دیگر که موجودات زنده‌ای هستند و بدن ندارند می‌شود . و بر همین اساس خداوند دربارهٔ افراد بهشتی می‌فرماید :

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ .<sup>۱</sup>

«هیچگاه طعم مرگ را نمی‌چشند ، مگر همان مرگ دفعهٔ اول که بر آنان وارد شده است .»

این مرگ همان مرگی است که در دنیا بدانها رسیده است . با آنکه بهشتی‌ها نیز از برزخ به قیامت رهسپار می‌شوند ، و در اینجا خلع و لبس صورت می‌گیرد بلکه فقط خلعی به وجود می‌آید ؛ ولیکن این خلع تعبیر به موت نشده است ، و گرنه باید بهشتی‌ها نیز دو موت داشته باشند .

و علت آنستکه نفس آنها در عالم برزخ گرفتار صورت نبوده و مقید و محبوس در آن نیست تا برای اخراج و رهائی آن نیازی به زحمت و نگرانی و فرع و ترس و تحمل آلام و لوازم این خلع شود ؛ نفس آنها خود به خود از صورت خارج شده و به قیامت می‌روند ؛

يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ .<sup>۲</sup>

۱- صدر آیه ۵۶ ، از سورهٔ ۴۴ : الدخان

۲- ذیل آیه ۴۰ ، از سورهٔ ۴۰ : غافر



اما غیر بهشتیان دو مرگ دارند و دو حیات: اول مرگ از دنیا و عالم طبع و ماده، و خلع بدن و لباس صورت و ورود در عالم برزخ. دوم: مرگ از عالم برزخ و صورت، و خلع صورت و لباس معنای مجرد نفسی و ورود در عالم قیامت.

اول، مرگ دنیوی است و زندگی برزخی؛ و دوم مرگ برزخی است و زندگی قیامتی.

جهنمی‌ها در میان جهنم بدین ندا فریاد می‌آورند:

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ<sup>۱</sup>

«بار پروردگار ما! دو مرتبه ما را میرانیدی و دو مرتبه ما را زنده کردی، و ما به گناهان خود اعتراف نمودیم، پس با وجود این جریان اینک برای ما راه خروجی از این آتش هست؟»

این دو مرگ و دو حیات، همان مرگهای دنیوی و برزخی و حیاتهای برزخی و قیامتی است.

ولیکن چون در صور دمیده شود و هلاک تمام زندگان به مرحله اجرا در آید، نه تنها افراد زنده روی زمین که دارای بدن و ماده هستند می‌میرند - و درباره خصوص آنان تعبیر به موت اشکال ندارد - بلکه تمام موجودات زنده در عالم برزخ و فرشتگان مقرب و ارواح طیبه و سگان ملاً اعلی از نفوس صدیقین و قدیسین و مقدسین و مخلصین و نفوس شریفه عباد الله الصالحین، که یا اصلاً بدن ندارند و خلقت

۱ - آیه ۱۱، از سوره ۴۰: غافر

اولیة آنها مجرد از ماده است و یا بدن داشته و خلع نموده‌اند ، مورد خطاب فناء و هلاک واقع می‌شوند .

و لذا تعبیر به موت نشده است بلکه به صعق که اختصاص به ذوی الأبدان آمده است .

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه صعق با إسناد خود از پدرش از حسن بن محبوب از محمد بن نعمان أحوّل از سلام بن مستنیر از ثویبر بن اَبی فاختَه از حضرت سجّاد علی بن الحسین علیهما السّلام روایت کرده است که :

از آن حضرت سؤال شد : فاصله زمانی مابین دو نفخه صور (نفخه اماته و نفخه احیاء) چقدر است ؟ حضرت فرمود : به قدری که خداوند اراده کند .

به آن حضرت گفته شد : ای فرزند رسول خدا ! به ما خبر ده چگونه در صور دمیده می‌شود ؟

فرمود : اما در نفخ اول ، خداوند به اِسرافیل امر می‌کند که به دنیا فرود آید . و با اِسرافیل صوری است ، و آن صور یک سر و دو طرف دارد؛ و فاصله بین هر طرفی از سر آن صور تا طرف دیگر به اندازه دوری آسمان و زمین است .

ملائکة آسمان چون ببینند که اِسرافیل به دنیا فرود آمده است و با او صور است می‌گویند : اینک خداوند در مرگ و هلاکت و فناى اهل آسمانها و زمین اذن و اجازه داده است .

اِسرافیل از آسمان به زمین فرود می‌آید، و در حظيرة القدس

بیت المقدس رو به کعبه می ایستد . و چون مردم روی زمین نظرشان به اِسرافیل افتد با خود می گویند : خداوند همین اکنون اجازه فنا و هلاکت اهل دنیا را داده است .

در این حال اِسرافیل در صور می دمدم ، و از آن طرفی که بسوی زمین است صدائی خارج می شود که هیچ زنده و ذی روحی در زمین نمی ماند مگر آنکه هلاک می شوند و می میرند .

و از آن طرفی که بسوی آسمانهاست صدائی خارج می شود بطوریکه هیچ زنده و ذی روحی نمی ماند مگر آنکه هلاک می شوند و می میرند ؛ مگر اِسرافیل .

آنوقت به قدری که خداوند اراده کند ، مکث و درنگ می کنند . در این حال خداوند به اِسرافیل خطاب می کند : مُتْ ؛ بمیر ، اِسرافیل هم می میرد .

آنوقت به قدری که خداوند اراده کند مکث و درنگ می کنند . و سپس خداوند به آسمانها امر می کند و آنها به تموج و اضطراب می افتند ، و به کوهها فرمان می دهد و آنها به حرکت در می آیند ؛ و این است مفاد کریمه شریفه :

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا \* وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا .<sup>۱</sup>

یعنی تَبْسُطُ ، باز و منبسط می گردد ؛ و مفاد کریمه شریفه :

تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ .<sup>۲</sup>

۱- آیه ۹ و ۱۰ ، از سوره ۵۲ : الطور

۲- قسمتی از آیه ۴۸ ، از سوره ۱۴ : ابراهیم

زمین تبدیل می‌شود به زمین دیگری، یعنی زمینی که بر روی آن گناه نشده است، زمینی مسطح و یکپارچه که در آن نه کوهی است و نه گیاهی، همانطور که خداوند در اولین مرحله زمین را آفرید و گستراند. و در این حال عرش خدا بر آب عودت می‌کند و عالم مشیت و اراده خدا بر وجود منبسط و مجرد که از هر لون و شکلی منزّه است برمی‌گردد؛ و پروردگار در کاخ عظمت و قدرت مستقر خواهد شد. در این هنگام خداوند جبار جلّ جلاله با صدای بلند جَهْوَری بطوریکه تمام اقطار آسمانها و زمینها بشنوند ندا می‌کند:

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟<sup>۱</sup> «امروز سلطنت و فرمانروائی حقّه مطلقه

برای کیست؟»

هیچکس نیست که در پاسخ خدا چیزی گوید. و خداوند جبار جلّ جلاله در این وقت خود، به خود پاسخ می‌دهد: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.<sup>۲</sup> «سلطنت و حکومت اختصاص به خداوند واحد قهار دارد.» منم که با قدرت قهریه و با اسم القهار خود بر جمیع مخلوقات چیره شدم و همه را میراندم.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي؛ لَا شَرِيكَ لِي وَلَا وَزِيرَ لِي. أَنَا خَلَقْتُ خَلْقِي بِيَدِي، وَأَنَا أَمْتُهُمْ بِمَشِيَّتِي، وَأَنَا أَحْيِيهِمْ بِقُدْرَتِي.

«بدرستیکه حقاً منم خدا، هیچ معبودی در هیچیک از عوالم جز من نیست. من در کار خود و در اسم و صفت خود و در ذات خود

۱ و ۲- ذیل آیه ۱۶، از سوره ۴۰: غافر

شریک و معاونی ندارم. و من مخلوقات را تنها به دست قدرت خود آفریدم، و من تنها آنها را به مشیت و اراده خود میراندم، و من تنها به قدرت خودم آنانرا زنده می گردانم.»

خداوند جبار، خود در صور یک نفخه می دمد، و از آن طرفی که به سمت آسمانهاست صدائی خارج می شود که هیچکس در آسمانها نمی ماند مگر آنکه زنده می شود و برپا می ایستد و مانند وهلاتِ اولین قیام می کند، و فرشتگانِ حاملینِ عرش همه برمی گردند، و بهشت و دوزخ حاضر می شوند، و جمیع خلایق برای حساب محشور می شوند. راوی این روایت ثویر بن اُبی فاخته می گوید: چون سخن حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما بدینجا رسید، گریه شدیدی نمودند.<sup>۱</sup>

در «کافی» از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضالة بن اُیوب از اُبی المغرا روایت کرده است که او گفت: یعقوب اُحمر برای من حدیث کرد و گفت که: ما بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدیم که آن حضرت را بر رحلت فرزندش اسمعیل تعزیت و تسلیت گوئیم.

حضرت برای اسمعیل طلب رحمت کرد. و پس از آن گفت: پروردگار تبارک و تعالی خبر مرگ پیغمبرش را به او داد، و گفت: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ.<sup>۲</sup> و نیز فرمود: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ.<sup>۳</sup>

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۵۸۰ و ۵۸۱

۲- آیه ۳۰، از سوره ۳۹: الزمر

و سپس حضرت شروع به سخنانی نمود و فرمود: تمام اهل زمین می‌میرند بطوریکه یک تن در روی زمین باقی نمی‌ماند. و اهل آسمان می‌میرند حتی یک نفر از آنها باقی نمی‌ماند مگر **ملک الموت** و **حَمَلَةُ عرش و جبرائیل و میکائیل**.

حضرت فرمود: در این حال ملک الموت می‌آید تا در نزد پروردگار عزوجل حضور پیدا نموده می‌ایستد و به او گفته می‌شود - در حالیکه خدا داناتر است - : که باقی مانده است؟

ملک الموت می‌گوید: ای پروردگار من! هیچکس باقی نمانده است مگر ملک الموت و حَمَلَةُ عرش و جبرئیل و میکائیل.

به او گفته می‌شود که: به جبرئیل و میکائیل هم بگو بمیرند. فرشتگان در اینحال می‌گویند: ای پروردگار! اینان دو رسول تو و دو امین تو هستند.

خداوند می‌فرماید: من حکم مردن را بر هر که دارای نفس باشد که زنده و دارای روح است نوشته‌ام.

ملک الموت پس از انجام مأموریت خود می‌آید تا در نزد پروردگار خود حضور یافته و می‌ایستد.

به او گفته می‌شود - در حالیکه خدا داناتر است - : که باقی مانده است؟

ملک الموت می‌گوید: ای پروردگار من! باقی نمانده است مگر

۳- صدر آیه ۱۸۵، از سوره ۳: آل عمران؛ و صدر آیه ۳۵، از سوره ۲۱:

الأنبیاء؛ و صدر آیه ۵۷، از سوره ۲۹: العنکبوت

ملک‌الموت و حمله عرش .

خداوند می‌فرماید : بگو حمله عرش نیز بمیرند .

در اینحال ملک‌الموت با حالت اندوه و غصه می‌آید ، و در حالیکه سر خود را پائین انداخته و چشمان خود را برنمی‌گرداند در نزد خدا حضور می‌یابد .

به او گفته می‌شود : که باقی مانده است ؟

می‌گوید : ای پروردگار من ! غیر از ملک‌الموت کسی باقی نمانده است !

به او گفته می‌شود : بمیر ای ملک‌الموت ! پس می‌میرد .

در اینحال خداوند زمین را بدست قدرت خود می‌گیرد ، و آسمانها را بدست قدرت خود می‌گیرد ؛ و می‌گوید :

أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا يَدْعُونَ مَعِيَ شَرِيكًا؟ أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا  
يَجْعَلُونَ مَعِيَ إِلَهًا آخَرَ؟<sup>۱</sup>

«کجا هستند آن کسانی که با من در کارهای من شریک می‌پنداشتند ؟ کجا هستند آن کسانی که با من خدای دیگری قرار می‌دادند ؟»

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید :

وَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَزْهَقُ كُلُّ مُهْجَةٍ ، وَ تَبْكُمُ كُلُّ لَهْجَةٍ ، وَ تُدَاكُ  
الشَّمُّ الشُّوَامِخَ ، وَ الصَّمُّ الرُّوَاْسِخَ ؛ فَيَصِيرُ صُلْدُهَا سَرَابًا رَقْرَقًا ، وَ

۱- «کافی» طبع حروفی ، ج ۳ ، کتاب جنائز ، ص ۲۵۶ و ۲۵۷ ؛ و طبع

سنگی ج ۱ ، ص ۷۰ و ۷۱

مَعْهَدُهَا قَاعًا سَمُومًا؛ فَلَا شَفِيعٌ يَشْفَعُ، وَلَا حَمِيمٌ يَدْفَعُ، وَلَا مَعْذِرَةٌ تَنْفَعُ<sup>۱</sup>

«و در صور دمیده می شود، و به پیرو آن هر صاحب نفسی می میرد، و هر زبان گویائی لال می گردد، و بناهای عظیم و رفیع فرو می ریزند، و چیزهای صُلب و سخت بی بنیان و پوچ می گردند؛ امور محکمه و مستحکمه و واقعیات این عالم چون سراب بی اعتبار واهی جلوه می کنند، و محلّ و موطن این امور هموار و مستوی می گردد؛ در آن هنگام هیچ شفيعی نیست که به درد انسان خورد و شفاعت کند، و هیچ یار مهربانی نیست که از انسان دفاع کند، و هیچ پوزش و عذرخواهی ای نیست که بکار آید.»

خداوند به برکات امیرالمؤمنین علیه السلام همه ما را بیدار کند که در این چند روزه دنیا بدانیم که چه عواقبی را در پیش داریم. حضرت در خطبه های خود، در نشست ها و جلسه ها، در سرّ و علن مردم را بیدار باش می دهند: ای مردم! این روزگار دراز، این ساعات دهر، این طلوع ها و غروب ها، برای شما فقط همین چند لحظه زندگی است؛ اگر در این لحظات کاری از پیش بردید فبها، وگرنه خسران دائم دامنگیر شما خواهد بود!

وصیّتی، در حاضرین برای فرزندش امام حسن علیه السلام می نویسد که حقاً از عجائب و غرائب اندرزه ها و پندها را در بردارد و با

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۱۹۳، ص ۴۰۴ و ۴۰۵ از جلد اول عبده مصر،



نکات دقیق و عمیق بیان شده که در صفحه روزگار ود را امتداد تاریخها و گذشت زمانها از اعظم دهر، نظیر و یا مشابه آن را نمی توان یافت.<sup>۱</sup>

و در ضمن موعظه خود پس از ضربت خوردن می فرماید :

وَأَنْتَ بِالْأَمْسِ صَاحِبُهُمْ، وَأَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَدًا  
مُفَارِقُكُمْ؛ غَفَرَ اللَّهُ لِي وَلَكُمْ.

«و من دیروز مصاحب و همنشین با شما بودم، و امروز عبرت برای شما هستم، و فردا از میان شما مفارقت می کنم؛ خداوند مرا و شما را بیامرزد.»

إِنْ تَثَبَّتِ الْوُطْأَةُ فِي هَذِهِ الْمَرْزَلَةِ فَذَآكَ، وَإِنْ تَدَحَّضَ الْقَدَمُ  
فَإِنَّمَا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَعْصَانٍ وَمَهَبِّ رِيَّاحٍ، وَتَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ  
اضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفِّقُهَا، وَعَفَا فِي الْأَرْضِ مَحَطُّهَا.

«اگر در این لغزشگاه، قدم استوار بماند ( و از این جراحت بهبود یابم ) پس امر همان است، و اگر قدم بلغزد ( و از این دنیا بروم ) پس جز این نیست که در سایه های شاخه های درختان سرسبز و محلّ وزش نسیم های جانفزا و در زیر سایه ابرهائی نشستیم که در جوّ آسمان آن ابره ای به هم چسبیده از بین رفته و اثری از آن نمانده است، و محلّ عبور و مخطّ آن بادهای در روی زمین نمانده و مندرس شده است.»

وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوَرُكُمْ بَدَنِي أَيَّامًا، وَسُتَعْقَبُونَ مِنِّي جُثَّةً

۱- «نهج البلاغة» رساله ۳۱؛ و از طبع عبده مصر: ج ۲، ص ۳۷ تا ص ۵۷

خَلَاءَ، سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَآكٍ، وَ صَامِتَةً بَعْدَ تُطُقٍ. لِيَعْظُكُمْ هُدُوِيَّ، وَ خُفُوْتُ أَطْرَافِي، وَ سُكُونُ أَطْرَافِي.

«و بدرستیکه من فقط همسایه‌ای بودم که بدن من چند روزی با شما همسایه شد، و از این پس از من چیزی جز بدنی بدون روح، و جسمی ساکن بعد از حرکت، و جثه‌ای ساکت پس از سخن گفتن نخواهید یافت. باید این فروکش کردن من شما را پند دهد و موعظه کند، و این به هم افتادن و سکون چشم‌های من، و بدون حرکت در آمدن دست و پا و جوارح من برای شما عبرتی عظیم و اندرزی بزرگ باشد.»

فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمُنْطِقِ الْبَلِيغِ، وَ الْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ.<sup>۱</sup>

«و بنابراین، این حالت من برای عبرت گیرندگان، از زهر سخن بلیغ و رسائی و از زهر گفتار شنوایی مؤثرتر و اندرز دهنده‌تر است.»

فرزندان آن حضرت پس از آنکه جسد مطهرش را در نجف اشرف دفن کردند، گرد آلود، با چهره‌های پریشان به کوفه باز گشتند. و حضرت امام حسن علیه‌السلام به مسجد کوفه آمد و بر فراز منبر رفت، و در حالیکه جمعیت در مسجد موج میزد خطبهٔ مفصلی ایراد فرمود. در ابتدای خطبه گریه گلایش را گرفت.<sup>۲</sup> و سپس بعد از درنگ، و حمد بر خداوند فرمود: ای مردم! بدانید که دیشب پدر من از دنیا رفت؛ همان شبی که وصی حضرت عیسی، یوشع بن نون از

۱- همان مصدر، خطبهٔ ۱۴۷، ج ۱، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ از طبع عبده مصر

۲- «مقاتل الطالبیین» ص ۵۲

دنیا رفت .

پدر من از دنیا رفت نه درهمی باقی گذاشت و نه دیناری ؛  
لَا صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ ( نه زردی و نه سپیدی ) جز هفتصد درهم که  
می‌خواست برای اهل خود خادمی بخرد .<sup>۱</sup>

حاکم در «مستدرک» چنین آورده است که :

حُطِبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ النَّاسَ حِينَ قُتِلَ عَلِيٌّ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ  
أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: لَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَا يَسْبِقُهُ الْأَوْلُونَ  
بِعَمَلٍ، وَلَا يُدْرِكُهُ الْأَخْرُونَ.

وَ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُعْطِيهِ رَأْيَتَهُ،  
فَيُقَاتِلُ وَجَبْرِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ، فَمَا يَرْجِعُ حَتَّى  
يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ.

وَ مَا تَرَكَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبْعَ مِائَةٍ  
دِرْهَمٍ فَضَلَّتْ مِنْ عَطَايَاهُ أَرَادَ أَنْ يَبْتِئَعَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ.<sup>۲</sup>

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي؛ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي  
فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَأَنَا ابْنُ النَّبِيِّ، وَأَنَا ابْنُ الْوَصِيِّ، وَأَنَا ابْنُ  
الْبَشِيرِ، وَأَنَا ابْنُ التَّذِيرِ، وَأَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ، وَأَنَا ابْنُ  
السَّرَاجِ الْمُنِيرِ، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ جِبْرِيلُ يُنْزِلُ إِلَيْنَا وَ

۱- تلخیص از روایت وارده در «أمالی» صدوق، طبع سنگی، ص ۱۹۲

۲- «طبقات» ابن سعد، ج ۳، ص ۳۸؛ و «تاریخ طبری» ج ۵، ص ۱۵۷،  
دارالمعارف مصر. و نیز همین مضمون را در «أمالی» صدوق، مجلس پنجاه و  
دوم ص ۱۹۲ از طبع سنگی؛ و در «اصول کافی» ج ۱، ص ۴۵۷؛ و در «بحار»  
ج ۹، ص ۶۴۹ از طبع کمپانی به نقل از «أمالی» صدوق آورده‌اند.

يَصْعَدُ مِنْ عِنْدِنَا ، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ  
الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا ، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ  
مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ  
ءَالِهِ وَ سَلَّمَ : قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ  
يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا ؛ فَاقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ  
الْبَيْتِ ١ .

«بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن مجتبی  
علیه السلام خطبه‌ای ایراد فرمودند و پس از حمد و ثنای حضرت  
باری تعالی شأنه چنین به سخن پرداختند :

به تحقیق که در این شب گذشته ، روح مردی به سرای جاودانی  
شتافت که هیچیک از پیشینیان به کردار و عمل او نرسیده‌اند ، و در  
میدان مسابقه تقوی و عمل صالح از برابری و پیشی‌گیری بر او عاجز  
و فرو مانده‌اند ؛ و نیز هیچیک از پسینیان در این مضممار سبق به او  
نخواهند رسید .

مردی بود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رایت جنگ  
را به او می‌داد ، و در میدان کارزار با دشمنان خدا می‌جنگید در  
حالیکه جبرائیل از طرف راستش و میکائیل از جانب چپش او را مدد  
می‌نمودند ؛ و هیچگاه پشت به جنگ نمی‌نمود و از نبرد باز نمی‌گشت  
مگر وقتیکه خداوند به دست او فتح می‌کرد .

۱- «مستدرک حاکم» باب فضائل حسن بن علی علیهما السلام ، ج ۳ ،

ص ۱۷۲ ؛ و «مقاتل الطالبین» ص ۵۲

و برای مردم روی زمین به عنوان ارثیه چیزی نگذاشت نه سفیدی و نه زردی مگر هفتصد درهم که از عطایا و بخشش‌های او زیاد آمده بود و می‌خواست با آن برای اهل خود خادمی بخرد .

سپس فرمود: ای مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد؛ و کسی که مرا نمی‌شناسد پس من حسن بن علی هستم، و من فرزند پیغمبر خدایم، و من فرزند وصی رسول الله، و من فرزند بشارت دهنده به بهشت هستم، و من فرزند ترساننده از عذاب خدا هستم، و من فرزند دعوت کننده مردم بسوی خدا به اذن او هستم، و من فرزند چراغ تابناک و مشعل فروزان هدایتیم، و من از اهل بیتی هستم که جبرائیل در خانه ما هبوط می‌کند و از منزل ما از نزد ما صعود می‌نماید، و من از اهل بیتی هستم که خداوند اراده کرده است هر گونه رجس و پلیدی را از آنان بردارد و آنها را به مقام طهارت مطلقه برساند، و من از اهل بیتی هستم که خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است و خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش چنین خطاب فرموده است: **بگو من از شما هیچ مُزدی را نمی‌خواهم مگر مودت به ذوی القربای من، و کسیکه مرتکب حسنه‌ای گردد، ما نیکوئی را درباره او زیاد می‌گردانیم؛ ارتکاب حسنه مودت ما اهل بیت است.**»

نظیر این استشهاد را نسبت به مقام طهارت، هیتمی در «مجمع الزوائد» از حضرت مجتبی علیه السلام آورده است.<sup>۱</sup> و در

۱- «مجمع الزوائد» باب فضائل اهل البیت، ج ۹، ص ۱۷۲

«غایة المرام» و «فرآئد السَّمطین» و «ینابیع المودّة» نیز روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

بعد از خطبه، حضرت مجتبی علیه‌السلام یکسره به سراغ ابن ملجم آمدند؛ چون حضرت امّ کلثوم آن حضرت را سوگند داده بود که بعد از شهادت پدرم، به آن خدائی که عالم را خلق کرده است راضی نیستم یک ساعت در قتل ابن ملجم درنگ کنی.

امام فرمود: ای ابن ملجم! که ترا وادار کرد که دست به چنین کاری زدی؟

گفت: عهدی که با خدا کرده بودم! حالا اگر مرا اجازه دهی به شام می‌روم و معاویه را هم می‌کشم و به نزد تو برمی‌گردم، اگر خواهی مرا قصاص کن و اگر خواهی عفو نما!

حضرت فرمود: سوگند بخدا که هیچ مهلت نداری تا به دوزخ واصل شوی! در اینحال فقط با یک شمشیر او را کشتند، و سپس مردم جثّه‌اش را برداشته و در مغاک انداختند.

روایاتی که در عذاب برزخی ابن ملجم وارد شده، از عذابهای برزخی بسیار شدید است و علماء اسلام در کتب مفصّله خود نوشته‌اند.

---

۱- «غایة المرام» طبع سنگی، ص ۲۹۵، حدیث شانزدهم؛ و حَمَوینی در «فرآئد السَّمطین» بنا به نقل «غایة المرام» ص ۲۹۱، حدیث سی و پنجم؛ و «ینابیع المودّة» باب ۹۰، ص ۴۷۹ از حافظ جمال الدّین زَرَنَدی در نظم «دُرر السَّمطین» نقل کرده است.

در اینجا در دو موضوع باید بحث نمود :

**اول آنکه :** چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حیات خود ، قاتل خود ابن ملجم را نکشتند ، با آنکه کراراً خود آن حضرت خبر داده بود که **عبد الرحمن بن ملجم مُرادى** قاتل من است ؛ و بسیاری از اصحاب به آن حضرت عرض کرده بودند که شما او را بکشید<sup>۱</sup> و

۱- در «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۴۲ ، ص ۱۹۶ به نقل از «بصائر الدرجات» ص ۲۴ با سند متصل خود از بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که :

عبد الرحمن بن ملجم مرادی با جماعتی از مسافرین و وافدین مصر در کوفه وارد شد ، و آنها را محمد بن ابی بکر (ره) فرستاده ، و نامه معرفی آن مسافرین و وافدین در دست عبدالرحمن بود . چون آن حضرت نامه را قرائت می کرد و مرورش به نام عبدالرحمن بن ملجم افتاد ، فرمود : تو عبدالرحمانی ؟ خدا لعنت کند عبدالرحمن را ! عرض کرد : بلی ای امیرمؤمنان ! من عبدالرحمن هستم ! سوگند بخدا ای امیرمؤمنان من تو را دوست دارم ! حضرت فرمود : سوگند بخدا که مرا دوست نداری ! حضرت این عبارت را سه بار تکرار کرد .

ابن ملجم گفت : ای امیرمؤمنان ! من سه بار سوگند می خورم که تو را دوست دارم ؛ آیا تو هم سه مرتبه سوگند یاد می کنی که من تو را دوست ندارم ؟ حضرت فرمود : وای بر تو ! خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد خلق کرده است ، و قبل از خلق اجساد ، ارواح را در هوا مسکن داده است . آن ارواحی که در آنجا با هم آشنا بودند در دنیا هم با هم انس و الفت دارند ، و آن ارواحی که در آنجا از هم بیگانه بودند در اینجا هم اختلاف دارند ؛ و روح من روح تو را اصلاً نمی شناسد !

و چون ابن ملجم بیرون رفت حضرت فرمود : اگر دوست دارید قاتل مرا ببینید ، او را ببینید . بعضی از مردم گفتند : آیا او را نمی کشی ؟ یا آیا ما او را ↵

حتی خود عبدالرحمن نیز به آن حضرت پیشنهاد کشتن خود را نموده بود.

**جواب آنکه : اولاً** امیرالمؤمنین علیه‌السلام که خود مصدر عدالت و محور داد و قسط است ، به چه جرم و جنایتی عبدالرحمن را که تا آن هنگام مرتکب گناهی نشده است بکشد ؟ آیا این خود جرم و جنایت نیست ؟ در اینصورت حضرت به جای ابن ملجم ، جانی و ابن ملجم به جای حضرت ، معصوم و بی‌گناه نمود می‌نمود . و بر کسی که خود میزان قسط و عدالت است ، این عمل صحیح نیست . بلکه قصاص قبل از جنایت ، خود جنایتی است . زیرا می‌دانیم که قصاص فقط در صورت قتل است ، نه نیت و اراده قتل ، و نه میل و اشتیاق به قتل ؛ و در صورت عدم تحقق قتل ، گرچه نیت و میل اراده‌اش نیز تحقق یافته باشد قصاصی نیست .

**ثانیاً** اینکه تا علت تامه قتل تحقق نپذیرد ، قتل واقع نخواهد شد ، و یکی از علل کشتن امیرالمؤمنین علیه‌السلام ابن ملجم را اینست که آن حضرت اراده کشتن او را بنمایند ، و چون این کشتن غیر مشروع است به علت آنکه جنایتی هنوز از او سر نزده است ، لذا کشتن ابن ملجم محال است .

**ثالثاً** اینکه اگر واقعاً و حقیقه در علم خداوند بر اساس سلسله اسباب و مسببات و علل و معلولات چنین معین و مقدر است که

---

نکشیم ؟ فرمود : سخن از این کلام شما شگفت انگیزتر نیست ؛ آیا شما مرا امر می‌کنید که قاتل خود را بکشم !؟



ابن ملجم قاتل و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقتول باشند ، بنابراین چگونه به عکس گردد و امیرالمؤمنین قاتل و ابن ملجم مقتول واقع شود؟! و این جز خرابی علم خدا چیزی نیست نعوذُ بالله .

و مُحْصَلٌ مطلب آنکه اگر این علم صحیح باشد ، ابن ملجم قاتل خواهد بود گرچه ثَقَلَيْن جمع شوند و مانع گردند ؛ و اگر صحیح نباشد در اینصورت کشتن ابن ملجم بیمورد بوده و شخص بی گناه و بدون جریه‌ای را کشته‌اند .

نظیر این اشتباه بزرگ ، به فرعون نسبت داده شده است که چون کاهنان به او گفتند که از بنی اسرائیل و سبطیان پسری متولد می شود که تاج و تخت تو را بر هم می زند ، او شروع به کشتن پسران نمود ، و هر پسری که از هر زن سبطی متولد می شد سر می برید .

مسکین نمی دانست که اگر واقعاً اخبار کهنه صحیح باشد بالأخره آن پسری که تاج و تخت را بر هم می زند خواهد آمد ، و او در بین این پسران جان سالم بدر خواهد برد ، و در اینصورت پسرانی که کشته شده‌اند همگی غیر از آن پسر معهود بوده و همه بی گناه ذبح شده‌اند .

و اگر اخبار کهنه غلط باشد ، در اینصورت نیز همگی آن پسران را بی گناه ذبح نموده است .

و بر همین اساس است که چون آن حضرت اخبار از شهادت خود به دست ابن ملجم داد ، و اصحاب گفتند : **أَوَلَا تَقْتُلُهُ؟** أَوْ قَالَ :

**تَقْتُلُهُ؟** آیا نمی کشی او را؟ یا آیا ما او را نکشیم؟

حضرت در پاسخ فرمود : **مَا أَعْجَبُ مِنْ هَذَا؟** تَأْمُرُونِي أَنْ

## أَقْتُلَ قَاتِلِي؟<sup>۱</sup>

«چقدر این کلام شما برای من موجب شگفت است؟ آیا شما مرا امر می‌کنید که قاتل خود را بکشم؟»

**دوم آنکه:** حضرت دربارهٔ عبدالرحمن سفارش نمودند که از غذا و خوراک و آشامیدنی او کم نگذارند؛ و خود پس از نوشیدن جرعه‌ای از شیر، ظرف شیر را برای او فرستاد. و به حضرت امام حسن علیه‌السلام وصیت کرد که او را مثله<sup>۲</sup> نکنند، چشم و گوش و

۱- «بحار» طبع حروفی، ج ۴۲، ص ۱۹۶ به نقل از «بصائر الدرجات» ص ۲۴؛ و بنا به نقل «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۴۶ و ۶۴۷ از «كشف الغمّة» از «مناقب» خوارزمی در یکجا که به امیرالمؤمنین عرض کردند: **أَفَلَا تَقْتُلُهُ؟ قَالَ: لَا؛ فَمَنْ يَقْتُلُنِي إِذَا؟** «اگر من او را بکشم پس چه کسی مرا می‌کشد؟»

۲- در رسالهٔ ۴۷ از «نهج البلاغة» ج ۲، ص ۷۷ از طبع عبده مصر، وارد است که آن حضرت در ضمن وصیت‌های خود فرمودند:

انظروا إذا أنا متُّ من ضربته هذه فاضربوه ضربةً بضربةٍ، ولا يُمَثَّلُ بالرجل؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: **إِيَّاكُمْ وَالْمُثَلَّةَ وَكَوَّ بِالْكَلْبِ الْعُقُورِ.**

و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۶۳ به همین الفاظ از «نهج البلاغة» آورده است، و در ص ۶۶۰ از «مناقب» خوارزمی نقل کرده است. و

در «تاریخ طبری» به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ج ۵، ص ۱۴۸ آورده که: **وَقَدْ كَانَ عَلَىٰ نَهْيِ الْحَسَنِ عَنِ الْمُثَلَّةِ. وَقَالَ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لَا الْفَيْئَكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ! أَلَا لَا يُقْتَلَنَّ إِلَّا قَاتِلِي. انظُرْ يَا حَسَنُ! إِنَّ أَنَا مَتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبْهُ ضَرْبَةً بِضَرْبِهِ؛ وَ لَا تُمَثَّلُ بِالرَّجْلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَأَلَيْهِ] وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ** ⇐

بینی و زبان و دست و پای او را نبرند ، و او را زنده نسوزانند ؛ بلکه چون یک شمشیر زده است فقط یک ضربه از شمشیر بر سر او فرود آورند ، و اگر نیز او را عفو کنند بهتر است .

در وصیت خود می فرماید :

إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي ، وَإِنْ أَفْنَفْتُ فَأَلْفَنَاءُ مِعَادِي ، وَإِنْ أَعْفُو فَاغْفُو لِي قُرْبَةً ، وَلَكُمْ حَسَنَةٌ ؛ فَاغْفُوا وَاصْفَحُوا ، أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ؟

فِيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي عَقْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً ، أَوْ يُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شَقْوَةٍ . جَعَلْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا يَقْضِرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ رَغْبَةً ، أَوْ يُحْمَلُ عَلَيْهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نِقْمَةً ، فَإِنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَبِهِ .

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ! ضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ ، وَلَا تَأْتِمُ .<sup>۱</sup>

«اگر من زنده بمانم خود صاحب اختیار و ولی خون خود هستم ، و اگر بمیرم و فانی گردم ، فناء میعاد و میقات من است ، و اگر ضارب

﴿وَالْمُتَّلَّةَ وَكَوَأْتَهَا بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ .

و عین این حدیث را ابن اثیر در «کامل» ج ۳ ، ص ۳۹۱ آورده است .

۱ - «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۵۱ به نقل از «کافی» ؛ و «بحار» طبع حروفی ، ج ۴۲ ، ص ۲۰۷ ؛ و در «بحار» ج ۹ ، ص ۶۶۱ به نقل از «من لایحضره الفقیه» آورده است که :

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ! أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ بَعْدِي وَ وَلِيُّ الدَّمِ ؛ فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَكَ ، وَإِنْ قَتَلْتَ فَضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ ، وَلَا تَأْتِمُ .

را عفو کنیم این عفو برای من موجب تقرّب و برای شما حسنه‌ای است. پس بنابراین عفو کنید و از جرم ضارب چشم بپوشید، آیا دوست ندارید که خداوند نیز از خطاها و گناهان شما درگذرد؟

پس چه بسیار حسرت است برای کسیکه در غفلت بسر می‌برد اینکۀ عُمرش، حجت خدا علیه او باشد، یا آنکۀ روزگار و ایامش او را به شقاوت بکشاند.

خداوند ما را و شما را از افرادی قرار دهد که هیچ رغبت و میلی آنها را از اطاعت خدای تعالی باز ندارد، و بعد از مردن هیچ نعمت و گرفتاری و عقوبتی بر آنها بار نشود، پس حقّاً و صرفاً ما برای خدا هستیم و به خدا هستیم.

پس رو به حضرت امام حسن علیه‌السلام نموده و فرمودند: ای نور چشم و ای فرزند من! فقط یک ضربه در مقابل یک ضربه؛ و در زیاده روی گناه است، و گناه مکن.»

اولاً چرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت به قاتل خود تا این سر حدّ، شفقت و مدارا داشتند؟

و ثانیاً چرا حضرت امام حسن علیه‌السلام قاتل را عفو ننمودند، و او را به قصاص کشتند؟

برای حلّ این موضوع باید گفت:

می‌دانیم که کارهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر محور تشفی خاطر شهوی یا غضبی، و یا بر اساس حسد و کینه و طمع و بخل دور نمی‌زده است، بلکه تمام افعال آن امام راستین طبق عدل و تقوی و

طهارت باطن بوده است و بلکه بهترین و عالی ترین نمونه کتاب الهی و معلم بشریت است .

جائی که در قرآن کریم وارد است :

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ  
لِّلصَّابِرِينَ<sup>۱</sup>.

« اگر بخواهید پاداش عقوبتی را که بر شما وارد شده است بدهید ، پس به همان مقدار و همان کیفیتی که عقوبت شده‌اید پاداش دهید . و اگر صبر کنید و از گناه عقوبت کننده درگذرید ، هر آینه این صبر برای شکیبایان مورد پسند و اختیار است !»

بنابراین، امیرالمؤمنین که امیر و پیشوای مؤمنان است ، خود در عمل بدین آیه مبارکه یگانه الگو و نمونه بارز و برنامه راستین است .<sup>۲</sup>

#### ۱- آیه ۱۲۶ ، از سوره ۱۶ : النحل

۲- در جائی که ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمود : ما أنزل الله آیه فیها «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا وَعَلَىٰ رَأْسِهَا وَ أَمِيرُهَا . «هیچ آیه ای از قرآن کریم نیامده است که در آن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا باشد ، مگر آنکه علی رأس آن و امیر آنست .» یعنی امیرالمؤمنین بر تمام مؤمنان در خطابات و تکالیف وارده نسبت به آنان ریاست و امارت دارد. و این ریاست عنوان اعتباری نیست ، بلکه بر اساس ملکات شریفه موجوده در نفس آن حضرت است ، بنابراین در این مفاد آیه شریفه وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ نیز امیر مؤمنان ریاست و امارت دارد . یعنی در تحقق به این مقام امیر عفو کنندگان و صبرکنندگان است ؛ و گرنه اگر ایشان عفو را مقدم نمی داشتند و بتأ حکم به قصاص می نمودند ، اگر از زمان رسول خدا تا روز قیامت یک فرد از افراد امت پیدا می شد که درچنین موقعیتی عفو را مقدم دارد، تحقیقاً در عمل

و اما عدم عفو حضرت مجتبی به علت عدم مساعدت جوّ و منطقه اسلام در آن روز بوده است . چون با وجود توطئه های معاویه ، و تمرّد اهالی کوفه از ادامه جنگ ، و اضطراب و تشویش دولت و حکومت اسلام ؛ عفو عبدالرحمن بن ملجم دلیل بر شکست و ضعف دولت حضرت مجتبی محسوب می شد ، فلذا حضرت بر اساس مصلحت عامّه مسلمانان قصاص را مقدم داشتند .

میل امیرالمؤمنین علیه السلام به عفو بر اساس کرامت نفس و گذشت شخصی خود بوده ، و قصاص حضرت مجتبی بر اساس صلاح عامّه و حفظ دولت اسلام بوده است .

این است که عامّه مسلمین در مرگ آن حضرت در سوگ نشستند ، چون چنین امام متحقّق به حقّ و عادلّی را از دست دادند ، و این مصیبت تمام شهر مکه و مدینه و خانه های آنجا را گرفت .

امیرالمؤمنین علیه السلام در شب ضربت خوردن ، رؤیا و خواب موحش و مدهش خود را برای امام حسن علیه السلام نقل کردند و فرمودند : من دیدم مثل اینکه جبرائیل علیه السلام از آسمان نزول کرد و بر روی کوه ابوقبیس قرار گرفت ، و از آن کوه دو پاره سنگ

---

که به این آیه و انجام این تکلیف ، او امام ، و امیرالمؤمنین مأموم قرار می گرفت و چنین نیست .

روایت وارده از ابن عباس را در «حلیة الأولیاء» ج ۱ ، ص ۶۴ ؛ و در «مطالب السؤل» طبع سنگی ، ص ۲۱ از «حلیة الأولیاء» ؛ و در «ینابیع المودّة» باب ۵۶ ، ص ۲۱۲ آورده اند .

برداشت و آنها را در کعبه آورد ، و بر بام کعبه رها کرد و آن دو سنگ را چنان به هم کوفت که مانند خاکستر نرم شد ، و آن گردها را به باد داد ، و هیچ خانه‌ای در مکه و در مدینه نماند مگر آنکه در آن از آن گرد و خاکستر داخل شد .

حضرت مجتبی علیه‌السلام عرض کرد : ای پدر جان ! تعبیر این

رؤیا چیست ؟

حضرت فرمود : ای نور دیده من ! اگر این رؤیا صادق باشد تعبیرش آنست که لامحاله پدرت کشته خواهد شد ، و هیچ خانه‌ای در مکه و مدینه نمی ماند مگر آنکه از مصیبت شهادت من ، در آن غم و اندوهی وارد می شود .<sup>۱</sup>

این مکارم اخلاق و معالی درجات و مقامات روحی

امیرالمؤمنین بوده است که او را امام بشریت کرده است .

او وصی رسول الله است و درباره رسول الله آمده است . وَ اِنَّكَ

لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ .<sup>۲</sup>

چه خوب امام شافعی بنا به نقل «ینابیع المودّة» سروده است :

ذِكْرُهُ يُخَمِّدُ نَارًا مُؤْ صَدَهُ (۱)	قِيلَ لِي قُلْ فِي عَلِيٍّ مَدْحًا
ضَلَّ ذُو اللَّبِّ إِلَىٰ لُنْ عَبَدَهُ (۲)	قُلْتُ لَا أَقْدِمُ فِي مَدْحِ امْرِئٍ
لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعَدَهُ (۳)	وَ التَّبِيُّ الْمُصْطَفَىٰ قَالَ لَنَا
فَأَحْسَّ الْقَلْبُ لَنْ قَدْ بَرَدَهُ (۴)	وَ ضَعَّ اللَّهُ بَظْهُرِي يَدَهُ

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۷۰

۲- آیه ۴ ، از سوره ۶۸ : القلم

وَعَلَىٰ وَاضِعٌ أقدامَهُ فِي مَحَلٍّ وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ (۵)<sup>۱</sup>

۱- به من گفته شده است که درباره علی بن ابی طالب مدحی بگو که یاد نمودن از آن مدح، آتشی را که از هر طرف احاطه کرده است ساکن و خاموش نماید.

۲- من گفتم: من هیچگاه در توان خود نمی بینم که مدح کسی را بگویم که عقلاء درباره او چنان گمراه شدند تا سر حدی که او را معبود خود دانسته و به پرستش او قیام کردند.

۳- و پیامبر اسلام حضرت مصطفی به ما چنین فرمود: در شب معراج که به آسمانها بالا رفتم،

۴- خداوند دست خود را در کتف من گذارد، بطوریکه دل من احساس خُنکی و طراوت از دست خدا می نمود.

۵- و علی مرتضی پاهای خود را گذارده است در همان محلی که خداوند دست خود را قرار داده بود.

۱- «ینابیع المودّة» باب ۴۸، ص ۱۴۰





مجلس بیست و سوّم

مُراد از زنده شدگان به صور و افراد مورد استثناء



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَىٰ قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>١</sup>

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ  
 إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ \* وَ  
 أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالتَّابِثِينَ  
 وَ الشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ .

(دو آیه ۶۸ و ۶۹ ، از سوره زمر: سی و نهمین سوره از قرآن کریم)

« و در صور دمیده می شود ، پس تمام کسانیکه در آسمانها هستند  
 و تمام کسانیکه در زمین هستند از شدت خوف و وحشت هلاک  
 می شوند ؛ مگر کسانیکه خداوند بخواهد و مشیت او مردن آنها را مقدر  
 ننموده باشد . و پس از آن بار دیگر در صور دمیده می شود ، پس ناگهان

---

۱- مطالب گفته شده در روز بیستم و سوم ماه مبارک رمضان .

و بدون فاصله همه زنده ، و بی‌درنگ ایستاده و در انتظار امر و فرمان خدا می‌باشند .

و زمین به نور پروردگارش روشن می‌گردد ، و کتاب قرار داده می‌شود ؛ و پیامبران و شهیدان را می‌آورند و بین آنان به حَقِّ حکم می‌شود ؛ و ایشان ابداً مورد ستم و ظلم واقع نخواهند شد .»

همانطور که سابقاً ذکر شد این دوباره دمیده شدن در صورت ، از باب تشبیه مطالب عالیّه عقلیّه و معانی کلیّه تجرّدیّه به مطالب محسوسه و جزئیّه است .

چون معمولاً زمانیکه سلاطین بخواهند افواج خود را برای نبرد حرکت دهند ، اول بوق تَهْبِؤُ و آماده باش می‌زنند ، و پس از آن برای بار دویم بوق حرکت بطرف مقصدی که منظور است .

نفسخ ولّی که در صورت دمیده می‌شود و همه مردم می‌میرند ، همان فناء در ذات خداست ؛ زیرا که تمام موجودات بدون استثناء باید به خدا رجوع کنند .

وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ<sup>۱</sup>

« و تمام بازگشتن‌ها منحصرأ بسوی خداست . »

أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ<sup>۲</sup>

« آگاه باشید که منحصرأ امور بسوی خدا بازگشت می‌کند . »

۱- ذیل آیه ۲۸ ، از سوره ۳: آل عمران ؛ و ذیل آیه ۴۲ ، از سوره ۲۴ :

النّور ؛ و ذیل آیه ۱۸ ، از سوره ۳۵: فاطر

۲- ذیل آیه ۵۳ ، از سوره ۴۲: الشّوری

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ<sup>۱</sup>.

«و عوالم غیب آسمانها و زمین اختصاص به خدا دارد ؛ و تمام

امور بازگشتنش به سوی اوست .»

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ<sup>۲</sup>.

«ای انسان ! تو حقاً با سعی و کوشش و زحمت بسوی

پروردگارت رهسپار هستی و به شرف ملاقات او خواهی رسید .»

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ<sup>۳</sup>.

«و محلّ انتهای جمیع ، بسوی پروردگار تو می باشد .»

و امثال این آیات کریمه که در قرآن مجید بسیار است ، و دلالت

دارند بر آنکه تمام موجودات باید فانی در ذات خدا گردند .

و بواسطهٔ صور دوم که صور إِحیاء است بقاء بالله پیدا می کنند ،

و بشر و نفوس عالیّه فرشتگان سماویّه بعد از نیل به فناء مشرف به

مقام بقاء شده و به بقای ذات مقدّس حضرت احدیّت باقی خواهند

بود .

حال باید دید مراد از مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ چه

کسانند ، و مصداق افراد مورد استثناء إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ کیستند .

مراد از مَنْ فِي الْأَرْضِ افرادی هستند که از این دنیا رفته و در

عالم برزخاند ، نه کسانی که الآن روی زمین زنده‌اند ؛ زیرا اگر با صور

۱- صدر آیه ۱۲۳ ، از سوره ۱۱ : هود

۲- آیه ۶ ، از سوره ۸۴ : الانشقاق

۳- آیه ۴۲ ، از سوره ۵۳ : النجم

اول موجودات روی زمین هلاک گردند و با صورت دیگر در قیامت حاضر شوند ، اینها یک موت و حیات بیشتر پیدا نکرده و عالم برزخ را طی نکرده‌اند .

در حالیکه طبق تصریح آیه مبارکه :

وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ<sup>۱</sup>

تمام موجودات باید برزخ را طی کنند ، یا طولانی یا کوتاه ؛ و علی کلاً التقديرین طی عالم برزخ ضروری است .

بنابراین اگر با آن نفخی که دمیده می‌شود ، موجودات روی زمین نیز هلاک شوند و سپس در قیامت حاضر گردند ، برزخ آنها از دست می‌رود و «ظفره» پیدا می‌شود ؛ و این خلاف مفاد قرآن کریم است که برای تمام افراد انسان عبور از برزخ را إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ مقرر داشته است .

روی این بیان باید گفت : مراد از وَمَنْ فِي الْأَرْضِ کسانی هستند که از دنیا رفته و در برزخ در انتظار عالم قیامت هستند . زیرا همانطور که در سابق گفته شد عالم برزخ از تتمه دنیاست ، و عالم برزخ را عالم زمین گویند و عالم قبر نیز گویند ، و برزخ را جَنَّةُ الدُّنْيَا ( بهشت دنیا ) نیز نامند ، و عالم آخِرِ دُنْيَا و دُنْبَالَهُ دُنْيَا نیز گویند ؛ و بر این اساس به عالم برزخ در این آیه شریفه تعبیر به أَرْضِ شده و به ساکنان آن تعبیر به مَنْ فِي الْأَرْضِ گردیده است .

پس افرادی که از دنیا رفته و در عالم برزخ در صورت‌های مثالی

۱- ذیل آیه ۱۰۰ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون

هستند ، بواسطهٔ نفخ اول در صور همه هلاک می‌شوند ، یعنی صورت‌های مثالی و قالب‌های برزخی را خلع می‌کنند و می‌ریزند .  
داستان مردم برزخی را خداوند عزوجل در قرآن مجید بیان می‌فرماید :

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِخُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ  
كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ \* وَقَالَ الَّذِينَ أَوْثُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ  
لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَا يَكْتُمُكُمْ كُتْمٌ  
لَا تَعْلَمُونَ ۱ .

«و روزی که ساعت قیامت برپا شود ، مجرمین سوگند یاد می‌کنند که غیر از یک ساعت در برزخ درنگ نکرده‌اند ؛ همینگونه عادتشان در دنیا چنین بود که از راستی به دروغ می‌پرداختند ، و از حق به باطل متمایل می‌شدند .

و آن کسانی که از طرف خدا دارای مقام علم و ایمان شده‌اند ، به آن مردم مجرم گویند : شما تا روز قیامت که امروز است درنگ کرده‌اید ولیکن بر این درنگ آگاه نبوده‌اید ! »

و نیز می‌فرماید :

قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ \* قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ  
بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ \* قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ  
تَعْلَمُونَ ۲ .

۱- آیه ۵۵ و ۵۶ ، از سوره ۳۰ : الرُّوم

۲- آیات ۱۱۲ تا ۱۱۴ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون



«خداوند ( به کسانی که در روز بازپسین میزان اعمالشان سبک است ) می‌فرماید : چه مقدار شما در روی زمین درنگ کردید ؟ می‌گویند : ما یک روز یا مقداری از یک روز را درنگ کردیم ؛ حسابگران را بیاور و از آنها پرسش نما !  
خداوند می‌فرماید : شما درنگ نکرده‌اید مگر مقدار اندکی ؛ اگر چنین باشید که بدانید .»

اما آن کسانی که در آسمانها هستند : فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ ، مراد از ارواح سُعداء و مقرَّبین و ارواح ملائکه و ارواح موجودات مُجرَّده قُدسیه و جواهر متألئی عوالم بالاست که یا اصلاً عبور از برزخ را نداشته‌اند و یا از برزخ عبور نموده و به علّت عدم گرفتاری در برزخ و مُحدّد شدن به عالم صورت ، در عالم نفس وارد و ارواح آنها در آسمانها قرار گرفته است .

آیات قرآن کریم بر این معنی دلالت دارد :

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ<sup>۱</sup>.

«و روزی شما و آنچه به شما وعده داده شده است در آسمان

است .»

قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَسْتَسْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ<sup>۲</sup>.

«و بگو برای شماست وعده‌گاه روزی که یک ساعت نمی‌توانید

از آن عقب بیفتید و یا از آن جلو بیفتید .»

۱ ز آیه ۲۲ ، از سوره ۵۱ : الذاریات

۲ ز آیه ۳۰ ، از سوره ۳۴ : سبأ

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
الأنهارُ.<sup>۱</sup>

«وعدده داده است خدا به مردان و زنان با ایمان بهشت‌هایی را که در  
زیر درختان سر بهم آورده آن نهرهایی جاری است.»  
إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ.<sup>۲</sup>

«کلام پاک و پاکیزه (که همان نفس مجرد انسان مؤمن است)  
بسوی خدا بالا می‌رود، و عمل صالح موجب بالارفتن آن می‌شود.»  
يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ.<sup>۳</sup>  
«خداوند افرادی را که از شما ایمان آورده‌اند و افرادی را که به  
آنان علم داده شده است به درجاتی بالا می‌برد.»

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ.<sup>۴</sup>

«روح و فرشتگان بسوی خدا صعود و عروج می‌کنند.»

و آیه شریفه:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى  
عِنْدَهُ.<sup>۵</sup>

«خداوند آن کسی است که شما را از گل آفرید و سپس برای شما  
مدتی مقرر فرمود، و اجل مسمی در نزد اوست؛ تمام این امور را در  
تحت اجل و مدت، مقرر می‌دارد.»

۱- صدر آیه ۷۲، از سوره ۹: التوبة ۴ - صدر آیه ۴، از سوره ۷۰: المعارج

۲- قسمتی از آیه ۱۰، از سوره ۳۵: فاطر ۵ - صدر آیه ۲، از سوره ۶: الأنعام

۳- قسمتی از آیه ۱۱، از سوره ۵۸: المجادلة

و نیز بسیاری دیگر از آیات قرآن که دلالت بر زندگانی انفسی در عالم تجرّد نفس و عندالله دارد .

و أَمَّا أَنْ صَعَفَهُ كِه بر مردم زده می‌شود و بنای دنیا برجیده می‌شود و دنیا مضمحلّ می‌گردد ، آنرا نفخ در صور نمی‌گویند ؛ بلکه در بعضی از آیات قرآن به صِيْحَه تعبیر شده است ولیکن نه صِيْحَه برزخی :

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صِيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ<sup>۱</sup>.

«برای برجیدن اساس دنیا غیر از یک صیحه چیز دیگری نیست ؛

که بلافاصله و درنگ ، همه افسرده و ساکت و خمود و مرده‌اند .»

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صِيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ \* فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ<sup>۲</sup>.

«هیچ ترقّب و انتظاری را ندارند مگر یک صیحه واحده که در حالیکه آنها با یکدیگر خصومت می‌کنند آنها را فرا گیرد ؛ بطوریکه قدرت بر وصیت کردن و یا رجوع و ملاقات خانواده خود را نیز نداشته باشند .»

پس بنابراین ، سه صیحه زده می‌شود : یک صیحه دنیوی و دو نفخ صور : نفخ إِمَاتَه و نفخ إِحْيَاء .

أَمَّا أَنْ صِيْحَةً دَنِیَوِی كِه در اثر آن مردم روی زمین می‌میرند ، در قرآن مجید تعبیر به صَاخَه شده است :

۱- آیه ۲۹ ، از سوره ۳۶ : یس

۲- آیه ۴۹ و ۵۰ ، از سوره ۳۶ : یس

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ \* يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَأُمُّهُ وَ  
أَبِيهِ \* وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ .<sup>۱</sup>

«پس زمانی که صدای کوبنده (صاحته) پدیدار شود، روزی است که مرد از برادرش فرار می‌کند، و از مادرش و پدرش می‌گریزد، و نیز از زن و فرزندانش گریزان است.»  
و نیز از آن تعبیر به نَفْر و زَجْر شده است :

فَإِذَا تُقِرَّ فِي التَّافُورِ \* فِذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمِ عَسِيرٍ \* عَلَى  
الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ .<sup>۲</sup>

«پس چون در ناقور (بوق) دمیده شود، پس آن روز، روز مشکل و سختی است، و بر کافران آسان نیست.»  
فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ .<sup>۳</sup>  
«پس غیر از یک زجره‌ای نیست که همه زنده شده و نگاه می‌کنند.»

و نیز به ندای منادی از آن سخن رفته است :

وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ .<sup>۴</sup>

«و استماع کن در روزی که منادی از مکان نزدیک ندا می‌کند.»  
باری، این مطالب تا اینجا راجع به تفسیر مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ بود، و دانستیم که موجودات برزخیه و فرشتگان و ارواح سماویه از مؤمنان هستند. و نیز دانستیم که صیحه‌ای که با آن

۳- آیه ۱۹، از سوره ۳۷: الصافات

۱- آیات ۳۳ تا ۳۶، از سوره ۸۰: عبس

۴- آیه ۴۱، از سوره ۵۰: ق

۲- آیات ۸ تا ۱۰، از سوره ۷۴: المدثر

مردم دنیا می‌میرند غیر از دو نفر صور است .  
و مُحْصَلٌ کلام را می‌توان بدین نحو خلاصه نمود که مراد از  
مَنْ فِي الْأَرْضِ برزخیانی هستند که در عالم صورت محبوسند ، و  
نتوانسته‌اند خود را از عالم برزخ خارج کنند ، و اینان اصحاب شمال  
هستند .

و مراد از مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ فرشتگان و ارواح شهداء و سُعدائی  
است که از برزخ گذشته ولی هنوز فنای در ذات احدیّت پیدا  
نموده‌اند ، و اینان اصحاب یمین هستند .

حال باید دید که مراد از استثناء چیست ؟ و افراد مستثنی چه  
کسانی هستند ؟

همه می‌میرند إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ . (مگر آن کسانی را که خدا  
بخواهد .)

لا بُدَّ باید آنها کسانی باشند که از فرشتگان و از ارواح اصحاب  
یمین و خوبان بالاتر و برتر بوده ، و باید آنقدر تاب و توان داشته  
باشند تا صیحه شدیدی که از صور برمی‌خیزد و مردم برزخ را  
می‌کشد در قلب و گوش آنها هیچ اثر نگذارد ؛ آن صیحه‌ای که ملک  
الموت را می‌میراند و جبرائیل و میکائیل و تمام فرشتگان مقرب را  
هلاک می‌کند در آنان بلا اثر باشد ؛ نه آنها را بکشد و نه به وحشت و  
فزع اندازد .

همانطور که گفتیم ، این استثناء در دو آیه از سوره نمل و زمر  
آمده است .

حال در هر یک از این دو آیه جداگانه بحث ، و مراد از استثناء را از قرائن و امارات محفوفه به حول و قوه خدا نشان خواهیم داد . اما در آیه سوره نمل :

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ .<sup>۱</sup>

معنای إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ از آیات بعد استفاده می شود ، چون بعد از ذکر یک آیه دیگر می فرماید :

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعِ يَوْمِئِذٍ  
ءَامُّونَ \* وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ  
إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ .<sup>۲</sup>

«کسی که حسنه بیاورد ، برای او پاداش و جزائی بهتر از آن حسنه خواهد بود ، و ایشان از فزع و هراس آن روز در امانند ؛ و کسی که سیئه بیاورد پس با صورت و چهره خود به رو در آتش افکنده می شود ، و به آنها خطاب می رسد : این جزا و پاداش مگر غیر از نفس عمل شماست ؟»

در این آیات می فرماید کسی که حسنه انجام دهد از فزع و هراس در ایمنی است ، پس کسانی که در تحت استثناء إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ واقع شوند و فزع آنها را شامل نگردد ، افرادی هستند که حسنه آورده باشند .

۱ - آیه ۸۷ ، از سوره ۲۷ : النمل

۲ - آیه ۸۹ و ۹۰ ، از سوره ۲۷ : النمل

و مراد از حسنه در این جا ، مطلق حسنه است نه یک کار خوب و یا یک صفت و اخلاق خوب . چون اولاً اگر مراد از حسنه ، فی‌الجمله خوبی باشد . دیگر استثناء در آیه فزع معنی ندارد و همه باید از فرع در امان باشند ، زیرا که احدی از افراد بشر نیست مگر آنکه فی‌الجمله حسنه و عمل خیری از او سر زده باشد .

و ثانیاً در اینجا حسنه در مقابل سیئه قرار داده شده است ؛ و خداوند بر سیئه وعده جهنم داده ؛ پس کسی که حسنه را با سیئه توأم نماید و نیکی و بدی را با هم درآمیزد از فرع آن روز در امان نمی‌باشد . و ایمنی را که خداوند مختصاً اهل حسنه قرار داده است حتماً باید اختصاص به افرادی داشته باشد که حسنه را بطور مطلق انجام داده باشند ؛ یعنی کسانی که ذاتشان نیکو و پاکیزه و کردار و صفات و اخلاقشان بطور کلی پاک و طیب بوده باشد ؛ و اینان مورد استثناء از فرع در نفع صورت هستند .

و از طرفی می‌دانیم خداوند سیئه و زشتی از اعمال را خبیث شمرده و محلش را دوزخ مقدر نموده است :

وَيَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ<sup>۱</sup> .

«خداوند بعضی از خبیث را روی بعضی دیگر می‌گذارد و انباشته و متراکم می‌کند ، و یکجا و یکپارچه در دوزخ می‌اندازد .»  
و نیز فرموده است :

۱- قسمتی از آیه ۳۷ ، از سوره ۸ : الأنفال

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ  
لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ .<sup>۱</sup>

«زنهای خبیثه برای مردان خبیث ، و مردان خبیث برای زنهای خبیثه هستند ؛ و زنهای طیبه برای مردان طیب ، و مردان طیب برای زنهای طیبه هستند.»

یعنی تمام سیئات و خبیثات حکم واحدی دارند .  
و نیز هر کفر و نفاق و شرکی را پلیدی و رجس و نجاست شمرده  
است :

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ  
مَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ .<sup>۲</sup>

«و اما افرادی که در دل‌های آنان از امراض روحی است ،  
پس پلیدی به پلیدی آنان افزوده می‌شود و در حال کفر ، از دنیا  
می‌روند.»

إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ .<sup>۳</sup>

«حقاً این است و جز این نیست که مشرکین نجس می‌باشند.»

و نیز بعضی از مراتب ایمان را شرک شمرده است :

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ .<sup>۴</sup>

۱- صدر آیه ۲۶ ، از سوره ۲۴ : النور

۲- آیه ۱۲۵ ، از سوره ۹ : التوبة

۳- قسمتی از آیه ۲۸ ، از سوره ۹ : التوبة

۴- آیه ۱۰۶ ، از سوره ۱۲ : يوسف



«اکثریت این افرادی که ایمان می‌آورند در حقیقت شرک به خدای دارند.»

و بنابراین ، اکثریت مؤمنان از قذارت و نجاست شرک خفی در مصونیت نخواهند بود .

پس آن کسانی که به تمام معنی الکلّمه از شرک خالص شده‌اند افرادی هستند که ابداً دل به غیر خدا نداده ، و سکونت و آرامشی غیر از حضرت او ندارند ، و برای ذات مقدّس کبریائی جلّ و عزّ هیچ شریکی در ذات و اسماء و صفات و أفعالش قرار نمی‌دهند ؛ و اینست معنای ولایت .

افرادی که چنین باشند ، طیب الذّات و طیب الفعل می‌شوند ؛ یعنی سرّ و حقیقت آنها از دستبرد شیطان و نفس امّاره پاک و پاکیزه گشته و در حرم امن و امان الهی ، بدون هیچ دغدغه و اضطراب ، خوش و حرّم آرمیده‌اند .

و بازگشت کریمه شریفه :

الَّذِينَ تَتَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَدْخُلُوا  
الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ<sup>۱</sup>

راجع به این کسان می‌باشد . چون طیبین به معنای طیب الذّات و پاکیزه نهاد است ؛ یعنی به ولایت که همان سپردن تمام امور جزاء و کلاً به خداست ، آنان پاک و پاکیزه شده‌اند . و سلام فرشتگان بر آنها همان معنای امان و امنیّت است که در آیه فرع آمده است .

۱- آیه ۳۲ ، از سوره ۱۶ : النحل

بنابر آنچه ذکر شد به دست آمد که مراد از مَنْ شَاءَ اللَّهُ کسانی هستند که تمام امور خود را به خدا سپرده و به مقام توکل و تفویض و تسلیم رسیده ، و از آنها عبور نموده ذات خود را فانی در ذات حضرت احدیّت نموده و هیچ شائبه‌ای از استکبار و فرعونیت و اظهار هستی در بقایا و زوایای نفس خود باقی نگذارده‌اند ؛ و اینست معنای ولایت .

و چه لطیف و شیرین «آیه مودّت» بدین معنی إشعار دارد :

قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ<sup>۱</sup>.

«ای پیامبر ! بگو : من از شما در مقابل زحمت رسالت و پیامبری ، هیچ پاداش و اجر و مزدی نمی‌خواهم ، مگر آنکه به ذوی‌القربی مودّت نمائید . و کسی که مرتکب حسنه‌ای گردد ، ما حُسن و نیکویی را برای او در آن حسنه زیاد خواهیم نمود ؛ و خداوند غفور و شکور است .»

یعنی کسی که خود را به ولایت بسپارد ، ما این حسنه او را پاداش حسنه خواهیم داد ؛ و پیوسته این حسنه در تزايد و تضاعف می‌باشد تا به سرحد ولایت برسد و از آن کانون رحمت و منبع فیض کامیاب گردد .

علی بن ابراهیم قُمّی در ذیل آیه فزع در تفسیر حسنه و سیئه چنین آورده است که :

۱ - ذیل آیه ۲۳ ، از سوره ۴۲ : الشوری

الْحَسَنَةُ وَاللَّهِ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ وَالسَّيِّئَةُ عَدَاوَتُهُ<sup>۱</sup>.

«حسنه سوگند بخدا که ولایت امیرالمؤمنین است؛ و سیئه دشمنی با آن حضرت است.»

ولایت امیرالمؤمنین همان ولایت الله است که آثار و خواصش ذکر شد.

و در «کافی» با سند خود روایت می‌کند از حضرت صادق علیه‌السلام از پدرش از امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا می‌رسد به اینجا که:

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَسَنَةُ مَعْرِفَةُ الْوَلَايَةِ وَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ وَالسَّيِّئَةُ إِنْكَارُ الْوَلَايَةِ وَبَعْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ<sup>۲</sup>.

«مراد از حسنه معرفت ولایت ما و دوستی ما که اهل بیت هستیم می‌باشد، و مراد از سیئه انکار ولایت ما و دشمنی با ماست.» آنچه تا بحال بیان شد راجع به استثناء در آیه فزع بود، و اما استثناء در آیه صعق:

وَيُفِخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُفِخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ.

باید دید که مراد از مَنْ شَاءَ اللَّهُ در این آیه چیست؟ و افرادی را که خداوند نمی‌خواهد صعق و هلاکت آنها را فرا گیرد کدامند؟

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۴۸۰

۲- «کافی» ج ۱، ص ۱۸۵

می دانیم که ظاهر این آیه دلالت دارد بر آنکه افرادی که صعقه آنها را می گیرد و هلاک می شوند همان کسانی هستند که بعداً زنده می شوند و در محضر خداوند تبارک و تعالی قیام می نمایند. و همان کسانی هستند که به مفاد:

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيِّحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ.<sup>۱</sup>  
در پیشگاه پروردگار احضار شده و حضور پیدا می کنند. و چون از طرفی از احضار شدگان به مفاد:

فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ.<sup>۲</sup>

بندگان مُخْلِص خدا استثناء شده و از حضور معاف هستند، بنابراین مراد از مَنْ شَاءَ اللَّهُ که در آیه صعق استثناء شده‌اند بندگان مُخْلِص خدا هستند.

و از طرف دیگر خداوند بندگان مُخْلِص خود را در کتاب عزیزش چنین توصیف نموده است که از دستبرد إبلیس - در هنگامیکه رانده و دور شد - محفوظ می باشند.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ.<sup>۳</sup>

«إبلیس به پروردگار چنین گفت: به عزّت تو سوگند که همه افراد بشر را اغوا می کنم، مگر بندگان مُخْلِصین تو را.»

۱- آیه ۵۳، از سوره ۳۶: یس

۲- قسمتی از آیه ۱۲۷ و آیه ۱۲۸، از سوره ۳۷: الصّافات

۳- آیه ۸۲ و ۸۳، از سوره ۳۸: ص

و نیز خداوند در قرآن مجید بیان کرده است که اغوای شیطان بواسطه وعده‌های دروغ می‌باشند که به آنها می‌دهد و آنان می‌پذیرند، و به مقتضای شرک به خداوند عزوجل و شقاوت ذاتی خود که عین ظلم و عدوان است رهسپار جهنم شده و به عذاب سخت و دردناک مبتلا می‌گردند.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْمُونِي وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ<sup>۱</sup>

«چون حکم پروردگار برای به جهنم رفتن متمرّدین و مستکبرین و تابعین آنها در روز قیامت جاری شود، در این حال شیطان به جهنمیان می‌گوید: خداوند به شما وعده حق نمود، و من نیز به شما وعده‌هایی دادم لیکن مخالفت آنها را نمودم؛ و من در دنیا علیه شما هیچگونه اعمال قدرت و سلطنتی نداشتم مگر آنکه فقط شما را به گناه خواندم و شما از من پیروی نمودید، بنابراین شما مرا سرزنش و ملامت نکنید خود را سرزنش و ملامت نمائید!

من امروز فریادرس شما نیستم؛ و شما نیز فریادرس من نیستید! در آن زمان که شما در دنیا به من میل می‌نمودید و مرا برای خدای خود شریک قرار می‌دادید، من به این طرز عمل شما کافر بودم؛

۱- آیه ۲۲، از سوره ۱۴: ابراهیم

بدرستی که ظالمان و ستمکاران در عذابی دردناک واقع می‌شوند.»

از این آیه مبارکه استفاده می‌شود که سرزنش و ملامت راجع به خود آنها بوده نه به شیطان؛ و آن گناه و معصیتی که انجام داده‌اند بازگشتش به شرک بوده. و آنان به مقتضای شقاوت ذاتی خود شرک آورده و راه معصیت و گناه پیمودند.

و **اَما بندگان مخلصین خدا** افرادی هستند که از شرک به تمام اقسام آن به ذات خود پاک و خالص شده، و برای غیر پروردگار در هیچیک از عوالم اثری نمی‌بینند، و وجودی استقلالی قائل نمی‌شوند. و برای غیر خدا احساس اسم و رسمی نمی‌کنند، و برای خود هیچ نفعی و ضرری و مرگی و حیاتی و رجوع و بازگشتی را به عنوان تملک نمی‌بینند، یعنی مالک هیچ قدرت و حیات و علم و عین و اثری نیستند؛ و اینست معنای ولایت.

و **بالجمله** اولیاءالله که در دو آیه فزع و صعق استثناء شده‌اند و موت و هلاکت ندارند، کسانی هستند که در دنیا طریق خلوص را پیموده و تمام افعال خود را برای حضرت معبود جلّ اسمُه قرار داده، و فعلاً و صِفَةً و ذاتاً از شرک بیرون بسته و در عالم خلوص وارد شده‌اند، و از تمام درجات مخلصین (به کسر لام) گذشته و عین خلوص شده‌اند.

برای آنها در این حال وجودی باقی نمانده است که نیاز به قبض روح داشته باشند. وجودشان و سرشان و حقیقتشان مندرک و فانی در ذات خدا شده، در درجات محبت پیوسته با نوافل و بجای آوردن

آنچه مورد محبت و رضای محبوب است، مورد محبت خدا قرار گرفته و محبوب حضرت حق جل و عز واقع می‌گردند. گوششان گوش خدا، چشمشان چشم خدا، و دستشان دست خدا می‌شود؛ رَزَقْنَا اللَّهَ وَ كُلَّ مَنْ أَحَبَّ، بِمُحَمَّدٍ وَ آئِلِهِ الطَّاهِرِينَ .

ولایت امیرالمؤمنین و اولاد طیبین آن حضرت یعنی به مقام فنای مطلق در ذات خدا رسیدن و بقاء بالله پس از فنا پیدا نمودن؛ و در اینصورت به مقام عبودیت مطلقه نائل آمدن. و والی و حکمران عالم امکان به اذن خدا بودن، و واجد مقام عصمت و طهارت و علوم لدنیّه و اعلای مقامات تفویض و تسلیم شدن، و متخلّق به جمیع اسماء علیا و صفات خُسنای الهی گردیدن، همه و همه از آثار و لوازم آن ولایت است. و لذا در روایت اخیری که ذکر شد، معرفت ولایت آنان را حسنه؛ و انکار ولایت آنها را سیئه قرار داده است.

ما خشنودیم که معرفت به ولایت آنها داریم نه آنکه خود دارای مقام ولایتیم، و این نیز خود بسیار موجب مسرّت و ابتهاج است. چون بواسطه معرفت به ولایت طبعاً ربط واقعی به حقیقت ولایت پیدا می‌شود، و بالأخره این ربط و ارتباط موجب لحوق و پیوستگی و به هم بستگی می‌گردد، و لازمه‌اش طلوع و ظهور و بروز آثار متبوع در تابع است. درباره فرعون، در قرآن کریم وارد است که در روز قیامت پیشاپیش قوم خود حرکت می‌کند و آنانرا وارد در آتش می‌سازد:

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ .<sup>۱</sup>

۱ ز صدر آیه ۹۸، از سوره ۱۱: هود

این لحوق بر اثر محبت و متابعت است که تجاذب مغناطیسی بین حبیب و محبوب ، ایجاب اتحاد می کند .

هر گروه و دسته‌ای در روز قیامت ملحق به امامشان می‌شوند و به بهشت و یا جهنم می‌روند .

شیعیان و تابعان و محبان ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اساس محبت و مودت و متابعت ، به آن حضرت ملحق می‌گردند و با آن حضرت به بهشت می‌روند .

و این مطلب بسیار مهم بوده و برای پیروان آن حضرت بسیار جای دلگرمی و امیدواری است که گرچه در دنیا نتوانستند با کدح و سعی به مقام عبودیت مطلقه و ولایت کلیه درآیند ، لیکن بر اساس اقرار و اعتراف به ولایت حقیقیه آن حضرت و پیروی از این خطمشی ، خود را به آن حضرت رسانیده و در سایه الطاف و مرحام او و بر کانون مغناطیس محبت و جذبۀ ولایت و مودت با آن حضرت به بهشت بروند .

امیرالمؤمنین و اولاد طاهریں او ، وجودشان از آرایش اهواء و افکار شهوانی و از کدورت هواجس شیطانی پاک و طاهر است ؛ و لذا تراوشات از آن منبع پیوسته امور صافیه و طاهره می‌باشد .

از نفوس قدسیه ، ترشح کدورات و بدی‌ها معقول نیست ؛ از کوزه برون همان تراود که در اوست .

اگر شما در یک کوزه خالی گلاب بریزید پیوسته از منافذ آن گلاب بیرون می‌تراود نه سرکه شیره ؛ لذا بعضی از مردم هنگامیکه



کوزه سفال آب ندیده را خریداری می‌کنند ، هنوز که در آن آب نریخته‌اند آنرا پر از گلاب نموده و خالی می‌کنند و سپس در آن آب می‌ریزند . این کوزه پیوسته بوی گلاب می‌دهد ، و هر چند از آب آن بهره‌برداری کنند باز آب آن بوی گلاب دارد .

خاندان عصمت ذاتشان و سرشان طاهر است . و از افراد مستثنی در آیه فزع و صعق هستند که هیچگاه گرد آرایش هستی دامن وجود آنانرا ملوث ننموده است ، و بوق جلال و صور جمال و نفخ إمامه و إحياء در صماخ گوش و در رگ و تین قلب آنان اثری نمی‌گذارد ؛ آنان از این مراحل عبور نموده و موت و حیاتی جز به بقاء حضرت ربّ ودود ندارند ، و مشیت خدا بر فزع و صعق آنان قرار نگرفته است .

محبت و پیروی از آنان دلالت بر نحوی از اتحاد می‌کند و الا بدون جهت ، مودت و محبت درونی به چیزی تعلق نمی‌گیرد .

کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس در کسی که پیروی از آثار و منهاج خاندان عصمت دارد و محبت طی طریق بر آن منهج قویم و راه راستین را در وجود خود احساس می‌کند ، بدون شک و تردید باید یک نوع طهارت و پاکی وجود داشته باشد ، و حتماً باید یک اثری گرچه جزئی باشد از آن متبوع و محبوب در این حییب و تابع موجود باشد ؛ و الا اگر چنین نباشد لازم می‌آید که هر موجودی به هر موجودی محبت ورزد و طرح مودت و دوستی استوار کند ؛ و اینچنین نیست .

مرحوم ملا صدرا رحمه‌الله علیه و فلاسفه اثبات کرده‌اند که :  
 لَا يَعْرِفُ شَيْءٌ شَيْئًا إِلَّا بِمَا هُوَ فِيهِ مِنْهُ . «هیچ چیزی چیز دیگر را  
 نمی‌شناسد مگر به قدر آنچه از آن چیز در این چیز دیگر موجود  
 است .» و انصافاً مطلب دقیق و لطیفی را بیان کرده‌اند .

در اینصورت باید به همین مقدار از محبت و متابعتی که موجود  
 است بسیار دلخوش بود ؛ زیرا این ربط حکم نور را دارد ، در هر جا  
 وارد شود ظلمت را دفع می‌کند .

نور گرچه کوچک و حقیر باشد ، قدرت دفع تاریکی را دارد ؛  
 بخلاف ظلمت که نمی‌تواند نور را بیرون کند . و نور بالأخره متصل به  
 کانون نور است ، و شعاع خورشید از آن جدائی ندارد ؛ نور جزئی  
 به کلی‌تر و نور ضعیف به قوی‌تر متصل شده و بالأخره به کانون نور  
 کلی و قوی ربط و ارتباط دارد .

امیرالمؤمنین علیه‌السلام را کشتند ، خبر شهادت آن حضرت  
 منتشر شد ؛ هر کس با آن حضرت ربط داشت در ماتم نشست و در  
 سوگ آن امام راستین از دیده اشک ریخت و دلش سوخت .

افرادی هم خوشحال شدند و از این خبر اسف بار اظهار مسرت  
 و شادی کردند .

چون خبر شهادت آن حضرت را برای معاویه بردند گفت :

إِنَّ الْأَسَدَ الَّذِي كَانَ يَفْتَرِسُ ذِرَاعِيهِ فِي الْحَرْبِ قَدْ قَضَى نَحْبَهُ .

«آن شیر بیشه کارزار که در میدان نبرد دو ذراع خود را می‌گشود

و صحنه جنگ را قبضه می‌نمود ، اجلش در رسید و مدتش سپری

شد. « و پس از آن این شعر را بیان کرد :

قُلْ لِلْأَرَانِبِ تَرْعَىٰ أَيْتِمًا سَرَحَتْ

و لِلظَّبَاءِ بِلا خَوْفٍ وَلَا وَجَلٍ<sup>۱</sup>

«به خرگوش‌ها و آهوها بگو هر جا می‌خواهند بچرند که دیگر

برای آنها هیچ خوف و ترس نیست.»

خبر رحلت وصی رسول الله به مدینه طَیِّبه رسید ، تمام خانه‌ها را غم و اندوه فرا گرفت ، اما ببینید عائشه چه می‌گوید ؛ چون این خبر به او رسید سجده شکر بجای آورد<sup>۲</sup> و پس از آن بدین شعر متمثل شد :

فَأَلَقْتُ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّ بِهَا التَّوَى

كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرِ<sup>۳</sup>

۱- «منتهی الأمال» طبع رحلی علمیه اسلامیّه ، ج ۱ ، ص ۱۳۴

۲- «مقاتل الطالبین» طبع دارالمعرفة - بیروت ، ص ۴۳

۳- در این بیت ، عائشه تمثّل نموده است به آیات مُعَقَّر بَارِقَى وَأَن

ایبات اینست :

أَمِنْ أَلِ شَعْنَاءَ الْحُمُولِ الْبَوَاكِرُ	مَعَ الصَّبْحِ أَمْ زَالَتْ قُبَيْلُ الْأَبَاعِرُ
وَحَلَّتْ سُلَيْمَى فِي هِضَابٍ وَ	فَلَيْسَ عَلَيْهَا يَوْمَ ذَلِكَ قَادِرُ
فَأَلَقْتُ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّ بِهَا التَّوَى	كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرُ
فَصَبَّحَهَا أَمْلَاكُهَا بِكَتِييَةِ	عَلَيْهَا إِذَا أُمْسَتْ مِنَ اللَّهِ نَاطِرُ

باشانزده بیت دیگر . و این ابیات متعلق به یوم شعب جبله لعامر و عبس برذبیان و تعمیم است . أبوعبیده گوید :

«یوم شعب جبله» اعظم ایام عرب است و این بجهت آنستکه چون واقعه

رحرحان تمام شد ، لقیط بن زراره علیه بنی عامر سپاهی را جمع کرد و بر ↵

«عصای خود را انداخت و در آنجا اقامت کرد، و چنان چشم را تازه و روشن ساخت همچنان که مسافر به سبب بازگشت خود از سفر چشم اهل خانه را تازه و روشن می‌سازد.»

کنایه از آنکه کار علی تمام شد و در اقامتگاه مرگ چنان بنخفت که دیگر سر بر نمی‌دارد؛ و مانند اهل خانه که به آمدن مسافرشان از سفر شاد و مسرور می‌گردند، از این واقعه در لذت و مسرت واقع شدیم.

وسپس پرسید: چه کسی علی را کشته است؟ گفتند: مردی از طائفه مراد. گفت:

فَإِنْ يَكُنْ نَائِبًا فَلَقَدْ نَعَاهُ      غُلَامٌ لَيْسَ فِي فِيهِ الثَّرَابُ

«گرچه این مرد مُرادِی، مردِ غریب و دوری است لیکن خبر مرگ علی را برای ما جوانی آورده است که هیچگاه خاک در دهان او نرود.»

میخواهد بگوید سزاوار بود علی را از طائفه قریش و از بزرگان عرب می‌کشند تا این افتخار از آن آنان باشد، نه مرد گمنام از طائفه

---

ایشان حمله آورد. و بین ایام رحمان و یوم جبلة یکسال تمام طول کشید. و روز شعب جبلة چهل سال قبل از اسلام بود، و همان سال توکد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

و سپس این داستان را شرح می‌دهد تا می‌رسد به شعرائی که در این باره شعری سروده‌اند از جمله جریر و دختنوس خواهر لقیط که در مرثیه لقیط سه بیت سرود، و بعد این بیست بیت را مجموعاً از معمر بارقی ذکر می‌کند.

( «عقد الفرید» طبع اوّل، سنه ۱۳۳۱ هجری، ج ۳، ص ۳۰۹ )

دور و غیر معروف عرب؛ ولی ما خوشحالیم که خبر مرگ او را جوانی از عرب آورده است که پیوسته زنده باشد و هیچگاه خاک درون قبر دهان وی را انباشته نکند.<sup>۱</sup>

۱- در میان عرب ننگ است کسی که از جهت شرافت نسب پست‌تر است، یکی از افراد قبیله آنها را بکشد گرچه مقتول با آنها دشمن باشد. فلماذا قریش که خود را اشرف عرب میدانستند، اگر غیر قرشی آنها را می‌کشت، برای آنها عار بود. و از همین لحاظ عائشه پرسید: قاتل علی کیست؟ اگر از قریش است که عیبی ندارد؛ و اگر از غیر آنهاست این ننگ است برای قریش!

در «نفس المهموم» ص ۲۷۷ گوید: «شیخ مفید و ابن شهر آشوب روایت کرده‌اند که: چون سرهای شهداء کربلا را نزد یزید گذاردند و در میان آنها سر حسین علیه‌السلام بود، شروع کرد با چوبدستی خود بر دندان‌های پیشین او زدن، و گفت: یوم بیوم بدر! و شروع کرد به خواندن این ابیات:

تُفَلِّقُ هَامًا مِنْ رَجَالٍ أَعَزَّةٍ      علینا و هم كانوا أَعَقَّ و أَظْلَمَا

برادر مروان بن حکم که یحیی نام داشت و پهلوی یزید نشسته بود گفت:

لَهُامٌ بِإِدْنِي الطَّفِّ لُدْنِي قَرَابَةً      مِنْ ابْنِ زِيَادِ الْعَبْدِ ذِي الْحَسَبِ الرَّذَلِ  
أُمِّيَّةٌ أَمْسَى نَسْلُهَا عَدَدَ الْحَصَى      وَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَسْلٌ\*

یزید بر سینه یحیی بن حکم زد و گفت: اسكُتْ لَا أُمَّ لَكَ!

مرحوم آیه‌الله شعرانی در ترجمه «نفس المهموم» که به نام «دمع السجوم» است، این بیت را «سُمِّيَهُ أَمْسَى» ضبط نموده است. و از خود این مطلب را اضافه کرده است که:

«پیش از این گفتیم که: زیاد فرزند سمیه را معاویه ملحق به خویش کرد؛ و شوهر سمیه بنده بنی ثقیف بود، و یحیی بن حکم همان هنگام از ابن الحاق راضی نبود و می‌گفت: بنی امیه از شرفای قریش‌اند و زیاد بنده‌زاده است، نباید داخل قبیله ما شود. در اینجا نیز اشارات به همان عقیده می‌کند که ابن زیاد از ما نیست، و حسین علیه‌السلام و اولاد پیغمبر با ما خویش‌اند؛ ما نباید بیگانه ←

زینب دختر اُمّ سلمه گفت : اَلْعَلَىُّ تَقُولِينَ هَذَا ؟ آیا درباره علیّ  
چنین سخنی می گوئی ؟ »

در پاسخ گفت : اِئِیْ اُنْسَى ، فَاِذَا نَسِیْتُ فَذَكَّرُونِی . « من  
فراموشکار شده ام ، هر وقت فراموش نمودم و چنین سخنی گفتم مرا  
به یاد آورید . »<sup>۱</sup>

و آن مردی که خبر امیر مؤمنان را برای عائشه آورد  
سُفْیَانُ بْنُ اَبِیْ اُمَیَّهٖ بْنِ عَبْدِ شَمْسِ بْنِ اَبِیْ وَقَّاصٍ بود .<sup>۲</sup>  
أَبُو الْفَرَجِ اَصْفَهَانِیُّ در «مقاتل الطّالِبِیْن» می گوید : عائشه بعد از

را بر خویش مسلط کنیم .

و نیز گوئیم : در جنگ صفین یکی از مردان سپاه معاویه که نسب عالی  
نداشت ، به مبارزت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد . معاویه می ترسید که آن  
حضرت بدست آن مرد کشته شود ؛ و این ننگ است که قرشی را غیر قریشی  
بکشد . و عرب در آن وقت تعصّب خویشی داشتند که راضی نبودند خویشان آنها  
را هر چند دشمن باشند ، بیگانه بکشد . و اینکه مروان در مدینه با ولید می گفت :  
حسین را در همین مجلس به قتل رسان ، برای این بود که ولید هم از بنی امیه  
بود ، و او را هم شأن حسین میدانست . «(دمع السّجوم» ص ۲۴۸ و ۲۴۹)

\*- این دو بیت را در «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۴ ، ص ۱۱۴ به

اینصورت آورده است :

لَهَا مُبِجَّبُ الطَّفِّ اَدْنَىٰ قَرَابَةً      مِنْ اِبْنِ زِيَادِ الْعَبْدِ ذِي الْحَسَبِ الْوَعْلِ  
سُمِّيَتْ اُمَسَىٰ نَسَلَهَا عَدَدَ الْحَصَىٰ      وَ بِنْتُ رَسُوْلِ اللّٰهِ اُمْسَتْ بِلَا تَسْلِ

۱- «مقاتل الطّالِبِیْن» ص ۴۲ ؛ و «الكامل فی التّاریخ» ابن اثنیر ، طبع  
دار صادر - دار بیروت (۱۳۸۵ هـ) ج ۳ ، ص ۳۹۴ ؛ و «تاریخ طبری» تحقیق محمد

أَبُو الْفَضْلِ اِبْرَاهِیْمِ ج ۵ ، ص ۱۵۰ ؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۳ ، ص ۴۰

۲- «مقاتل الطّالِبِیْن» ص ۴۲

این سخنان بدین رباعی تمثیل جست :

مَا زَالَ إِهْدَاءُ الْقَصَائِدِ بَيْنَنَا      بِاسْمِ الصَّدِيقِ وَكَثْرَةِ الْأَلْقَابِ  
حَتَّى تَرَكْتُ وَكَانَ قَوْلُكَ فِيهِمْ      فِي كُلِّ مُجْتَمَعٍ طَيْنِ ذُبَابٍ<sup>۱</sup>

«پیوسته در میان ما ، قصائد و اشعار و خطابات به نامهای صديق و لقب‌های بسیار خوب بود ، تا کار به جایی رسید که من ترک کردم و از صداقت دست برداشتم ؛ و در اینصورت گفتار تو در میان مردم در هر مجتمع و مجلسی مانند صدای مگس بود .»

عائشه بعد از جنگ جمل به ابن عباس که از جانب امیرالمؤمنین علیه‌السلام مأمور شده بود با او سخن گوید ، گفت : **إِنَّ أَبْعَضَ الْبُلْدَانِ إِلَيَّ بَلَدٌ أَنْتُمْ فِيهِ!**<sup>۲</sup> «مبعوض‌ترین شهرها در نزد من آن شهری است که شما در آن زیست می‌کنید!»

عبدالله بن زبیر خواهرزاده عائشه که در مقام مودت و دوستی می‌توان گفت که تا سر حد عشق ، عائشه او را دوست میداشت ، یکروز به عبدالله بن عباس گفت : **إِنِّي لَأَكْتُمُ بَعْضَكُمْ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً.**<sup>۳</sup>

۱- «مقاتل الطالبیین» ص ۴۲

۲- «أحادیث أم المؤمنین عائشه» ج ۱ ، ص ۱۸۵

۳- همان مصدر ، ج ۱ ، ص ۱۹۵ ، از مسعودی و «شرح نهج» ابن ابی‌الحدید ؛ و این گفتار را ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج البلاغه» طبع مصر ، دار إحياء الكتب العربیة ، ج ۴ ، ص ۶۲ ، از سعید بن جبیر آورده است که : عبدالله ابن زبیر به ابن عباس گفت : **ما حدیثٌ أسمعُه عنك؟! قال : و ما هو؟ قال: تأنیبی و ذمی ! فقال: إنني سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: بسئس المرء** ⇨

در حالیکه در شهادت أميرالمؤمنین علیه السلام سنگ‌ها خون گریستند. آنقدر از این اخبار، گذشته از مصنّفات شیعه در کتب عامّه آمده است که استقصاء آن نیاز به زمان دراز دارد.

حاکم در «مستدرک» خود با سند متصل روایت می‌کند از ابن شهاب زهّری که او می‌گوید: در زمان عبدالملک بن مروان در هنگامیکه نیت جنگ داشتم در بین راه وارد دمشق شدم تا بر او سلام کنم.

عبدالملک را در قُبّه‌ای یافتم که در روی فرشی گسترده در نزدیکی قائم بود و در زیر دست او مردم در دو صفّ منظم بودند. من بر او سلام کردم و پس از آن نزد او نشستم.

گفت: ای پسر شهاب! چاشتگاه روزی که علی بن ابی طالب کشته شد، آیا میدانی که در بیت المقدس چه اتفاق افتاده بود؟

گفتم: آری!

گفت: برخیز با من بیا!

المسلمُ يشبعُ و يجوع جاره! فقال ابن الزبير: إني لأكتم بغضكم أهل هذا البيت منذ أربعين سنة - و ذكرَ تمام الحديث.

و در ص ۷۹ از همین جلد گوید: و از منحرفین از علی علیه السلام و از مبغضین او عبدالله بن زبیر بود. علی علیه السلام کراراً می‌گفت: ما زال الزبير مئاً أهل البيت حتى نشأ ابنه عبدالله فأفسده. آنگاه ابن ابی الحدید گوید: عبدالله بود که زبیر را وادار به جنگ نمود. و او بود که عائشه را برای حرکت بسوی بصره ترغیب و تحریص کرد. و کان سبّاباً فاحشاً يبغض بني هاشم و يلعن و يسبّ علی بن ابی طالب علیه السلام.



من برخاستم و از پشت مردم می‌رفتم تا اینکه به پشت قبه رسیدم. عبدالملک در حالیکه از روی مهر و عطوفت، صورت خود را به طرف من نموده بود گفت: بگو ببینم چه واقعه‌ای حادث شده بود؟

من گفتم: هیچ سنگی را از زمین بیت‌المقدس بر نمی‌داشتند مگر آنکه در زیر آن خون بود.

او به من گفت: از افرادی که از این واقعه خبر دارند غیر از من و تو کسی باقی نمانده است؛ دیگر از این پس نباید کسی این قضیه را از تو بشنود.

من نیز این داستان را تا وقتی که عبدالملک زنده بود برای کسی نقل نکردم.<sup>۱</sup>

و نیز حاکم با سند خود روایت می‌کند از زهری که *إِنَّ أَسْمَاءَ الْأَنْصَارِيَّةَ قَالَتْ: مَا رُفِعَ حَجَرٌ بِأَيْلِيَاءَ لَيْلَةَ قَتْلِ عَلِيٍّ إِلَّا وَوَجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَيْبُطٌ.*<sup>۲</sup>

«اسماء انصاریه می‌گوید: در شبی که علی را کشتند، در ایلپاء هیچ سنگی را از زمین بر نمی‌داشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود.»

در «قصص الأنبياء» قطب‌الدین راوندی با سند خود از صدوق و او با سند متصل خود از ابوبصیر از حضرت صادق روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:

۱ و ۲ - «مستدرک حاکم» ج ۳، ص ۱۱۳ و ص ۱۴۴

**هشام بن عبدالملک** از پدرم پرسید: به من خبر ده که در آن شبی که علی کشته شد، مردمان دور دست از شهری که علی در آن بود، چگونه کشته شدن او را فهمیدند؟ و علامت کشته شدن علی برای مردم چه بود؟ آیا عبرت و علامتی در کشته شدن او بود؟

پدرم به هشام فرمود: در آن شبی که علی به شهادت رسید، هیچ سنگی را از روی زمین بر نمی‌داشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه یافت می‌شد، تا هنگامیکه فجر طلوع کرد و صبح صادق ظاهر شد. و نیز همینطور بود شبی که هرون برادر حضرت موسی مفقود الأثر شد، و همچنین شبی که یوشع بن نون کشته شد، و نیز شبی که در آن عیسی بن مریم به آسمان برده شد صلوات الله علیه، و همچنین شبی که در آن حسین صلوات الله علیه کشته شد.<sup>۱</sup>

در «مناقب» ابن شهر آشوب آمده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: چون مؤمن بمیرد، آسمان و زمین تا چهل روز بر او گریه می‌کنند، و چون عالم بمیرد چهل ماه بر او می‌گریند، و پیغمبر چون بمیرد، آسمان و زمین چهل سال گریه می‌کنند؛ و بر تو ای علی چون کشته شوی، آسمان و زمین چهل سال گریه می‌کنند.<sup>۲</sup>

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۷۷

۲- این روایت را محدث عظیم الشأن سید هاشم بحرانی در «مدینه المعاجز»، طبع سنگی، ص ۱۷۹ آورده است و به جای چهل سال گریه درباره امیرالمؤمنین، چهل خریف یعنی چهل پائیز آورده است.

ابن عباس میگوید: چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام شهادت یافت و در زمین کوفه بود، آسمان تا سه روز خون بارید. و ابوحمزه از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند و از سعید بن مسیب هم روایت شده که: چون امیرمؤمنان به شهادت رسید، هیچ سنگی از روی زمین برداشته نشد مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود.

و نیز خطیب در «أربعین» و نسوی در تاریخ خود آورده‌اند که عبدالملک مروان از زهری سؤال کرد که علامت کشته شدن علی در روز شهادتش چه بود؟

زهری گفت: هیچ ریگی را از زمین بیت‌المقدس برداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود.<sup>۱</sup>

مرحوم مجلسی نقل می‌کند از حضرت صادق علیه‌السلام که می‌فرمود: سوگند به خدا در سوگ جدّم حسین آسمان گریست، مرغها گریستند، حیوانات گریستند، وحوش بیابان گریستند، فرشتگان گریستند.

در سوگ جدّم حسین تا چهل روز آسمان خون گریست، زمین گریست، خورشید گریست. و گریه آسمان این بود که خورشید در سرخی طلوع میکرد و در سرخی غروب می‌نمود.<sup>۲</sup>

محدث قمی از «تذکره سبط» نقل می‌کند که هلال بن ذکوان گفت:

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۷۹

۲- همان مصدر، ج ۱۰، باب ۴۰، ص ۲۴۴ تا ۲۴۹ در ضمن چند روایت

چون حسین علیه السلام شهید شد تا دوماه یا سه ماه خورشید که طلوع می کرد و به دیوارها می افتاد ، مثل این بود که به دیوارها خون مالیده اند .<sup>۱</sup>

این روح ولایت است که در جمادات اثر می کند . اما این انسان از سنگ سخت تر است ؛ سجده می کند که علی را کشتند .  
مگر درباره عائشه و حفصه آیه سوره تحریم نازل نشد ؟ و خداوند آن دو زن را به زوجه نوح و لوط که عصیان کردند و خیانت ورزیدند تشبیه نفرمود ؟

زمخسری در «کشاف» آورده است :

«إِنْ تُثَوِّبَا [إِلَى اللَّهِ] خِطَابٌ لِحَفْصَةَ وَعَائِشَةَ عَلَى طَرِيقَةِ الْإِلْتِفَاتِ ، لِيَكُونَ أَبْلَغَ فِي مُعَاتَبَتَيْهِمَا .

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ : لَمْ أَزَلْ حَرِيصًا عَلَى لَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ عَنْهُمَا .  
حَتَّى حَجَّ وَحَجَّجْتُ مَعَهُ . فَلَمَّا كَانَ بِيَعُضِ الطَّرِيقِ عَدَلَ وَعَدَلْتُ مَعَهُ بِالْإِدَاوَةِ ، فَسَكَبْتُ الْمَاءَ عَلَى يَدِهِ فَتَوَضَّأَ ؛ فَقُلْتُ : مَنْ هُمَا ؟  
فَقَالَ : عَجَبًا يَا بَنَ عَبَّاسٍ ! كَأَنَّهُ كَرِهَ مَا سَأَلْتُهُ عَنْهُ .  
ثُمَّ قَالَ : هُمَا حَفْصَةُ وَعَائِشَةُ .<sup>۲</sup>

۱- «نفس المهموم» طبع اسلامیّه ( سنه ۱۳۶۸ هـ . ق . ) ، ص ۳۱۱

۲- تفسیر «کشاف» جلد دوم از طبع کلکته در سنه ۱۲۷۶ هجریه که قدیمی ترین طبع «کشاف» است ( در مطبعه لیسى ) ص ۱۵۰۱ ؛ و در اولین طبع از مطبعه شرفیه ( در ۱۳۰۷ هجریه ) ص ۴۷۱ ؛ و از طبع دارالکتاب العربی ز بیروت لبنان ( طبع سنه ۱۳۶۶ هجریه ) ج ۴ ، ص ۵۶۶ ؛ و در ذیلش ابن حجر عسقلانی در کتاب «الکافی الشاف فی تخرج أحادیث کشاف» گفته است : این حدیث ⇐

« زمخشری میگوید: آیه مبارکه قرآن **إِنْ تُؤْتَبَا إِلَى اللَّهِ** خطاب به حفصه دختر عمر و عائشه دختر ابی‌بکر است، بر طریق التفات و برگردانیدن وجهه سخن از غیب به تکلم؛ برای آنکه در معاتبه و سرزنش آنان به نحو بلیغ بلکه به نحو ابلغ دلالت کند.

و از ابن عباس مروی است که او می‌گفت: من پیوسته بر این حریص بودم و اصرار داشتم که از خود عمر سؤال کنم که مخاطب در خطاب **إِنْ تُؤْتَبَا إِلَى اللَّهِ** چه کسانیند؟ و این دو زن کیانند؟

تا آنکه موسم حج بیت‌الله الحرام پیش آمد و عمر آماده حج شد و حرکت کرد. من نیز رهسپار حج شدم. در میان راه عمر برای قضاء حاجت از جاده کناره گرفت، و من نیز آفتابه برداشته و از جاده کنار رفتم.

عمر مشغول وضو گرفتن شد و من موقع را مغتنم شمردم و آب وضو به روی دست او می‌ریختم؛ و در این حال پرسیدم: مراد از این دو زن که مخاطب این آیه هستند کیستند؟  
عمر گفت: عجبای ابن عباس! و مثل اینکه این سؤال من بر او سنگین بود و ناگوار.

و پس از آن گفت: این دو زن **حفصه و عائشه** هستند. «  
عائشه از دو نور دیده رسول خدا رو می‌گرفت و با حجاب در برابر آنان بود، و راضی نبود آنها او را ببینند یا او آنان را ببیند؛ و ابن عباس گفته بود که دخول حسنین علیهم السلام بر او بدون

حجاب حلال است .

ابن سعد در «طبقات» بعد از ذکر این قضیه می گوید : زن پدر و زن جدّ پدری یا مادری بر انسان محرم است . و أبوحنیفه و مالک بن انس گفته اند که نکاح زن پدر و زن جدّ برای فرزند و فرزند فرزند چه پسری باشد و چه دختری حلال نیست ؛ و زن پدر و جدّ با فرزند محرم است . و این حکم اجماعی است و در آن خلاف نیست . و این مسأله بر أم المؤمنین عائشه مخفی نبود است ، الا آنکه منظور و مقصود عائشه از این احتجاب و روگیری چیز دیگری بوده است .<sup>۱</sup>

در عزای سید الشهداء ساکنین آسمانها گریستند .

سه روز بدن انورش به روی زمین افتاده ، بدون غسل و بدون کفن انداختند و رفتند .

اگر به حضرت سجّاد علیه السلام اجازه می دادند دفن می نمود ، ولی اجازه نمی دادند .

حضرت سجّاد علیه السلام می فرماید : به ما اجازه نمی دادند به قدر یک وجب به آن بدنها نزدیک شویم . اگر کسی نزدیک می شد ، پاداشش تازیانه بود ؛ وانگهی او را از روی بدن به قوه قهریه دور می کردند .

روایت است که وحوش می آمدند و دور آن بدن حلقه می زدند ، روی پا ایستاده و دستها را بلند می کردند و قطره قطره اشک می ریختند .

۱- «طبقات» ابن سعد ، ج ۸ ، ص ۷۳

و مرغان آسمان گرداگرد آن ابدان طیبه به پرواز درمی‌آمدند ، و بالهای خود را روی بدن مطهر سید الشهداء علیه‌السلام پهن می‌کردند که آفتاب بر آن نتابد .

چون صبا دید به صحرا بدن بی‌کفنش  
خاک می‌ریخت بجای کفنش بر بدنش  
چونکه از مرکب خود شاه به گودال افتاد  
عهد یزدان به لبش بود و شهادت سخنش  
آخرین بار که شه جانب میدان می‌رفت  
خواهرش داد به او کهنه‌ترین پیرهش  
تا که دشمن نکند خواهش تن‌پوش حسین  
کهنه پیراهن او بود بجای کفنش  
گشت آغشته به خون دل او پیکر او  
از سم اسب سواران به بدن تاختنش  
و در این باب مرحوم نیر تبریزی چه خوب سروده است :

شهید عشق که تنگست پوست بر بدنش  
تو خصم بین که به یغما زره برکد زتنش  
زره به غارت اگر بُرد خصم خیره چه غم  
که بود جوشن تن زلف‌های پر شکنش  
شهی که سندس فردوس بود پوشش او  
روا ندید به تن خصم جامه کهنش<sup>۱</sup>

۱- «آتشکده» نیر ، ص ۱۲۲

و شافعی در این باب گفته است :

تَزَلَّزَلْتَ الدُّنْيَا لِأَلِّ مُحَمَّدٍ  
وَكَادَتْ لَهُمْ صُمُّ الْجِبَالِ تَذُوبُ  
وَعَارَتْ نُجُومٌ وَأَقْشَعَرَّتْ كَوَاكِبُ  
وَهُتُّكَ أَسْتَارٌ وَشُقَّ جُيُوبُ<sup>۱</sup>

۱ ز اول این اشعار چنین است :

تَأْوَهُ قَلْبِي وَالْفُؤَادُ كَنَيْبُ  
فَمَنْ مُبْلِغُ عَنِّي الْحُسَيْنِ رِسَالَهُ  
ذَبِيحٌ بِبَلَا جُرْمٍ كَأَنَّ قَمِيصَهُ  
فَلِلْسَيْفِ أَعْوَالٌ وَلِلرَّمْحِ رَكَّةٌ  
وَأَرَقَّ نَوْمِي فَالْسُّهَادُ عَجِيبُ  
وَأِنْ كَرِهْتُمْهَا أَنْفُسٌ وَقُلُوبُ  
صَيِّغٌ بِمَاءِ الْأَرْجُوانِ خَضِيبُ  
وَلِلْحَيْلِ مِنْ بَعْدِ الصَّهِيلِ تَحِيبُ  
بعد می گوید : « تَزَلَّزَلْتَ الدُّنْيَا لِأَلِّ مُحَمَّدٍ » و پس از این دو بیت

می گوید :

يُصَلِّي عَلَى الْمُبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ  
لَيْنٌ كَانَ ذَنْبِي حُوبُ آلِ مُحَمَّدٍ  
وَيُعْزَى بَنُوهُ إِنْ ذَا لَعَجِيبُ  
هُمُ شُفَعَائِي يَوْمَ حَشْرِي وَمَوْفِي  
فَذَلِكَ ذَنْبٌ لَسْتُ مِنْهُ أَتُوبُ  
إِذَا مَا بَدَتْ لِلنَّاظِرِينَ خُطُوبُ

این ابیات در «مناقب» طبع سنگی، ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۳ آمده است.







مجلس بیست و چهارم

کسانیکه در اثر نَفخِ صُورِ نَمی میرند مَخْلَصین هستند



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>١</sup>

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ  
 إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ  
 فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .

( آیه ٦٨ از سوره زمر : سی و نهمین سوره ، و آیه ٨٧ از سوره

نمل : بیست و هفتمین سوره از قرآن کریم )

مفاد و مُحصل این دو آیه اینستکه چون در صور دمی ده شود ،  
 همه موجودات آسمانها و زمین می میرند مگر کسانی که خدا  
 بخواهد . پس اولاً موت برای تمام مخلوقات حتمی است و ثانیاً

---

١- مطالب گفته شده در روز بیست و چهارم ماه مبارک رمضان .

افرادی هستند که مورد مشیّت خدا واقع شده و فَزَعَ و صَعَقَهُ آنها را نمی‌گیرد، و در ماهیّت آنان نمی‌گذارد و لباس مرگ نمی‌پوشند. باید دید این افراد چه کسانی و چه مزیت و خصوصیتی دارند که حیات آنها تبدیل به مرگ نمی‌گردد و پیوسته زنده و جاوداندند؟ در حالیکه می‌دانیم تمام موجودات آسمان از فرشتگان و ملائکه مقرب و ارواح قدسیان و حوریان و ارواح صلحاء و شهدائی که از برزخ گذشته و به آسمان رسیده‌اند، و نیز تمام موجودات برزخیّه از مؤمنان و کافران، بدون استثناء همه باید در اثر صعقه شربت مرگ را بنوشند و فانی شوند.

پس مسلماً افراد مورد استثناء دارای هویتی خاصّ و شاکله مخصوصی هستند که از این حکم کلی الهی معاف شده و این وقایع و حوادث کوبنده و خرد کننده و هلاک کننده که سراسر عالم زندگان را از ملکی و ملکوتی می‌گیرد، در آنها اثر نمی‌گذارد. پس آن نشان الهی و صبغه رحمانیه نسبت به آنان بسیار عالی و ارجمند است که آنها را از میان جمیع خلائق ممتاز گردانیده است.

از طرفی در قرآن کریم آمده است:

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ<sup>۱</sup>.

«هیچ معبود و مقصودی جز ذات مقدّس حضرت احدیت

نیست؛ تمام اشیاء هلاک شونده هستند، مگر وجه او.»

در اینجا می‌یابیم که آنچه از دستبرد هلاک مصون است،

۱ - قسمتی از آیه ۸۸، از سوره ۲۸: القصص

وجهُ الله است ، وجه خدا .

و نیز در قرآن مجید آمده است :

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ<sup>۱</sup>

«تمام افرادی که روی زمین هستند بدون استثناء فانی می‌شوند ؛ و وجه پروردگار تو که دارای جلال و عظمت و احسان و نعمت است باقی خواهد ماند.»

در اینجا نیز وجهُ الرَّبِّ را که همان وجهُ الله است استثناء فرموده و نیز دو صفت جلال و اکرام را برای آن وجه مقرر داشته است .  
و در واقع وجهُ الله دارای دو صفت جلال و جمال است زیرا که مرجع اکرام به احسان و نعمت دادن است که از صفات جمال است ؛ و جلال ، عظمت و اُبْهت است که در مقابل جمال ذکر می‌شود .

و در این آیه مبارکه دو صفت جلال و اکرام را صفت وجه قرار داده است ، نه صفت ربّ . یعنی وجه ربّ تو دارای جلال و جمال است . و نمی‌خواهد بگوید : ربّ تو این دو صفت را دارد زیرا ذُو الْجَلَالِ مرفوع است و صفت وجه قرار می‌گیرد ، و گرنه می‌بایست گفت : ذِي الْجَلَالِ که صفت ربّ قرار گیرد .

بنابراین علاوه بر آنکه از این آیه استفاده می‌شود که وجهُ الرَّبِّ که همان وجه خداست پیوسته باقی و جاودان است ، نیز از آن بدست می‌آید که وجه خدا دارای دو صفت جلال و جمال

۱- آیه ۲۶ و ۲۷ ، از سوره ۵۵ : الرَّحْمَن

است .

و نیز می‌دانیم که دو صفت جلال و اکرام ، صفت اسم خدا نیست بلکه صفت خود خداست .

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .<sup>۱</sup>

« بلند پایه و مبارک است اسم پروردگار تو ، آن پروردگاری که

دارای مقام جلال و اکرام است . »

و از ضمّ این دو آیه اخیر به هم ، استفاده می‌شود که وجه خدا از اسم خدا برتر و والاتر است چون ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ صفت برای اسم واقع نشده است بلکه صفت برای ربّ قرار گرفته ؛ و چون وجه هر چیز در حقیقت نشان دهنده خود آن چیز است پس وجه الله و وجه الربّ همان ربّ است که در یک جا او را ، و در جای دیگر ربّ را بدین دو صفت موصوف گردانیده است .

حال که این مطلب معلوم شد ، اگر آیات نفخ صور را ملاحظه نموده و مورد استثناء را در نظر بگیریم و با این آیات ملاحظه و تطبیق نمائیم ، بدست می‌آید که مراد از مَنْ شَاءَ اللهُ (آن افرادی که خداوند اراده مردن آنها را نکرده است ) همان وجه الله است .

زیرا از تطبیق و مقارنه آیات نفخ صور که دلالت بر مرگ همه موجودات ، إِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ دارد و آیات سوره قصص و رحمن که دلالت بر فناء و هلاکت هر چیز می‌کند إِلَّا وَجْهَهُ وَ وَجْهَهُ رَبِّكَ ، بدون تأمل استفاده می‌شود که مَنْ شَاءَ اللهُ ، وجهه الله است .

۱- آیه ۷۸ ، از سوره ۵۵ : الرَّحْمَن



و چون از آیه شریفه :

و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ  
إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ .<sup>۱</sup>

دانستیم که قیام و حضور در نزد پروردگار اختصاص به کسانی دارد که در نفخ صور اول مرده‌اند، و اینانند که بواسطه نفخ صور دوم که نفخ احیاء و زندگی است، زنده می‌شوند و در برابر پروردگار حضور پیدا می‌کنند؛ و نیز از آیه شریفه :

فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ .<sup>۲</sup>

دانستیم که بندگان مُخْلِصِينَ، حشر و حضور ندارند؛ بنابراین مَنْ شَاءَ اللَّهُ که نمی‌میرند، همان کسانی هستند که قیام و حضور ندارند؛ و آنان همان بندگان مُخْلِصِينَ خدا هستند .

و با تطبیق و قیاس این آیات با آیاتی که در سوره رحمن و قصص بیان شده و همه موجودات را مژده مرگ می‌دهد و فقط وجه خدا را باقی می‌داند، استفاده می‌شود که وجه خدا که باقی است و بوار و هلاک بر او عارض نمی‌شود همان بندگان مُخْلِصِينَ خدا هستند .

بندگان مُخْلِصِينَ خدا پس از آنکه از دنیا رفتند، در برزخ توقّف ندارند . در قیامت نیز حشر و حضور ندارند . صیحه برزخی اول که صور إِمَاتَه است و صیحه دوم که صور إِحْيَاء است هیچکدام در آنها اثر ندارد، چون از این مراتب و درجات عبور کرده اند و در عالمی

۱ - آیه ۶۸، از سوره ۳۹: الزمر

۲ - ذیل آیه ۱۲۷ و آیه ۱۲۸، از سوره ۳۷: الصافات

ما فوق عالم برزخ و عالم حشر و نشر و حساب و کتاب و عَرْض و سؤال وارد شده، و وجودشان و سرشان به حقیقت **وجه اللهی** متحقق گردیده است که مرگ و بوار و فناء و نیستی در آنجا راه ندارد.

البته این مقامات و درجات متعلق به مُخْلِصِينَ (به فتح لام که اسم مفعول است) نه مُخْلِصِينَ (به کسر لام که اسم فاعل است)؛ زیرا که مَخْلِصِينَ (به کسر) افرادی هستند که در مقام مجاهده با نفس اماره و در طی طریق قرب و خلوص و فناء قدم برمی‌دارند ولی هنوز وجودشان و سرشان خالص نشده و مجاهده آنها تمام نشده؛ در گیرودار و کشمکش با نفس اماره و شخصیت و انانیت هستند و در کلاس های مختلفه این وادی در سیر و سلوک اند.

ولی مَخْلِصِينَ (به فتح) کلاسهای مجاهده آنان به پایان رسیده و به مقام طهارت و پاکی رسیده‌اند، چه پاکی در مقام فعل و چه در مقام اخلاق و ملکات و صفات و چه در مقام سرّ و ذات. از تمام مراحل عبور نموده، پاک و پاکیزه در حرم خدا رفته و به مقام فناء در ذات حضرت احدیت رسیده و مسّ و لمس نموده‌اند که: **لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نُشُورًا**.

پس دیگر وجودی ندارند تا دچار صعقه و فزع مرگ گردد. و چیزی از خود ندارند که محتاج به حساب و کتاب باشند. آنها حساب و کتاب خود را در دنیا بواسطه قدم راستین نهادن در راه لقای حضرت معبود پس داده‌اند و پس از مرگ طبیعی دنیوی یکسره به بهشت خُلد و جنة الذات قدم گذارده و از نعمت های لقاء و شهود جمال و جلال

حضرت احدیت متنعم و بهره مند هستند .

فَأَوْلَيْكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ<sup>۱</sup>

یکسره در بهشت می‌روند و در آنجا بدون حساب مورد روزی های پروردگارشان قرار می‌گیرند .

باری ، احوالات و مقامات مخلصین خارج از حوصله غیر آنها از افراد بشر است . زیرا پاداش و نتایج اعمال آنان به فکر و اندیشه کسی نمی‌گذرد و در خور شاهباز بلند پرواز عقل و افکار عقلاء و دانشمندان نیست . و عقاب‌های فکر و هوش و درایت ، با تمام قدرتِ بال‌های متین و استوار خود ، اگر بخواهند بوئی از آن حالات و مقامات را استشمام کنند نمی‌توانند .

غیر از ذات مقدّس حضرت معبود چیزی جزای آنها نیست . در اینصورت درجات آنها چگونه در خور فهم و دانش بشر و در حوصله اندیشه و فکر قرار گیرد ؟

از تفسیر صغیر فضل بن حسن طبرسی نقل است که گفته است :  
در حدیث وارد شده است که :

يَقُولُ اللَّهُ: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ؛ فَلَهُ مَا أَطَّلَعْتُكُمْ عَلَيْهِ اقْرءُوا إِن شئْتُمْ: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أَحْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ<sup>۲</sup> .<sup>۳</sup>

۱ - ذیل آیه ۴۰ ، ازسوره ۴۰ : غافر

۲ - این آیه ، آیه ۱۷ ، از سوره ۳۲ : السجدة است .

۳ - « کلمة الله » ص ۱۳۴

«خداوند می‌فرماید: من برای بندگان صالح خود چیزهایی مهیا کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده است و هیچ گوشی نشنیده است و بر اندیشه و خاطره هیچ انسانی خطور نکرده است.

پس برای اوست آنچه من شما را از آن آگاه می‌کنم؛ اگر می‌خواهید این آیه قرآن را بخوانید که می‌فرماید:

هیچ نفسی نمی‌داند آنچه را که من برای بندگان صالح خود (از اندیشه‌ها و فکرها) مخفی نموده‌ام؛ از چیزهایی که موجب تری و تازگی چشم‌ها گردد.»

و نیز از «أسرار الصلوة» شهید ثانی: علی بن احمد عاملی از حضرت صادق علیه‌السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

قَالَ اللَّهُ: لَا أَطَّلِعُ عَلَى قَلْبِ عَبْدٍ، فَأَعْلَمُ فِيهِ حُبَّ الْإِخْلَاصِ لَطَاعَتِي وَابْتِعَاءِ وَجْهِي، إِلَّا تَوَلَّيْتُ تَقْوِيمَهُ وَسِيَاسَتَهُ.<sup>۱</sup>

«خداوند می‌فرماید: من بر اندیشه و افکار هیچ یک از بندگان خود مطلع نشدم که در آن محبت اخلاص در اطاعت من، و جستجوی وجه من بوده باشد، مگر آنکه من خودم بشخصه اصلاح امور او و تدبیر و سیاست او را به دست گرفتم.»

باری، به نصّ و تصریح آیات قرآن کریم، مخلصین دارای آثار و خصوصیات هستند که دیگران از آن نصیبی ندارند.

أول: آنکه به نصّ کریمه قرآنی، دیگر شیطان را بهیچوجه

۱- «کلمة الله» ص ۱۳۸

من الوجوده بر ایشان تسلط و اقتداری نیست .

فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِبَهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ .<sup>۱</sup>  
 بدیهی است که این استثناء تشریحی نیست ، بلکه بواسطه اقتدار ذاتی مخلصین در مقام توحید ، دیگر برای شیطان قدرتی نبوده ، و به علت ضعف و ناتوانی خود نمی تواند در این مرحله به آنان دست یابد .

باری ، چون مخلصین خود را برای خدا خالص نموده ، به هر چیزی که می نگرند ، خدا را می بینند و شیطان به هر قسم و کیفیت بر ایشان ظهور کند آنان با نظر الهی در آن چیز می نگرند و استفادة الهیة می کنند ؛ لذا شیطان از اول امر ، نزد این طائفه اعتراف به عجز و مسکنت خود نموده و سپر می اندازد ؛ و گرنه شیطان ذاتش برای اغواء بنی آدم است و کسی نیست که بخواهد به کسی ترحم نموده و دست از اِضلال او بردارد .

دوم : این طائفه از محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه معاف و فارغ هستند .

در قرآن کریم است : وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .

زیرا همانطور که گفتیم چون این آیه با آیه شریفه فَأَنبَأَهُمُ الْمُخْضَرُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ضمیمه گردد معلوم می شود که این طائفه که از صعقه قیامت در امانند ، عبارتند از بندگان مخلص

۱ - قسمتی از آیه ۸۲ و آیه ۸۳ ، از سوره ۳۸ : ص

خدا .

زیرا آنان بواسطه مراقبت و ریاضات شرعیّه در جهاد انفسیّه کشته شده و به حیات ابدی پیوسته‌اند و از قیامت عظمای انفسیّه عبور کرده‌اند ؛ و در دوران مجاهده به حساب آنان رسیدگی شده و حال بواسطه قتل فی سبیل‌الله در نزد خدای خود به خلعت حیات ابدی مخّلع و از روزی‌های خاصّه خزانه ربوبی متنعمند .

قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ : وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا، بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ .<sup>۱</sup>

علاوه بر این می‌دانیم که احضار ، فرع بر عدم حضور است ؛ و بندگان منخّص خدا قبل از پیدایش طلیعه قیامت در همه جا حاضر بوده و بر همه احوال مطلع بوده‌اند چون می‌فرماید : عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ .

سوّم : آنچه از پاداش و ثواب به هر کس برسد و در قیامت به او عطا شود ، در مقابل عمل او خواهد بود ، مگر این صنف از بندگان که کرامت الهیّه بر ایشان ماوراء طور و پاداش عمل است .

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ .<sup>۲</sup>

و اگر گفته شود که مفاد این آیه آنست که گروه معدّین طبق اعمالشان به پاداش می‌رسند مگر بندگان نیک خدا برای ایشان جزا در مقابل عمل نبوده ، بلکه پروردگار منّان با ایشان به فضل و کرم خود

۱ - آیه ۱۶۹ ، از سوره ۳ : آل عمران

۲ - آیه ۳۹ و ۴۰ ، از سوره ۳۷ : الصّافات

جزا خواهد داد ؛ در پاسخ می گوئیم : مفاد آیه مطلق بوده و مخاطب آن اختصاصی به گروه معذبین ندارد .

علاوه آنکه جزای بندگان به فضل و کرم ، منافات با جزا در مقابل عمل ندارد . چه معنای فضل اینست که در مقابل عمل کوچک ، پروردگار مَنان جزای بزرگ عنایت می فرماید و در واقع عمل کوچک را بزرگ می شمارد ولی با این همه باز جزا در مقابل عمل واقع گردیده است .

در حالیکه مفاد کریمه شریفه غیر از این است . مفاد آیه اینست که به بندگان مخلص خدا ، پاداش اصلاً در مقابل عمل داده نمی شود .

و نیز در آیه دیگر می فرماید :

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ<sup>۱</sup>

«برای این گروه هر چه اراده و مشیت آنان تعلق گیرد خواهد بود ؛ و در نزد ما نیز چیزی زیاده از مقدار اراده و مشیت آنان برای آنها خواهد بود .»

پس معلوم می شود که از کرامات الهیة چیزهائی که فوق اراده و مشیت و بالاتر از سطح فکر و میزان طیران مرغ اختیار و اراده آنها است داده خواهد شد ؛ و این نکته شایان دقت و قابل توجه است .

**چهارم :** آنان دارای مقامی منیع و منصبی رفیع و مرتبه ای عظیمند که بتوانند حمد و سپاس ذات احدیت و ثنای الهی را کما هو حقّه ( همانطور که سزاوار آن ذات اقدس است ) بجا آورند .

۱ - آیه ۳۵ ، از سوره ۵۰ : ق

قالَ عَزَّ وَجَلَّ :

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ .<sup>۱</sup>

و این غایت کمال مخلوق و نهایت منصب ممکن است .  
این چهار مزیت را ما در رساله خود که به نام «لُبُّ اللَّبَابِ در سیر  
و سلوک اُولی الألباب» می‌باشد و از تقریرات درس عرفانی حضرت  
علامه طباطبائی مُدَّ ظَلَمَهُ الْعَالِي است بیان کرده‌ایم و در اینجا  
بمناسبت ذکر نمودیم .

راجع به مقامات مُخْلِصِينَ و درجات آنها در اخبار وارده از  
معصومین صلوات اللّٰه علیهم أجمعین تفصیل عجیب  
و شگفت‌انگیزی وارد شده است :

در کتاب «محاسن» أحمد بن محمد بن خالد برقی روایت می‌کند  
از عبدالرحمن بن حماد از حنان بن سدید از حضرت اُبی عبدالله امام  
جعفر صادق علیه‌السلام از رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم که :

قالَ اللَّهُ : مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ  
عَلَيْهِ . وَإِنَّهُ لَيَتَّجِبُّ إِلَيَّ بِلَنَافِلَةٍ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ ؛ فَإِذَا أُحِبَّبْتُهُ ، كُنْتُ  
سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ ، وَكِسَاةَ الَّذِي يَنْطِقُ  
بِهِ ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا ، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا . إِذَا دَعَانِي  
أُجِبُّهُ ، وَإِذَا سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ . وَمَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ  
كَتَرَدَّدِي فِي مَوْتِ مُؤْمِنٍ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ .<sup>۲</sup>

۱- آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ ، از سوره ۳۷ : الصّافات

۲- «محاسن» ج ۱ ، کتاب مصابیح الظلم ، باب ۴۷ : المحبوبات ، ص ۲۹۱



«خداوند عزّ و جلّ می فرماید : بنده من هیچگونه محبتش را در دل من جای نمی دهد و موجبات محبت مرا فراهم نمی کند که در نزد من محبوب تر باشد از آنچه من بر او لازم و واجب گردانیده ام .  
و او پیوسته با بجا آوردن نوافل و مستحباتی که او را بدانها تکلیف نکرده ام محبت خود را در دل من بیشتر می کند تا جایی می رسد که من محبّ او می شوم ؛ و در اینصورت که من محبّ او شدم ، من گوش او می شوم که با آن می شنود ، و چشم او می شوم که با آن می بیند ، و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید ، و دست او می شوم که با آن اخذ می کند ، و پای او می شوم که با آن راه می رود .  
زمانی که مرا بخواند ، اجابت می کنم و هنگامی که چیزی از من مسألت کند به او عطا می نمایم .

و هیچگاه من در کاری که خود بدون واسطه و اسباب فاعل آن کار بوده ام ، برایم درنگ و تردید حاصل نشده است مانند وقتی که خود می خواهم روح بنده مؤمنی را قبض کنم که او از مرگ کراهت دارد و من از آزار و ناراحتی او کراهت دارم .»

این روایت را مجلسی در «بحار الأنوار» جلد پانزدهم ، جزء دوم ، باب حبّ الله تعالی ، در صفحه ۲۹ آورده است .

ابن فهد حلّی در «عُدّة الدّاعی» می گوید : فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ :  
يَابْنَ ءَ اَدَمَ ! اَنَا غَنِيٌّ لَا اَفْتَقِرُ ؛ اَطْعِنِي فِيمَا اَمَرْتُكَ ، اَجْعَلْكَ  
غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ . يَابْنَ ءَ اَدَمَ ! اَنَا حَيٌّ لَا اَمُوتُ ؛ اَطْعِنِي فِيمَا اَمَرْتُكَ ،  
اَجْعَلْكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ . يَابْنَ ءَ اَدَمَ ! اَقُولُ لِشَيْءٍ ءَ كُنْ فَيَكُونُ ؛

أَطِغْنِي فِيمَا أَمْرُكَ، أَجْعَلْكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ.<sup>۱</sup>

«در حدیث قدسی وارد است که خداوند عزّ و جلّ خطاب به بنده خود می‌فرماید :

ای پسر آدم! من بی‌نیازی هستم که هیچگاه نیازمند نمی‌شوم؛ مرا اطاعت نما در آنچه تو را امر کرده‌ام، تا در نتیجه تو را بی‌نیازی قرار دهم که نیازمند نشوی.

ای پسر آدم! من زنده ای هستم که هیچگاه نمی‌میرم؛ مرا اطاعت کن در آنچه ترا امر کرده‌ام. تا در نتیجه ترا زنده‌ای قرار دهم که نمیری.

ای پسر آدم! من به چیزها می‌گویم: بشو می‌شود؛ مرا اطاعت کن در آنچه ترا امر کرده‌ام، تا در نتیجه ترا قرار دهم بطوریکه به چیزها بگوئی بشو، می‌شود.»

و حافظ رجب بُرُسی در «مَشَارِقُ أَنْوَارِ الْيَقِينِ» گوید :

وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا أَطَاعُوهُ فِيمَا أَرَادَ، فَأَطَاعَهُمْ فِيمَا أَرَادُوا؛ يَقُولُونَ لِلشَّيْءِ: كُنْ فَيَكُونُ.<sup>۲</sup>

«در حدیث قدسی وارد است که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید :

حقاً برای خدا بندگانی هستند که او را در آنچه بخواهد اطاعت می‌کنند، پس خدا نیز آنها را در آنچه بخواهند اطاعت می‌کند؛ آنها به چیزهایی که بخواهند تحقق پیدا کند می‌گویند: بشو می‌شود.»

آری! چون اینان قدم راستین در مجاهده با نفس اماره نهاده و از

۱- «عِدَّةُ الدَّاعِي» طبع سنگی، ص ۲۳۳

۲- «كَلِمَةُ اللَّهِ» ص ۱۴۳

نفس گذشته‌اند و به مقام معرفت نفس و بالتّیجه به ملازم آن - طبق اخبار وارده ، به مقام معرفت خداوند تبارک و تعالی - رسیده‌اند و تمام شرایش و وجودشان از لوث کدورت های شیطانی پاک و مطهّر گشته و از رذائل اخلاقی و وجودی یکسره بیرون رفته‌اند و جز ذات حضرت احدیّت و رضای او مقصد و مقصودی نداشته و خیمه و خرگاه خود را از دنیا و مافیها و از آخرت و مافیها یعنی از تمام لذائذ دو جهان برون زده‌اند و جز تحصیل مقام قرب معنوی و خلوص راهی را نیپموده‌اند ، بنابراین دیگر برای آنها اراده و خواهشی غیر از اراده و اختیار خدا نیست .

آنها در تمام عوالم ، ظهورات و تجلیات حقّ متعال را ملاحظه نموده ، و در مقام شهود اراده و اختیار خدا ، غیر از **وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** را لمس و مسّ نکرده‌اند .

وجود آنان آئینه خدا نما شده و تمام مراتب خودنمائی را به خاک نسیان مدفون ساخته‌اند . و نه آنکه عیاذاً باللّه در مقابل خدا دگان باز کرده‌اند و دارای قدرت و علم و حیاتی جداگانه شده‌اند . این فرعونیت است .

بلکه قدرت و علم و حیات خود را مندرک و فانی در قدرت و علم و حیات خدا نموده و بهیچوجه من الوجوه برای خود حیات و علم و قدرتی نمی‌بینند . و خداوند جلّ و عزّ را یگانه مصدر حیات و علم و قدرت دیده و در مقابل ذات لایتنهای و ازلی و ابدی و سرمدی او ، سفره خود را بکلی جمع نموده و از انتساب این صفات به خود با

توبه و اعتذار و خجالت و شرمندگی مواجهه و برای مدّت غیر محدود از خودیّت برون آمده و به حقّ پیوسته‌اند .

چه خوب شاعر حکیم و پارسی زبان ما سعدی شیرازی این معنی را بازگو کرده است :

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست  
 بر عارفان جز خدا هیچ نیست  
 توان گفت این نکته با حق شناس  
 ولی خرده گیرند اهل قیاس  
 که پس آسمان و زمین چیستند  
 بنی آدم و دیو و دَد کیستند  
 همه هرچه هستند از آن کمترند  
 که با هستیش نام هستی برند  
 عظیم است پیش تو دریا به موج  
 بلند است خورشید تابان ، به اوج  
 ولی اهل صورت کجا پی برند  
 که ارباب معنی به مُلکی درند  
 که گر آفتابست ، یک ذره نیست  
 و گر هفت دریاست ، یک قطره نیست  
 چو سلطان عزّت ، علم در کشد  
 جهان سر به جیب عدم در کشد<sup>۱</sup>

۱- «بوستان سعدی» در ص ۱۱۳ و ۱۱۴ از چاپ محمد علی فروغی ، ⇨

آنان عالم اعتبارات را جز سرابی نمی‌پندارند و غیر از اصالت حقّ در تمام عوالم وجود، اصلی را پابند نیستند. در توصیف آنان، عارف عرب زبان چه خوب آورده است:

أَلَا إِنَّ الْوُجُودَ بِلَا مُحَالٍ      خَيَالٌ فِي خَيَالٍ فِي خَيَالٍ (۱)  
 وَلَا يَقْظَانَ إِلَّا أَهْلُ حَقٍّ      مَعَ الرَّحْمَنِ هُمْ فِي كُلِّ حَالٍ (۲)  
 وَ هُمْ مَتَّفَاوَتُونَ بِلَا خِلَافٍ      فَيَقْظَتُهُمْ عَلَى قَدْرِ الْكَمَالِ (۳)  
 هُمُ النَّاسُ الْمُشَارُ إِلَى عُالِهِمْ      لَهُمْ هَوْنُ الْوَرَى كُلُّ التَّعَالَى (۴)  
 حَظُّوا بِالذَّاتِ وَالْأَوْصَافِ طُرّاً      تَعَاظَمَ شَأْنُهُمْ فِي ذِي الْجَلَالِ (۵)  
 فَطَوْرًا بِالْجَلَالِ عَلَى التَّذَاذِ      وَ طَوْرًا بِالتَّلَذُّذِ بِالْجَمَالِ (۶)  
 سَرَتْ لَذَاتُ وَصْفِ اللَّهِ فِيهِمْ      لَهُمْ فِي الذَّاتِ لَذَاتٌ عَوَالِي (۷)

۱- آگاه باشید که نظر استقلالی به عالم موجودات نمودن، بدون شکّ خیال در خیال در خیال است.

۲- و در عالم جز اهل حقّ، کسی بیدار نیست. آنان هستند که با خداوند رحمن در هر حال معیت دارند.

۳- و بدون اِشْکَال، اهل حقّ نیز در درجات مختلفه‌ای هستند و مقدار بیداری آنها بر حسب و مقدار کمال آنهاست.

۴- ایشانند آن مردمی که به علوّ مقامات آنها اشاره می‌شود. از برای آنان در نزد عالم آفرینش تمام درجات و مقامات عالیه هست.

۵- آنها تدریجاً و رفته رفته در عالم صفات الهیه گام برداشته و به

⇐ ضمن کلیات آورده است.

۱- «الإنسان الكامل» عبدالکریم جیلی، ج ۲، ص ۲۶

ذات مقدّس رسیده و شأن و منزلت ایشان دربارهٔ مسائل مربوط به خداوند ذی الجلال ، بزرگ و ارزشمند شده است .

۶- گاهی با صفات جلالیهٔ خدا در لذّت بسر می‌برند و گاهی با صفات جمالیّه در التذاذند .

۷- لذت‌های اوصاف حقّ متعال در وجودشان ساری شده و از برای ایشان در ذات مقدّس لذت‌های بلند پایه است .

درجات و مقامات اینگونه افراد ، و ارزش و احترام آنان در نزد خداوند متعال تا حدّی است که به برکت وجود آنان ، خداوند عذاب را از روی زمین نسبت به مردم متمرّد و گنهکار برمی‌دارد .

در «کافی» با سند متصل خود از ابوحمزه ثمالی از حضرت باقرالعلوم علیه‌السلام روایت می‌کند که :

در کتاب تورات اصلی که تحریف نشده است چنین وارد است که :

إِنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ ، فَقَالَ : يَا رَبُّ ! أَقْرَبُ أَنتَ مُوسَى فَأُتَاجِكَ ؟ أَمْ بَعِيدٌ فَأُتَادِيكَ ؟ فَأَوْحَى إِلَيْهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ : يَا مُوسَى أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذَكَرْتِي .

«حضرت موسی از پروردگارش سؤال کرد و گفت : ای پروردگار من ! آیا تو به من نزدیک هستی که با تو بطور نجوی و آهسته سخن گویم ، یا دور هستی که با تو بطور ندا و فریاد گفتگو کنم ؟ خداوند عزّوجلّ بسوی او وحی فرستاد : ای موسی ! من

همنشین هستم با هرکس که یاد من کند .»

فَقَالَ مُوسَى : فَمَنْ فِي سِتْرِكَ يَوْمَ لَا سِتْرَ إِلَّا سِتْرُكَ ؟  
 فَقَالَ : الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَأَذْكُرُهُمْ ، وَيَتَحَابُّونَ فِيَّ فَأُحِبُّهُمْ ؛  
 فَأَوْلِيكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُصِيبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِسُوءٍ ، ذَكَرْتَهُمْ ؛  
 فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ .<sup>۱</sup>

«حضرت موسی عرض کرد : در پناه و امان تو کیست ، در آن روزی که پناه و امانی غیر از امان و پناه تو نیست ؟ خداوند وحی فرستاد که : آن کسانی که مرا یاد می‌کنند پس من هم آنها را یاد می‌کنم ؛ و برای میل و تقرّب به من با یکدیگر اساس دوستی و محبّت برقرار می‌کنند ، پس من هم به آنها محبّت می‌ورزم . ایشان کسانی هستند که چون من بخواهم مردم روی زمین را به جهت کارهای ناپسندشان عذاب کنم همینکه آنها را به یاد می‌آورم از عذاب اینان صرف نظر می‌کنم .»

و نیز در «عده‌الداعی» از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌سلم روایت کرده است که :

قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ : إِذَا عَلِمْتُ أَنَّ الْعَالِبَ عَلَى عِبْدِي الْإِشْتِغَالَ  
 بِي ثَقَلْتُ شَهْوَتَهُ فِي مَسْأَلَتِي وَمُنَاجَاتِي ؛ فَإِذَا كَانَ عِبْدِي كَذَلِكَ  
 فَأَرَادَ أَنْ يَسْهُوَ حُلْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَسْهُوَ .  
 وَأَوْلِيكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا ؛ وَأَوْلِيكَ الْأَبْطَالَ حَقًّا ؛ وَأَوْلِيكَ الَّذِينَ إِذَا  
 أَرَدْتُ أَنْ أَهْلِكَ [أَهْلًا] الْأَرْضَ عُقُوبَةً ، زَوَيْتُهَا عَنْهُمْ مِنْ أَجْلِ

۱- «اصول کافی» ج ۲ ، ص ۴۹۶ ؛ و نیز این روایت را در «عده‌الداعی»

طبع سنگی ، ص ۱۸۴ آورده است .

أُولَئِكَ الْأَبْطَالُ<sup>۲۱</sup>

«خداوند سبحانه می‌فرماید: من زمانی که از اندیشه و افکار بنده خودم چنین بدانم که آنچه بر او غالب است اشتغال با من است، من میل و خواست او را به دعا و مناجات با خودم برمی‌گردانم. و در اینصورت که بنده من چنین شود اگر آبیاناً بخواهد سهو کند و خطائی از او سر زند، من خودم بین او و بین آن اراده خطا حائل می‌گردم، و مانع از چنین اراده‌ای می‌شوم. حَقًّا اِيشَانْدَ اُولِيَايَ مَنْ؛ اِيشَانْدَ حَقًّا شَجَاعَانَ وَ شِيرَانَ بِيْشَةَ مَعْرِفَتٍ؛ اِيشَانْدَ كَسَانِي كِه چُون بَخَوَاهِم بَه عَقُوبَتٍ، اِهْلَ رُويِ زَمِيْنِ رَا هَلَاكُ گِرْدَانِم، بَه خَاطِرِ اِيْنِ شَجَاعَانَ عَذَابَ رَا اَز اَنَانِ دُورِ مِي‌نَمَايْم.»

و نیز در «عَدَّةُ الدَّاعِي» وارد است که در بعضی از احادیث قدسیّه آمده است که خداوند می‌فرماید:

أَيُّمَا عَبْدٍ اطَّلَعْتُ عَلَى قَلْبِهِ فَرَأَيْتُ الْعَالِبَ عَلَيْهِ التَّمَسُّكُ

۱- این حدیث شریف را در «عَوَارِفُ الْمَعَارِفِ» سُهْرُورْدِي (ص ۸۴) به این الفاظ بیان می‌کند که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند می‌فرماید:

إِذَا كَانَ الْعَالِبُ عَلَى عَبْدِي الْإِشْتِغَالُ بِي جَعَلْتُ هِمَّتَهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي؛ فَإِذَا جَعَلْتُ هِمَّتَهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي عَشِقْتَنِي وَ عَشِقْتُهُ وَ رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ، لَا يَسْهَوُ إِذَا سَهَا النَّاسُ. أُولَئِكَ كَلَامُهُمُ الْاَنْبِيَاءُ، أُولَئِكَ الْاَبْطَالُ حَقًّا، أُولَئِكَ الَّذِيْنَ إِذَا أَرَدَتْ بِأَهْلِ الْأَرْضِ عَقُوبَةً أَوْ عَذَابًا ذَكَرْتُهُمْ فَيُهْمُ فَيُصْرَفْتُهُ عَنْهُمْ - انتهى

۲- «عَدَّةُ الدَّاعِي» ص ۱۸۴



بِذِكْرِي، تَوَكَّلْتُ سِيَاسَتَهُ وَ كُنْتُ جَلِيسَهُ وَ مُحَادِثَهُ وَ اَنِيسَهُ.<sup>۱</sup>

«چون من بر دل و اندیشه بنده خودم مطلع گردم و بینم که آنچه بر او غلبه دارد تمسک به ذکر و یاد من است، من خود بنفسمه و بشخصه زمام تدبیر امور او را بدست می‌گیرم و متولی انجام مهام او می‌شوم؛ و من خودم همنشین و همزبان، و هم صحبت و انیس او خواهم بود.»

و نیز در «عدة الداعي» از حسن بن أبي الحسن ديلمی در کتابش از وهب بن منبه حدیثی را که خطاب خداوند عزوجل به حضرت داود است بیان می‌کند؛ و از جمله فقراتش این است:

يَا دَاوُدُ! ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ، وَ جَنَّتِي لِلْمُطِيعِينَ، وَ حَبِّي لِلْمُشْتَاقِينَ؛ وَ اَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ.<sup>۲</sup>

«ای داود! یاد من برای کسانی است که مرا یاد می‌کنند؛ و بهشت من برای کسانی است که مرا اطاعت می‌کنند، و محبت من نسبت به کسانی است که به زیارت و لقای من اشتیاق دارند؛ و اما من خودم در بست اختصاص به محبان خودم دارم.»

با بیان این مطالب که شرح مختصری از حالات مخلصین بود دانسته شد که خداوند در تمام امور مخلصین کفیل و وکیل و ولی آنهاست، و آنها از همه درجات و مقامات و لذائذ شهویه و غضبیه و حب جاه و مال و ریاست گذشته و صرفاً و محضاً برای معبود ازل و ابد عمل می‌کنند؛ و در این صورت زنده هستند به زندگی خداوند

۱- همان مصدر، ص ۱۸۳ و ۱۸۴ و ص ۱۸۶

عزَّوَجَلَّ و باقی هستند به بقاء آن ذات متعال .

نفخ صور در آنها اثر نمی‌گذارد ؛ نه نفخ اول که نفخ اِماتِه و میرانیدن است و در اینجا اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰه آمده و استثنای آنان صریحاً بیان شده است ، و نه نفخ دوّم که نفخ اِحیاء است ؛ زیرا برای آنها مرگی نبوده است تا بدین نفخ زنده شوند ؛ بلکه آنها پیوسته زنده و با حیات جاودانی حقّ تبارک و تعالی حیّ و باقی می‌باشند .

در آن وقتی که آسمانها درهم پیچیده می‌شود ، و عالم از شکل و ترکیب به همان صورت خلقت و لَئِيَّهٔ خود برمی‌گردد :

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِّلْكِتٰبِ كَمَا بَدَأْنَا اَوَّلَ خَلْقٍ  
 تُعِيْدُهُ<sup>۱</sup> «روزی که آسمانها را درهم می‌پیچیم مانند درهم پیچیدن  
 نامه‌های احکام و دعاوی ؛ و همچنانکه آفرینش را ابتدا کردیم به  
 همان نحو اعاده می‌دهیم .»

و السَّمَاوٰتُ مَطْوِيٰتٌۢ بِيَمِيْنِهٖ<sup>۲</sup> . «و آسمانها پیچیده شدگانند به  
 دست قدرت پرودگار .»

چیزی که باقی است وجه خداست ، و مَخْلِصِيْنَ از بندگان خدا وجه  
 خدا هستند ؛ و لذا بوار و هلاک ندارند .

وجه خدا همه جاست ؛ تمام عالم آفرینش از نقطه نظر ارتباط با  
 خدا ، وجه خداست ؛ وجه خدا تمام عالم مُلک و ملکوت را  
 فرا گرفته ، و هیچ ذره‌ای را نمی‌یابیم مگر آنکه وجود مقدّس خدا با او

۱- قسمتی از آیه ۱۰۴ ، از سوره ۲۱ : الانبیاء

۲- قسمتی از آیه ۶۷ ، از سوره ۳۹ : الزّمر

بوده و معیت دارد .

وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ .<sup>۱</sup>

«مشرق و مغرب ملک طلق خداست ؛ پس به هر طرف روی

خود را بگردانید و نظر کنید پس آنجا وجه خداست .»

اولیای خدا گرچه بدنشان دارای همین کمیت و کیفیت مشهود است ، لیکن واقعیت و حقیقت آنها که وجه خداست همه جا را گرفته و در ملک و ملکوت سیطره دارد ؛ با همه کس و در همه جا بوده و چیزی از آنها پنهان نیست ؛ چون از جزئیّت گذشته و به کلیت پیوسته اند . و از زمان و مکان ، مدّ شعاع فکری و بینش حقیقی آنان عبور نموده و در افقی وسیع تر و با دیدی عمیق تر به جهان می نگرند .

معجزات انبیاء و کرامات اولیاء و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین همه از این قبیل است که در اثر اتّساع نطق و جودی خود ، قادر بر اعمال و افعالی هستند که از افق مردم محدود و مقید در سجن عالم طبیعت خارج ، و از اندیشه متفکران عالم بیرون است . آنها از عالم بالا به صورتهای عالم طبیعت می نگرند ، و در مصدر قضا و قدر و احکام کلیّه الهیه قرار گرفته و جانشان از آبشخوار معدن مشیّت سیراب ، و از دریای بیکران معارف و حقائق الهیه اشباع می شوند . و با این کیفیت ، کجا عقول عادیّه که از قبض و تصرف عالم طبع و ماده خارج نشده است می تواند از اسرار آنان مطلع شود ؟

می دانیم که علم خدا و قدرت خدا و حیات خدا و سائر اسماء و

---

۱- قسمتی از آیه ۱۱۵ ، از سوره ۲ : البقرة

صفاتی که از اینها متفرّع می‌شوند کلی و واسع است، محدود و مقید نیست.

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا<sup>۱</sup>.

«تمام چهره‌ها و سیماها در برابر عظمت خداوند زنده و قیوم همه موجودات، ذلیل و خوارند؛ و کسی که ستم روا داشته و ظلم نموده باشد دست خالی و زیانکار است.»

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ<sup>۲</sup>.

«به چیزی از علم خدا سیطره و احاطه پیدا نمی‌کنند مگر به مقداری که خدا بخواهد؛ و کاخ فرمانروائی او تمام آسمانها و زمین را فرا گرفته است.»

اولیاء خدا و مخلصین از هوای نفس، که در صفات و اسماء، متحقق به صفات و اسماء خدا شده‌اند و چون آئینه صافی بدون کدورت و غش، جمال و جلال خدا را حکایت می‌کنند؛ از علومی که خدا بخواهد دانا هستند، و به هر کاری که خدا بخواهد توانا هستند.

عالم طبع و ماده و زمان و مکان، حاجب و مانع آنها نیست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ضمن خطبه مختصری که پس از ضربت خوردن بیان فرمود گفت:

۱- آیه ۱۱۱، از سوره ۲۰: طه

۲- قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقره

وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوِرًا لِّكُمْ بِدَنِي أَيَّامًا ۱.

«من فقط همسایه‌ای بودم که بدن من چند روزی با شما همسایه شد و مجاورت اختیار کرد.»

یعنی چه؟ یعنی آنچه شما از من احساس کردید همین بدن بود، ولی حقیقت من و نفس من از طور ادراک شما خارج، و ابداً در عالم شما نبود، و شما را بدان دسترس نبود.

بنابراین آنچه در بعضی از خطب و روایات به امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کرامات و اخبار به مغيبات و شفای امراض و احیاء موتی و تصرف در مواد کائنات نسبت داده شده است، نباید مورد تعجب یا انکار واقع شود.

این امور مسائلی هستند که هم مسائل فلسفی، و هم عرفانی، و هم روایات و سنن شرعی بر آنها تطابق دارند و امکان و تحقق آنها اثبات می‌کنند.

انسان منصف همیشه در اموری که در آن تخصص و خبرویت ندارد باید علم آنرا به اهلش واگذار کند، و از تسریع و عجله در نتیجه‌گیری و حکم به نفی یا اثبات خودداری نماید.

پشه کی داند که این باغ از کی است

کو بهاران زاد و مرگش در دی است

اهتمام اولیای خدا از پیامبران و امامان به تکالیف شرعی موضوعیت دارد، زیرا این امور برای تقرّب به خدا و حصول ملکه

۱- «نهج البلاغه» خطبة ۱۴۷؛ و از طبع عبده مصر: ج ۱، ص ۲۶۹

تقوی و صفای باطن و اتّصاف به اسماء و صفات الهیّه است .  
و این همه اصرار آن بزرگواران ، برای تزکیه و تهذیب نفس و  
تخلّق به اخلاق حمیده و پیدایش عبودیت تامّه است نه آنکه صرفاً  
عملی بدون محتوای معنوی و اخلاص بجای آورده شود و انسان نیز  
بدان دلخوش باشد . پس عمل با اخلاص لازم است .

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ  
بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا<sup>۱</sup> .

«کسی که امید زیارت و ملاقات پروردگار خود را دارد باید عمل  
صالح انجام دهد ، و در عبادت پروردگارش شریک و انبازی قرار  
ندهد .»

امیرالمؤمنین علیه‌السلام علاوه بر آنکه پیوسته در خطبه‌ها و  
مواعظ ، در سرّ و علن ، دعوت به اخلاص در عمل می‌نمود ؛ پس از  
ضربت خوردن خود ، چندین وصیت فرمود که همه دلالت بر نهایت  
اهتمام به عمل صالح دارد .

یک وصیت معروف و مشهور دارند که مرحوم کلینی و ابن شعبه  
خرّانی و مجلسی و غیرهم ، و طبری نیز در تاریخ خود ذکر کرده ،<sup>۲</sup> و  
انصافاً جامع جمیع دستورات و مواعظ است که حضرت یک یک از

۱- قسمتی از آیه ۱۱۰ ، از سوره ۱۸ : الکهف

۲- «فروع کافی» ج ۷ ، ص ۵۱ ، در باب وصایا ؛ و «تحف العقول» ص  
۱۹۷ ؛ و «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۶۱ ؛ و «تاریخ طبری» با تحقیق  
محمد أبو الفضل إبراهيم ، طبع دار المعارف - مصر ج ۵ ، ص ۱۴۷ و ۱۴۸

تکالیف شرعیّه را توصیه می‌کند، و با «اللّٰهَ اللّٰهَ» آنرا تأکید و ترغیب می‌نماید که خدا را در این امر مدّ نظر داشته باشید.

مثل آنکه می‌فرماید: **اللّٰهَ اللّٰهَ فِي ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكُمْ؛ فَلَا يُظْلَمَنَّ بِحَضْرَتِكُمْ وَبَيْنَ ظَهْرَائِكُمْ وَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَى الدَّفْعِ عَنْهُمْ.**

«خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ فوئیه پیغمبرتان؛ مبادا در حضور شما و در دسترس شما مورد ستم و ظلم قرار گیرند و شما بتوانید از آنها دفاع کنید.»

و در آخر این وصیّت مفصّله وارد است:

**حَفِظْكُمْ اللّٰهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ، وَحَفِظَ فِيكُمْ نَبِيِّكُمْ. أَسْتَوْدِعُكُمْ اللّٰهَ، وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ وَرَحْمَةَ اللّٰهِ.**

«خداوند شما اهل بیت را حفظ کند، و پیغمبرتان را در شما حفظ فرماید. خدا را برای شما می‌گذارم، و سلام و رحمت خدا را برای شما می‌خوانم و درود می‌فرستم.»

وصیّت دیگری نیز برای حضرت امام حسن علیه‌السلام انشاء نمودند که آن نیز جامع محاسن حکم و آداب است، و عمل به آن کافی است که انسان را از جمیع خطرات دنیوی و مهالک آخروی مصون دارد.

این وصیّت را شیخ مفید در «مجالس» و شیخ طوسی در «أمالی» آورده و مجلسی در «بحار الأنوار» از آن دو بزرگوار روایت کرده است، و در فقرات و جملات این کتب اختلافی نیست.

این روایت را شیخ مفید **محمد بن محمد بن نعمان** در سنّه

چهارصد و نه هجریه قمریه در ماه مبارک رمضان با سند متصل خود از ابی بکر بن عیّاش از فجیع عقیلی آورده است که او می‌گوید :

حضرت امام حسن علیه‌السلام برای من بیان فرمود که : چون وفات پدرم نزدیک شد ، به ما رو کرد و بدین‌گونه وصیت نمود : هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخُو مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ، وَابْنُ عَمِّهِ وَصَاحِبُهُ .

اول وصیت من آنست که شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز ذات مقدّس خدا نیست ، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا و برگزیده اوست ؛ خداوند او را به علم خود انتخاب کرد و برای مقام رسالت برای بندگان خود پسندید .

و شهادت می‌دهم که خداوند مردگان را از میان قبرها برخواهد انگیخت ، و از کردار و رفتارشان پرسش خواهد نمود . و خداوند عالم السِّرِّ و الْحَقِیَّاتِ است و بدانچه در سینه‌های مردم پنهان است داناست .

ای فرزند من حسن ! تو را وصیت می‌کنم بدانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا بدان وصیت فرمود ؛ تو کافی هستی برای وصیت من !

چون از دنیا رخت بربستم امت با تو به مخالفت برخیزند ! ملازم خانه خود باش . و بر خطیئه خود گریه کن . و دنیا را مقصد و مقصود بزرگ خود مشمار !

و وصیت می‌کنم تو را ای نور دیده‌ام که نماز را در اول وقت



پای دار . و زکوة را در وقت خود به اهلش برسان . و در کارهای شبهه ناک توقّف کن و سکوت اختیار کن . و در هر دو حال رضا و غضب به میانه روی و عدل رفتار کن . و با همسایگان مهربان باش . میهمان را محترم و گرامی بدار . و بر کسانی که دچار رنج و بلا هستند و مشکلاتی بدانها روی آورده ترخّم کن . و صلّه رحم بجای آور . بر مسکینان و تهیدستان رحمت آور و آنها را دوست بدار و با آنها همنشینی کن .

پیوسته با خلق خدا به تواضع و فروتنی رفتار کن که آن افضل عبادات است . آرزوهای خود را کوتاه کن ؛ و مرگ را به یاد داشته باش ، و در امور دنیوی بی رغبت باش ، زیرا که تو گروگان مرگی ، و در این جهان هدف آماج بلا و گرفتار مصائب ، و افکنده رنج و ناملایمات .

**ترا وصیت می کنم** که در پنهان و آشکار پیوسته از خداوند قهار در ترس و خشیت باشی ، و از ساحت جلال و عظمتش غافل نشوی . ترا نهی می کنم از آنکه بدون تفکّر و اندیشه سخن گوئی ، و در گفتار و کردارت سرعت کنی .

چون کاری از امور آخرت پیش آید بلا درنگ بجای بیاور ؛ و چون کاری از امور دنیا پیش آید در آن تأمل و درنگ کن تا اینکه صلاح آن بر تو آشکار شود .

از رفتن به جاهائی که محلّ تهمت است بپرهیز ، و از مجلسی که گمان بد به افراد آن برده می شود دوری کن ! زیرا که همنشین بد برای رفیقش ضرر دارد ، و اخلاق او را تغییر می دهد .

**ای پسر من!** کردارت برای خدا باشد. از فحش و هرزه‌گوئی فراری باش. مردم را به کارهای نیک و ستوده دعوت کن؛ و از کارهای ناپسند و زشت باز دار!

با برادران دینی خود برای رضای خدا برادر باش. مردم نیکوکار و صالح‌العمل را به جهت صلاح و خوبی آنها دوست بدار؛ و با فاسقان که مرام و عقیده دینی تو را ندارند مدارا کن که ضرر به دین تو نرسانند، اما در دلت آنها را دشمن بدار، و در عمل از آنان جدا باش تا مثل آنان نباشی.

در راهها و معابر منشین. با جاهلان و سفیهان مجادله و گفتگو مکن!

**ای پسر من!** در امور زندگی و معیشت خود میانه روی کن؛ و در امر عبادت نیز میانه و اقتصاد را رعایت بنما؛ و در عبادات خود به عبادتی بپرداز که بتوانی در انجام آن مداومت نمائی و قدرت آنرا داشته باشی. خاموشی را پیشه ساز تا از مفاسد و عواقب سخن ناسنجیده زبان در سلامت بمانی. برای روز بازپسین خود، اعمال صالحه را از پیش بفرست تا بهر مند گردی؛ و در مقام تعلّم و یاد گرفتنِ امور خیریه و خوبی‌ها باش تا دانا باشی.

در همه احوال یاد خدا باش. بر کوچکان از اهل خود رحمت آور؛ و بزرگان آنها را تعظیم و توقیر کن.

هیچ غذائی را مخور مگر آنکه قبل از خوردن قدری از آن را

تصدّق کنی !

بر تو باد به روزه داشتن ، که روزه زکوة و صحّت بدن و سپر از آتش جهنّم است !

با نفس خود مجاهده کن . و از همنشینت پرهیز ؛ و از دشمنت اجتناب کن . و بر تو باد به مجالس ذکر خدا ، و از رفتن به آنها دریغ مکن ! و تا می توانی دعا بسیار کن !

و ای پسر من ! من در پند و اندرز با تو کوتاهی نکردم ؛ و اینک هنگام جدائی و فراق است .

و نیز درباره برادرت محمد به تو وصیّت می کنم ، چون برادر پدری تست و می دانی که من او را دوست دارم ؛ و امّا برادرت حسین پس او برادر مادری تست و برادر اعیانی تست .

و زیاده بر این سفارش نمی کنم . خداوند خلیفه و جانشین من برای شما باشد . و از او مسألت دارم اینکه امور شما را اصلاح فرماید ، و شرّ طاغیان و ستمکاران را از سر شما بگرداند .

و بر شما باد به صبر ، صبر ! تا زمانی که خداوند امرش را نازل فرماید : **وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** <sup>۱</sup>.

ابن ابی الحدید در «رائیه» که از «علویّات سبع» اوست چنین گفته است :

۱- «مجالس» مفید ، مجلس ۲۶ ، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ ؛ «امالی» طوسی ، مجلس اوّل طبع سنگی ، ص ۴ و ۵ ؛ و طبع نجف ص ۶ و ۷ ؛ و «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۹ ، ص ۶۴۹

وَوَارَثُ عِلْمِ الْمُصْطَفَى وَشَقِيْقُهُ  
 أَحَا وَ نَظِيْرًا فِي الْعَلَى وَ الْأَوَاصِرِ<sup>۱</sup> (۱)  
 هُوَ الْآيَةُ الْعُظْمَى وَ مُسْتَنْبِطُ الْهُدَى  
 وَ حَيْرَةُ أَرْبَابِ التُّهَى وَ الْبَصَائِرِ<sup>(۲)</sup>  
 تَعَالَيْتَ عَن مَدْحٍ فَأَبْلَغُ خَاطِبٍ  
 بِمَدْحِكَ بَيْنَ النَّاسِ أَقْصَرُ قَاصِرٍ<sup>(۳)</sup><sup>۲</sup>

۱- علی وارث علوم محمد مصطفی است . و هم‌تراز و هم‌میزان اوست . و در معالی کمالات و روابط جمال و جلال ، برادر و نظیر اوست .

۲- او آیت عظمای الهی و مقام نبع و جوشش هدایت ، و موجب تحیّر و سرگردانی صاحبان عقل و اندیشه‌هاست .

۳- از مدح مدح‌کنندگان برتری ؛ و بلیغ‌ترین خطیبی که بخواهد به مدح تو در میان مردم زبان بگشاید ، قاصرین آنها خواهد بود .

۱- ءأَصْرَةَ : روابطی که در اثر قرابت یا کار خوبی بین انسان و دیگری پیدا می‌شود ؛ جمع : أَوَاصِرِ .

۲- «دیوان معلقات سبع» که ضمن آن قصائد ابن ابی الحدید نیز طبع شده است . و این قصیده نامش «رأیة» و اولش اینست :

لِمَنْ ظَعْنٌ بَيْنَ الْغَمِيمِ وَ حَاجِرٍ      بَزَعْنُ شُمُوسًا فِي ظَلَامِ الدِّيَاجِرِ

مجلس بیست و پنجم

انبیاء و ائمه متحقق به اسماء الله الحُسنى هستند



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .

(بیست و ششمین و بیست و هفتمین آیه ، از سوره الرحمن :

پنجاه و پنجمین سوره از قرآن کریم )

بحث به اینجا منتهی شد که تمام موجودات آسمانها و زمین  
 بواسطه نفخ صور می میرند ، مگر بندگان مقرب پروردگار که آنها از  
 پاکیزگان و مطهرین شمرده شده اند ، و به لسان قرآن بندگان مخلصین  
 خدا که برای آنان مرگ نیست .

در قرآن کریم بندگان به سه دسته تقسیم شده اند : أصحاب

یمین و أصحاب شمال و مقرّبین .

---

۱- مطالب گفته شده در روز بیست و پنجم ماه مبارک رمضان .

اصحاب شِمال ، افراد منحرف و متعدّی چون کفّار و مشرکین و منافقین هستند . و اصحاب یمین ، مردمان مؤمن که دارای عمل صالح هستند می‌باشند . و مقرّبین که آنانرا سابقین نیز خوانند ، کسانی هستند که از مقامات و درجات اصحاب یمین عبور کرده ، و در ذات و سرّ خود پاک و تطهیر شده‌اند ؛ و با زبان دل و با گوش دل و با چشم دل ، می‌شنوند و می‌گویند و می‌بینند ؛ و تمام شوون وجودی خود را به خدا سپرده‌اند و خدا در وجود آنها به جای اراده و اختیار آنان اراده و اختیار دارد ، یعنی نفس اراده و اختیار آنان عیناً همان اراده و اختیار خداست .

مقرّبین درگاه حضرت ذوالجلال همین افرادی هستند که بندگان مُخْلِص شمرده شده و در آیه مبارکه نَفخ صور استثناء شده‌اند ؛ و این استثناء در ظاهر ترکیب عبارت ، استثناء است ولی در حقیقت استثنائی نیست .

همه می‌میرند ، یعنی هر صاحب نفسی می‌میرد ؛ ولی آنها دارای نفس نیستند .

هر کس نفسش به خود او متعلّق باشد می‌میرد ؛ آنها افرادی هستند که به شهود و عیان دریافته‌اند که نفوس آنان متعلّق به خود آنها نیست ، بلکه متعلّق به خداست . و تجلیات اسماء و صفات پروردگار که از صُقع نفوس آنها پدیدار می‌گردد ، همه جانبه و همگانی است ؛ و از وجود و حضور عالم طبع و عالم صورت و عالم نفس بیرون آمده و دیگر آنها زمینی و آسمانی نیستند ، بلکه فوق آسمان و زمین هستند ؛



یعنی در حیطة قدرت پروردگار بدون حجاب طبع و صورت و نفس زندگی می‌کنند ؛ و مندرک در اسماء و صفات و ذات حضرت باری تعالی شانه هستند .

برای آنها مرگی نیست ؛ آنها وجه خدا هستند ؛ **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** ، وجه خدا نمی‌میرد .

تمام اسماء و صفات ذات مقدس الهیه ، در مرحله تعین است و در مقام اسم واحدیت ؛ و اما اسم احدیت او از هر تعین گرچه تعین اسماء و صفات باشد مُبرّی ، و در آنجا هیچ اسم و رسمی راه ندارد .  
عنقا شکار کس نشود دام باز چین

کانجا همیشه باد به دست است دام را

بنابراین صفت جلال و إکرام که در این آیه مبارکه به «وجه خدا» نسبت داده شده است : **وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ** ، باید دانست که جمیع صفات جمالیه و جلالیه از علم لایتناهی ، حیات لایتناهی ، و قدرت لایتناهی ، ظهور و تجلیاتش در همین اَسْمَاءِ حُسْنی است .

«و از «کافی» روایت است که با إسناد خود به معاویه بن عمار از حضرت صادق علیه‌السّلام حدیث می‌کند که در قول خدای عزوجل :

**وَاللّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا ، قَالَ : نُحْنُ وَاللّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا .**

«و از برای خداست اسماء حُسْنی پس خدا را به آن اسماء

بخوانید ، حضرت فرمود : سوگند بخدا که ما اسماء حُسنی هستیم ، آنچنان اسمائی که خداوند از بندگانش هیچ عملی را قبول نمی‌کند مگر به معرفت ما.»<sup>۱</sup>

«و نیز از «بصائر الدرجات» روایت است که با إسناد خود از

حضرت باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود :

إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا ، وَإِثْمًا عِنْدَ  
 آصِفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ ، فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسَفَ بِالْأَرْضِ فِيمَا بَيْنَهُ وَ  
 بَيْنَ سَرِيرِ بَلْقَيْسَ ، ثُمَّ تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ، ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا  
 كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ .

وَ عِنْدَنَا نَحْنُ مِنَ الْإِسْمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا ، وَحَرْفٌ  
 عِنْدَ اللَّهِ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ  
 الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

«اسم اعظم خداوند از هفتاد و سه حرف بوجود آمده است ، و

از این حروف در نزد آصف بن برخیا فقط یک حرف بود ، که با آن حرف تکلم کرد و بدین جهت زمین فیما بین او و بین تخت بلقیس فرو رفت . و پس از آن تخت را بدست خود گرفت و در نزد سلیمان گذاشت و سپس زمین به حال اولیه خود برگشت ، و تمام این کارها از یک چشم بر هم نهادن کمتر بود .

و در نزد ما از آن اسم هفتاد و دو حرف است ، و یک حرف از آن حروف اختصاص به خدا دارد که به علم غیب خود مختص گردانیده

۱- تفسیر «المیزان» ج ۸ ، ص ۳۸۴

است ؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.»<sup>۱</sup>

معنای این روایات و دستۀ عظیمی از روایات دیگر که غالباً در «اصول کافی» باب الحجّة آورده شده است اینست که حقیقت اسم قادر ، اسم عالم ، اسم قیوم ، اسم رحیم ، اسم رؤوف و سائر اسماء پروردگار را اگر بخواهیم بدانیم ، باید آنها را در اینها پیدا کنیم . چون وجودشان مندرک در ذات شده و آن اسماء در اینان تجلّی نموده ، و بنابراین در عالم وجود هر جا تماشا کنیم اینها هستند ، زیرا وجه خدا هستند ؛ فَأَيُّمَا ثَوَّلُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ. «به هر جا روی خود را بگردانید آنجا وجه خداست .»

وعلّت این حقیقت آنست که در هیچیک از عوالم ملک و ملکوت ، هیچ موجودی لباس وجود در تن نمی‌کند مگر آنکه از جنبۀ وجهه اللّهی باید به او افاضه شود . و ربط هر موجود با پروردگار خود بوسیله همان جنبۀ وجهه اللّهی است ، و اگر آن وجه نباشد همه موجودات معدومند .

و بر همین اساس روایاتی داریم که دلالت دارد بر آنکه :  
لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا. «اگر امام و حجّت نباشد ،  
زمین مردم روی خود را در کام خود فرو می‌برد .»

در این باره مرحوم کلینی در «کافی» روایاتی با إسناد متصل خود از ائمه طاهریں صلوات الله علیهم أجمعین روایت می‌کند .<sup>۲</sup>

۱- همان مصدر ، ص ۳۸۲

۲- «اصول کافی» ج ۱ ، ص ۱۷۸ و ۱۷۹

و مفاد این روایات اینست که در صورت نبودن امام، عالم، عالم نیستی و عدم است.

اگر امام نباشد، نه تنها انسان بلکه حیوان و جن و ملائکه و مین و مان عدمند؛ نه اینکه خاکسترند، چون خاکستر هم موجودی است و قوامش به وجه الله است، بلکه عدم محضند.

علت اینکه خداوند وجه الله را هلاک نفرموده و در آیه نفخ صور به صورت استثناء بیان نموده است، نه یک عنوان تشریفاتی و اعتباری است، بلکه بر اساس یک حقیقت عالی است.

کلمات قرآن مجید، متین و استوار و قاطع است، نه مزاح و شوخی؛ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ \* وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ<sup>۱</sup>.

و إن شاء الله در بحث أعراف خواهیم گفت که بعد از آنکه خداوند مفصلاً حالت بهشتی‌ها را بیان می‌کند و گفتگوی آنها را با جهنمی‌ها و عذابهای آنان، و گفتگوی جهنمی‌ها را با بهشتی‌ها بیان می‌فرماید، سپس می‌گوید یک حجابی بین این دو دسته می‌باشد که بر روی آن مردانی قرار دارند:

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ<sup>۲</sup>.

«بین بهشتی‌ها و جهنمی‌ها دیواری (و کوهی چنانچه در روایات وارد است) کشیده می‌شود، و آن حجاب همان أعراف است که در

۱- آیه ۱۳ و ۱۴، - سوره ۸۶: الطارق

۲- قسمتی - آیه ۴۶، - سوره ۷: الأعراف

روی آن مردانی قرار گرفته‌اند که تمام اهل بهشت و اهل جهنم را از سیمایشان می‌شناسند.»

چشمه‌های آب بهشت که از چشمهٔ آب خالص و شیر و عسل مصفی و شراب لذیذ است از زیر آن کوه جاری است. و این چهار نهر از چهار چشمه، و آنها از چشمهٔ تسنیم جدا می‌شود؛ و چشمهٔ تسنیم از زیر قدم‌های امیرالمؤمنین و معصومین دیگر که بر فراز آن کوه استقرار دارند جاری می‌گردد.

وزان این افرادی که در اعراف تمکین دارند، وزان حکم بین بهشتی‌ها و جهنمی‌ها است. یعنی حاکم بر بهشت و دوزخند، و مسیطر و مسلط بر هر دو عالمند.

در روایات داریم که آن کسانی که بر اعراف قرار دارند چهارده نفرند: حضرت محمد بن عبدالله و فاطمه زهراء و امیرالمؤمنین و یازده فرزندش تا حضرت بقیة الله الأعظم محمد بن الحسن علیهم صلوات الله؛ و مقامات آنان ما فوق بهشت است.

و عجیب اینجاست که در این آیه مبارکه اعراف، به حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها به عنوان رجُل تعبیر شده است؛  
کما اینکه در آیه مبارکه نور:

رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ<sup>۱</sup>.

«مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد خدا باز

نمی‌دارد.»

۱- صدر آیه ۳۷، از سوره ۲۴: النور

نیز از آن حضرت به عنوان رَجُل تعبير شده است .  
و إن شاء الله تعالى در بحث أعراف روشن خواهد شد که آنجا  
عالمی است که مرد و زن معنی ندارد . در آن عالم که عالم فعلیتِ  
محضه است نه انفعال ، ذکوریت و انائیت نیست ؛ کما اینکه در عوالم  
ربوبی و جبروت ، هیچیک از دو عنوان ذکوریت و انائیت نیست .  
این عناوین متعلق به عالم طبع و برزخ و نفس است که دنیا و  
مثال و قیامت باشد .

از جمله کسانی که به مقام وجهه الهی رسیده و متحقق به  
حقیقت ملکوت آسمانها و زمین شده است ، حضرت ابراهیم  
خلیل الرحمن علیه الصلوة والسلام است .

آن پیامبر بزرگ که بنیادگذار توحید اسلام و آورنده دین حنیف  
است ، در میان جمیع پیغمبران غیر از پیغمبر اسلام ، دارای تشخص  
و مزایائی است که مقام و مرتبه اش را از سایر پیامبران بالاتر برده است .  
و كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونُ  
مِنَ الْمُوقِنِينَ<sup>۱</sup>

«و اینچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را می نمایانیم ،  
و برای اینکه از صاحبان یقین باشد .»

خداوند تبارک و تعالی به دست حضرت ابراهیم علیه السلام  
مرده زنده کرد ، بواسطه همان جنبه وجهه الهی که در او بود و تحقق  
آن حضرت به اسم مُحیی خداوند عز و جلّ .

۱- آیه ۷۵ ، از سوره ۶ : الأنعام

در هر کس هر اسم از اسماء خداوند ظهور و تجلی کند ، به اذن خدا و امر خدا ، مفاد و مصداق آن اسم را میتواند در خارج تحقق بخشد .

آیات شریفه قرآن صراحت دارد بر آنکه حضرت عیسی بن مریم می گفت : من به اذن خدا مردگان را زنده می کنم ، و به اذن خدا کور مادرزاد را بینا می کنم ، و کسی که به مرض پیسی دچار است شفا می بخشم .

وَأُبرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ<sup>۱</sup>

حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که کیفیت زنده کردن مردگان را به دست خدا بداند . خداوند این عمل را به افاضه اسم الْمُحْيِي (زنده کننده) به دست خود او انجام داد . به خلاف حضرت ارمیا که او از خدا برای سکون خاطر خود ، زنده شدن مردگان را خواست ؛ و خداوند ، خود زنده فرمود و او تماشا می کرد .

بین این دو درخواست و این دو مقام فرق بزرگی است .

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ ، قَالَ كَمْ لَبِثَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثَ مِائَةَ عَامٍ<sup>۲</sup> .

برای آنکه علو مقام و مرتبه حضرت ابراهیم علیه السلام روشن

۱- قسمتی از آیه ۴۹ ، از سوره ۳ : آل عمران

۲- قسمتی از آیه ۲۵۹ ، از سوره ۲ : البقرة

شود ، قبلاً خداوند در قرآن داستان حضرت إرمیا علی نبینا وآله و علیه السّلام را بیان می‌کند و به دنبال آن قضیه حضرت إبراهیم را بیان می‌نماید .

حضرت إرمیا از پیغمبران است و با وجودی که همه پیغمبران بر توحید دعوت می‌کنند و همه دارای درجه عصمتند ، ولی در مقامات و مراتب متفاوتند .

بعد از آنکه بُخْتُ نَصْر<sup>۱</sup> بیت المقدس را خراب کرد و هفتاد هزار نفر را در آنجا کشت و تمام آن نواحی را به تصرف درآورد و قریه‌ها و قصبه‌ها را با خاک یکسان نمود ، و بعد از آنکه سقف‌های قریه پائین آمده و مردگان به صورت استخوانهای از هم متلاشی شده درآمده بودند ؛ إرمیا از کنار قریه حرکت می‌کرد . ( و در بعضی از روایات که این قضیه را به عزیز نسبت می‌دهد صحیح نیست ، این روایات سندی ندارد و از روایات آحاد است ، و این قضیه مسلماً متعلق به إرمیا است . )

إرمیا که حرکت می‌کرد ، عبورش در میان بیابان به قریه‌ای افتاد . دید که سقف‌های این قریه فرود آمده و خراب شده ، و اهل قریه همه مرده‌اند ، و استخوانهایشان از هم متفرّق و جدا جدا شده ، و بدنهای آنان در این قریه افتاده است .

قَالَ أَلَيْ يَخِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا ؟ از روی تعجب و بزرگ

۱- وجه ضبط بُخْتُ نَصْر را و وجه تسمیه او را بدین نام ، قبلاً در همین

کتاب ، ضمن مجلس ۲۱ ، آورده‌ایم .



شمردن مطلب گفت : چگونه خداوند این افراد کثیر را که بدین صورت درآمده‌اند بعد از مردنشان زنده می‌کند و حیات جدید می‌بخشد؟

یرمیا انکار زنده شدن نمی‌کند ؛ چون پیغمبر است ؛ ولی مطلب مهمّ است که واقعاً انسان را در حیرت می‌اندازد .  
این قضیّه زنده شدن برای یرمیا از دو نقطه نظر جای تحیّر داشت :

یکی از نقطه نظر اینکه استخوانها از هم جدا شده و در شرف پوسیدن است ؛ این ذرات مختلفه را خداوند چطور گرد می‌آورد و در آنها روح و زندگی می‌دمد؟

دیگری از نقطه نظر طول مدّت ؛ چون تا زمانی که قیامت برپا گردد و خدا بخواهد این مردگان را زنده کند ، هر یک از ذرات آنها در گوشه‌ای از دنیا افتاده ، و باد آنها را پراکنده می‌کند .

این دو نقطه نظر موجب تعجب و استعلام یرمیا شد ، و این گفتگویی بود که با خود داشت ، و خطوری بود که بر قلبش نشست .

فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ . خداوند او را صد سال میرانید ؛ همان

جائی که این تعجب را نمود ، خدا به او گفت : مُتْ ، بمیر !

صد سال مُرد . الاغش هم که با او بود مُرد . جسد خود او و جسد الاغش به روی زمین افتاده است ، و مقداری انجیر یا انگور و مقداری عصیر : آب انگور چون مسافر بود از شهر با خود آورده بود ، توشه راهش همان انجیر یا انگور و عصیر بود .

تُمْ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ .

خداوند جلّ و عزّ پس از صد سال او را زنده کرد و به او خطاب فرمود : چقدر در اینجا درنگ کردی ؟

إرمیا نگاهی به اینطرف و آنطرف کرد و گفت : یک روز یا مقداری از یک روز !

چون وقتی خداوند او را میرانید صبح بود ، و حالا که پس از صد سال زنده اش نموده بعد از ظهر است ؛ إرمیا پنداشت خسته بوده و یک شب در اینجا خوابیده است و بنابراین توقّفش یک روز بوده است. و سپس گفت : شاید شب نخوابیده باشم و از صبح تا عصر در اینجا به خواب رفته باشم ، و در اینصورت توقّفش مقداری از روز بوده است .

خداوند به او خطاب کرد : بلکه درنگ تو در اینجا صد سال است ، صد سال .

فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهٗ .<sup>۱</sup>

نگاهی به خوراکی و آشامیدنی که با خود آورده بودی بینداز و ببین ابدأ تغییر نکرده است !

با آنکه زودترین چیزی که خراب می شود و متعفن می گردد همان انگور یا انجیر و آب انگور است که بسیار لطیف بوده و تحمل گرما و تغییرات جوئی را ندارد .

۱- قسمتی از آیه ۲۵۹ ، از سوره ۲ : البقرة

وَ أَنْظِرْهُ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِتَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ.<sup>۱</sup>

حالا نگاهی به الاغت بکن ، و بدانکه ما تو را یک آیت الهیه برای مردم قرار داده ایم ؛ یک آیه و علامت برای قدرت و عظمت و جلال خود .

وَ أَنْظِرْهُ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لِحْمًا.<sup>۲</sup>

و نگاهی به استخوانها بنما ، و بین چگونه ما آنها را از زمین بلند کرده و به هم متصل نموده و سپس گوشت به روی آنها می پوشانیم .

نگاه کن به الاغ ! نگاه کرد و دید خداوند در یک لحظه تمام این ذرات را به هم پیوسته و ذرات استخوانها از اینطرف و آنطرف جمع شدند ، و روی آن گوشت و پوست آمد ؛ الاغ برخاست و ایستاد .

بین چگونه ما تو را زنده کردیم و استخوانهایت را به هم پیوستیم و به روی آن گوشت پوشانیدیم ؛ و تو را درست و مستوی نمودیم . (ظاهراً اولین جایی که از خود ارمیا زنده شد چشم او بود در حالیکه مانند غرقی البیض<sup>۳</sup> : سفیده تخم مرغ بود .)

آیا اینها مورد تعجب نیست که در یک طرفه العین خدا چنین کند؟ ارمیا را با استخوانهای پوسیده و شکسته و خرد شده و نیز الاغش را

۱-۲- قسمت‌هایی از آیه ۲۵۹ ، از سوره ۲ : البقره

۳- غرقی البیض در لغت هم به معنی سفیده تخم مرغ آمده است و هم به معنی پوست نازک و لطیف سفیده که در زیر قشر سخت تخم مرغ قرار دارد .

که درهم متشتت و متفتت بود گرد آورده ، و زنده و سالم و مستوی القامة در برابر نظر خود او قرار دهد .

جواب به دو استبعادی که إرمیا نموده بود داده شد . هم جواب طول مدّت که صد سال گذشته است ، و هم جواب تشتت و تفرّق اجزای مردگان که خداوند در مقابل دیدگان إرمیا اجزاء را جمع نموده و ذرات مختلفه را به هم پیوسته و حیات داده است .

و علاوه بر این دو نقطه نظر، ما این عمل را برای آنکه آیتی برای مردم باشد انجام دادیم .

جملات فَأَنْظُرُوا إِلَيَّ طَعَامِكُمْ وَ شَرَابِكُمْ لَمْ يَسْتَنْهَ وَأَنْظُرُوا إِلَيَّ حِمَارِكُمْ برای رفع استبعاد طول مدّت است ؛ که انگور و عصیر خراب نشده و الاغ پوسیده زنده می شود .

وَلَنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ برای عبرت و مشاهده مردم و تاریخ است ، که صد سال گذشته و نسل عوض شده و إرمیائی که یک زمان زنده بود و در روی زمین حرکت می کرد و دارای اثر بود و تبدیل به خبر شده و در صفحات تاریخ جای گرفته است ، هم اکنون دوباره تبدیل به اثر شده و از لابلائی کتابها و ورقها در مقابل چشم مردم به روی زمین حرکت می کند .

وجمله وَأَنْظُرُوا إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا برای رفع استبعاد تفرّق و تشتت اعضاء و اجزای مردگان است ، که برای خداوند قدیر و علیم ، این امور موجب سنگینی و سختی و صعوبت نیست .

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ ، قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .<sup>۱</sup>

چون زنده شدن مردگان بدین طرز برای او واضح و روشن شد ، گفت : می دانم که خداوند بر هر چیز تواناست . نفرمود : الآن دانستم ، زیرا که ارمیا پیغمبر است و از اول می دانسته است که خدا قادر است ، ولیکن این دانش سابق ، بواسطه تبیین و وضوح فعلی موجب سکون خاطر او شد .

این قضیه ارمیا است ، ولیکن حضرت ابراهیم به همین طرز زنده شدن مردگان ، به سؤالش پاسخ داده نمی شود ؛ او می خواهد کیفیت اعمال قدرت فاعلیه خدا را در زنده کردن مردگان بداند .

وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اُرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتٰى قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى و لٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يٰ تَبٰىئَكَ سَعِيًّا وَاَعْلَمُ اَنَّ اللَّهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ .<sup>۲</sup>

حضرت ابراهیم مانند ارمیا سؤال از زنده شدن مردگان نمی کند ، بلکه از کیفیت قوه فاعلیه پروردگار و تاثیر آن در روی مردگان پرسش می کند ؛ او کسی است که خداوند به او ملکوت آسمانها و زمین را نشان داده است و از موقنین است .

خداوند به ابراهیم ملکوت را نشان داد ، یعنی او را در مرکز ملکوت قرار داد و قلب او را حاوی اسرار ملکوتی قرار داد .

۱- ذیل آیه ۲۵۹ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- آیه ۲۶۰ ، از سوره ۲ : البقرة

تقاضا می کند که : رَبُّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى ، به من نشان بده چگونه زنده می کنی تو ! نمی گوید : كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى ؛ چگونه زنده می شوند مردگان ؟ و همانطور که ذکر شد بین این دو سؤال فرق بسیار است .

فرض کنید یک وقت کسی که پنیر را ندیده است از شما می پرسد پنیر چیست ؟

شما به فرزند خود می گوئید : قدری پنیر بخر و بیاور . او می بیند ماده ای است سفید و چرب و به شکل قالب درآمده و از لبنیات است ، وضع ساختمانی او را می بیند و می داند . ولی یک وقت می خواهد بفهمد پنیر را چگونه درست می کنند ؟ به او می گوئید : شیر را در حرارت معینی گرم کن ، و بعد مایه پنیر را به مقدار معین به آن داخل کن و صبر کن تا زمانی بگذرد و خود را ببندد و سرد شود ، و سپس آن را در کیسه ای بریز تا آب های جدا شده از شیر خارج گردد ، این است کیفیت ساختن پنیر .

این دو مطلب باهم فرق دارد . اول نشان دادن پنیر است به کسی که ماهیت آنرا نمی داند ، و دوم ساختن پنیر و اطلاع از کیفیت پیدایش آن است .

خداوند در پاسخ پرسش ابراهیم می گوید : أَوَلَمْ تُؤْمِنْ ؛ آیا تو به این معنی ایمان نداری و نرسیده ای ؟

قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ؛ گفت بلی ایمان دارم و رسیده ام ولی برای آرامش و سکون نفس خود تقاضا دارم .

می‌خواهم آنطور دریای دل من آرام بگیرد که در آن هیچ موجی مشاهده نشود، و هیچ اضطرابی نباشد.

افرادی که دارای سکینه و اطمینان نیستند گرچه موحد هم باشند، دائماً یک نوسان و حرکتی بر دل آنها هست و آنرا آزار می‌دهد؛ خطرات، دل آنها را مضطرب می‌کند گرچه در دریای توحید غوطه‌ورند.

شما اگر به کسی بگوئید: برو در میان قبرستان، در میان قبری مرده‌ای است کفن شده، ولی روی قبر را نپوشانده‌اند و فردا بناست روی آن را بپوشانند، در دست آن مرده یک انگشتری است، آنرا بیاور، و این عمل را در همین امشب باید انجام دهی و تنها به قبرستان بروی؛ غالب افراد از این عمل ترس و وحشت دارند؛ با آنکه به علم‌الیقین می‌دانند در قبرستان خبری نیست، و مرده به کسی کاری ندارد. و اگر أحياناً وارد قبرستان شوند، قلب شروع می‌کند به زیاده زدن، و کم‌کم هرچه نزدیکتر رود ضربانش بیشتر می‌گردد، و دست و پا شروع می‌کنند به لرزیدن؛ کمی اگر جلوتر رود ممکنست هنوز به قبر معهود نرسیده از حرکت باز ایستد و روی زمین بیفتد، و أحياناً ممکن است از شدت دهشت بمیرد.

این عمل برای افراد غیر مأنوس مشکل است؛ با وجود یقین و علم.

ابراهیم خلیل علیه‌السلام به خدا می‌گوید: من می‌دانم که تو با اسم الموحی و با اسم القدير زنده می‌کنی؛ می‌خواهم به اندازه‌ای این

حقیقت را لمس کنم که ابداً اضطرابی نباشد، بلکه سکون خاطر باشد. یعنی من می‌خواهم آن اسم را چنان مس کنم که به علم‌الیقین و عین‌الیقین و حق‌الیقین این مطلب برای من مکشوف افتد.

خطاب رسید:

قَالَ فَحُذِرُ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

«برو چهار مرغ پرنده بگیر و آنها را بیاور در خانه که با تو انس بگیرند، و بعد آنها را بکُش و قطعه قطعه کن و در یک هاون چنان بکوب که همه اجزاء و ذرات آنها در هم داخل شود، و سپس در بالای هر یک از این کوهها یک جزء از آن را بگذار! و پس از آن آنها را یک یک صدا بزن، می‌بینی که آنها با شتاب به سوی تو می‌آیند؛ و بدانکه خداوند عزیز و حکیم است.»

به روایت علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش، این پرندگان عبارت بودند از طاووس و خروس و کبوتر و کلاغ.<sup>۱</sup>

ابراهیم به فرمان و اذن خدا مرغها را کشته و در هم آمیخته و از مخلوط شده آنها هر عَشری را بر فراز کوهی قرار داد. و سپس متقار طاووس را به دست گرفت و گفت: ای طاووس بیا!

حال ابراهیم در اینحال، حال عادی نبود بلکه فانی در ذات خدا و اسماء حسناى او بود؛ فانی بود در اسم عزیز و حکیم و قدیر و

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۸۱



محبی .

پس در حقیقت ابراهیمی نبود تا بگوید : طاووس بیا ؛ خدا بود ،  
و خدا فرمود : طاووس بیا !

ابراهیم دید ذرات بسیاری از بالای ده کوه به سمت او با شتاب  
در حرکتند . آمدند و آمدند و به منقار طاووس که در دست او بود  
چسبیدند ، و بدن و پیکره طاووس و دست و پا درست شد ، اسکلت  
بدن ساخته شد . این ذرات استخوان بود که اول اصل هیکل طاووس  
را تشکیل دادند .

و پس از آن ذرات گوشت آمدند و ذرات چشم و زبان و سائر  
اعضاء و أمعاء و أحشاء همینطور می آمدند و با سرعت و بلادرنگ  
اجزاء طاووس را می ساختند .

بعد نوبت رسید به پرها ، ذرات پر هم بدون انحراف و اعوجاج  
از فراز کوهها با شتاب آمدند ، بالها و پرهای طاووس نیز تمام شد . در  
این حال طاووس تکانی خورد ؛ یک طاووس زنده و زیبا در مقابل  
ابراهیم .

به همین طریق حضرت ابراهیم منقار خروس و کبوتر و کلاغ را  
در دست گرفت و هر یک از آنها را صدا زد و ذرات هر یک از آنها از  
فراز هر یک از کوهها با سرعت آمده و به منقار پیوستند ، و آن مرغها  
نیز زنده شده و در مقابل حضرت ابراهیم قرار گرفتند .

این کارها به دست حضرت ابراهیم به إذن خدا انجام گرفت ؛ و  
ندای «بیا» که از حضرت ابراهیم - به امر خدا : **ثُمَّ ادْعُهُنَّ** - برخاست ،

إنشاء حیات و اِعمال قوّه فاعلیّه برای زنده نمودن بود .

و لذا چون ابراهیم این عمل را انجام داد خطاب رسید : **وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ** ؛ و بدان که خداوند قیوم موجودات است و مقام عزّت و اقتضای فاعلیّت دارد ، و دارای مقام حکمت است یعنی فتور و سستی و انفعال در او نیست و کارهای او بر اساس استحکام استوار است .

ولی درباره حضرت ارمیا میفرماید : **فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** .

ارمیا که آن منظره را دید گفت : می دانم که خداوند به هر کاری تواناست .

اگر شنیدید امیرالمؤمنین علیه السلام مرده زنده نموده است ، جای تعجب نیست ؛ امیرالمؤمنین دارای اسم است و متحقق به اسم است .

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گر چه باشد در نوشتن شیر شیر

شیری که روی کاغذ نوشته می شود شیری است که دست بازی اطفال و کودکان است و آنرا با دست خود پاره می کنند ؛ و شیری هم که در بیشه خفته است شیری است که از نزدیک آن اگر کسی بگذرد و صدای تنفس آنرا بشنود زهره اش آب می شود .

طفل شیرخوار که قدرت پراندن مگس را از روی بینی خود ندارد ، کجا میتواند ادراک کند که پهلوانی هم در دنیا هست که

هالتیر چهارصد کیلوگرمی برمی دارد؟

اشاره حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به نقش شیری که در روی پرده بود، و زنده شدن و دریدن مرد مسخره چپی و ساحر را در مجلس هارون؛ و اشاره حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به دو نقش شیری که روی مسند مأمون کشیده بودند، و زنده شدن و دریدن آنها حاجب مأمون را که مأمور بود در مجلس حضرت رضا علیه السلام را تحقیر کند، در کتب معتبره ضبط و ثبت است.<sup>۱</sup>

حقیر خودم این داستان را از مرحوم آیه الحقّ و سند العلم آیه الله حاج میرزا محمد جواد انصاری همدانی رضوان الله علیه شنیدم که می فرمود: یکی از بزرگان همدان که با ما سابقه دوستی و آشنائی خیلی قدیمی داشت برای ما نقل کرد که:

من برای کشف حقیقت و فتح باب معنویات، متجاوز از بیست سال در خانقاهها و تردّد و رفت و آمد کرده بودم، و در نزد اقطاب و دراویش رفته و دستوراتی گرفته بودم. ولی هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد، و هیچ روزنه‌ای از کمال و معارف پیدا نشده و هیچ بابی مفتوح

---

۱- داستان زنده شدن شیر به امر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» خود از علی بن یقظین، ضمن حالات آن حضرت آورده است. (ج ۲، ص ۳۶۴ و ۳۶۵ از طبع سنگی) و داستان زنده کردن شیر به دست حضرت امام رضا علیه السلام را در «عیون أخبار الرضا» (باب ۴۰، ص ۳۴۵ از طبع سنگی) و نیز کتاب «إثبات الهداة» (ج ۶، ص ۵۵ و ۵۶ آورده‌اند و ما این دو داستان را در جلد اول از همین کتاب ص ۲۲۸ تا ص ۲۳۰ نقل کرده‌ایم.

نگشت بطوریکه دچار یأس و سرگردانی شدم و چنین پنداشتم که اصلاً خبری نیست، حتی آنچه از ائمه علیهم السّلام نقل شده است شاید گزاف گوئی باشد.

شاید مطالب جزئی از پیامبران و امامان نقل شده و سپس در اثر مرور زمان در بین مریدان و تابعان آنها بزرگ شده و ورم کرده است، و بالتّیجه حالا مردم برای آنان معجزات و کرامات و خارق عادت ذکر می کنند.

گفت: مشرف شده بودم به اعتبار عالیات، زیارت کربلا را نمودم، به نجف اشرف مشرف شدم و زیارت کردم، و یکروز به کوفه آمدم و در مسجد کوفه اعمالی که وارد شده است را انجام دادم؛ و قریب یک ساعت به غروب مانده بود که از مسجد کوفه بیرون آمدم و در جلوی مسجد منتظر ریل بودم که سوار شوم و مرا به نجف بیاورد. در آن زمان بین نجف و کوفه که دو فرسخ است، واگن اسبی کار می کرد و آنرا ریل می گفتند.

هر چه منتظر شدم نیامد. و در این حال دیدم مردی از طرف بالا به سمت من می آید و او هم به سمت نجف می رفت. او یک مرد عادی بود، کوله پشتی هم داشت. سلام کرد و گفت: چرا اینجا ایستاده ای؟  
گفتم: منتظر واگن هستم، می خواهم به نجف بروم!

گفت: بیا حالا با هم یواش یواش می رویم تا ببینیم چه می شود! با هم صحبت می کنیم و می رویم تا ببینیم چه می شود!

با او به صحبت پرداخته و به راه افتادیم. در بین راه بدون مقدمه

به من گفت : آقا جان ! این سخنها که تو می گوئی که هیچ خبری نیست ، کرامات و معجزه اصلی ندارد ، این حرفها درست نیست !  
 من گفتم : چشم و گوش من از این حرفها پر شده ، از بس که شنیدم و اثری ندیدم ؛ این حرفها را دیگر با من نزن ؛ من به این امور بی اعتقاد شده ام !

چیزی نگفت . کمی که راه آمدیم دوباره شروع کرد به سخن گفتن ؛ گفت : بعضی از مطالب را باید انسان توجّه داشته باشد . این عالم دارای ملکوت است ، دارای روح است ؛ مگر خودت دارای روح نیستی ؟ چگونه هم اکنون بدنت راه می رود ، این به اراده تو و به اراده روح تست ؛ این عالم هم روح دارد ، روح کلی دارد .

روح کلی عالم امام است ؛ از دست امام همه چیز برمی آید . افرادی که آمدند و دگان داری نموده و مردم را به باطل خوانده اند ، دلیل نمی شود که اصلاً در عالم خبری نیست ؛ و بدین جهت نباید انسان دست از کار خود بردارد و از مسلمات منحرف شود !

من گفتم : من از این حرفها زیاد شنیده ام ، گوشم سنگین شده ، خسته ام ؛ حالا قدری در موضوعات دیگر با هم سخن گوئیم ! شما چکار دارید به این کارها !؟

گفت نمی شود ، جانم نمی شود !

گفتم : من بیست سال تمام در خانقاهها بوده ام ، با مرشد و اقطاب برخورد کرده ام ؛ هیچ دستگیر من نشده است !

گفت: این دلیل نمی‌شود که امام هم چیزی ندارد. چه چیز اگر ببینی باور می‌کنی؟!

در اینحال ما رسیده بودیم به خندق کوفه - سابقاً بین کوفه و نجف خندقی حفر کرده بودند که هم اکنون آثار آن معلوم است - گفتم: اگر کسی یک مرده زنده کند من حرف او را قبول دارم؛ و هر چه از امام و پیغمبر و از معجزات و کرامات آنها بگویند قبول دارم. ایستاد و گفت: آنجا چیست؟ من نگاه کردم دیدم یک کبوتر خشک شده در خندق افتاده است.

گفت: برو بردار و بیاور! من رفتم و آن کبوتر مرده خشک شده را آوردم.

گفت: درست بین مرده است؟!

گفتم: مرده و خشک شده و مقداری از پرهایش هم کنده شده است.

گفت: اگر این را زنده کنم باور می‌کنی؟!

گفتم: نه تنها این را باور می‌کنم؛ از این پس تمام گفتار تو را باور دارم، و تمام معجزات و کرامات امامان را باور دارم.

کبوتر را به روی دست گرفت، و اندک توجهی کرد و دعائی خواند و سپس به کبوتر گفت: به إذن خدا پیر؛ این را گفت و کبوتر به پرواز درآمد و رفت.

من در عالمی از بهت و حیرت فرو رفتم.

گفت: بیا! دیدی؟ باور کردی؟ حرکت کردیم به طرف نجف

ولی من حالم عادی نبود و حال دیگری بود سراسر تعجب و حیرت .  
گفت : آقا جان من ! این کار را دیدی که به اذن خدا من کردم ؛ این کار  
بچه مکتبی هاست ! عبارت خود اوست : این کار بچه مکتبی هاست .  
چه می گوئی من اگر چیزی نبینم قبول نمی کنم ! مگر امام و  
پیغمبر آمده اند که هر روز برای من و تو سفره ای پهن کنند و از این  
کرامات به حلقوم مردم فرو کنند ؟ آنها همه گونه قدرت دارند ، و به  
إذن خدا هر وقت حکمت اقتضا کند انجام می دهند ؛ و بدون اذن خدا  
محال است از آنان کاری سر زند .

این کار بچه مکتبی هاست و تا سر منزل مقصود بسی راه است .  
با هم مرتباً سخن می گفتیم و من از او سؤالاتی کردم که به همه  
آنها پاسخ داد ؛ تا رسیدیم به نزدیک نجف اشرف .

سابقاً که از کوفه به نجف می آمدند اول قبرستان معروف  
وادی السلام بود ، بعد وارد نجف می شدند . چون به وادی السلام  
رسیدیم خواست خدا حافظی کند و برود ، من گفتم : بعد از بیست  
سال زحمت و رنج امروز به نتیجه رسیدم ، من دست از شما  
بر نمی دارم ! تو می خواهی بگذاری و بروی ! من از این به بعد با شما  
ملازم هستم .

گفت : فردا اول طلوع آفتاب همین جا بیا ، با همدیگر ملاقات  
می کنیم !

شب تا به صبح من از شوق دیدار او به خواب نرفتم و هر ساعت  
بلکه هر دقیقه اشتیاق بالا می رفت ، که فردا صبح برای دیدار او بروم .

اوّل طلوع صبح در وادی السّلام حاضر شدم ، دیدم جنازه‌ای را آوردند و چند نفر با او بودند ، و همینکه خواستند دفن کنند معلوم شد جنازه همان مرد است .

اینها داستان سرائی نیست ، و از لابلای کتب عتیقه و قدیمه نیامده است ؛ مال این زمان است ، راوی آن سلمان زمان مرحوم انصاری (ره) و از رحلت ایشان تا به حال هفده سال گذشته است .<sup>۱</sup>

تو علیّ را به تاری دیده‌ای  
زین سبب گیری بر او بگزیده‌ای  
حقّ را چو به خلق شد جلوه‌گری

پوشید علیّ را به لباس بشری

از عالم لامکان به امکان آورد

تا بیخبران را دهد از خود خبری

عجیب اینستکه در زمان خود علیّ هم کسی نفهمید علیّ چه می‌گوید . خودش فرمود : **إِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوَرَكُمُ بَدَنِي أَيَّامًا** . «من همسایه شما بودم ، که بدن من چند روزی با شما مجاورت نمود .»  
خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در کتاب‌ها نوشته شد ، دست به دست گشت و برای مردم قرائت شد ؛ در هر زمان چه کسی فهمید علیّ چه می‌گوید ؟

---

۱- رحلت آن مرحوم در دوّم ذوالقعدة ۱۳۷۹ هجریّه قمریه است و تا زمان این ابحاث که ماه رمضان ۱۳۹۶ بود هفده سال گذشته بود ، ولی تا زمان طبع اوّل این جلد از دوره «معاد شناسی» که ربیع الأوّل ۱۴۰۳ می‌باشد تقریباً بیست و چهار سال می‌گذرد .



استاد ما حضرت علامه طباطبائی مُدَّ ظَلَمَهُ چند خطبه از «نهج البلاغه» راجع به توحید در جلد ششم تفسیر «المیزان» از صفحه ۹۶ تا صفحه ۱۰۴ آورده‌اند که بسیار شایان دقت است .

اول، خطبه اول: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ - تا آخر خطبه .

دوم، خطبه شصت و سوم: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالاً - تا آخر خطبه .

سوم، خطبه صد و پنجاهم: الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالِّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ - تا آخر خطبه .

چهارم، خطبه صد و شصت و یکم: الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعِبَادِ وَ سَاطِحِ الْمَهَادِ - تا آخر خطبه .

پنجم، خطبه صد و هشتاد و چهارم: مَا وَحَدَهُ مَنْ كَيْفَهُ، وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَلَهُ - تا آخر خطبه .

سپس حضرت استاد فرموده‌اند: مطالبی را که در این خطبه‌ها امیرالمؤمنین علیه السلام بیان فرموده‌اند درباره توحید بالصرافه ذات حق تعالی، احدی از علماء آنرا تا هزارسال ادراک نکرده است و حتی بوعلی سینا نیز این معنی را تفهّم ننموده و توحید حق را توحید عددی می‌دانسته است .

و نیز مطالب نفیسی در پاورقی ص ۱۱۰ آورده‌اند که شایان ملاحظه است .

أقول: ظاهراً مراد استاد از علماء بعد از هزار سال مرحوم

صدر المتألهين است که قائل به توحید بالصرافه است .

باری ، ما به احترام بدن آن حضرت و به احترام تعلق نفس به آن بدن برای زیارت و دعا و توسل به نجف اشرف می‌رویم ، وگرنه روح و نفس آن حضرت همه جا را گرفته ؛ لَا شَرِيفِيَّةٍ وَلَا غَرَبِيَّةٍ<sup>۱</sup> .

همه جا هست ، و با همه چیز هست . ولی اعظم کارخانه صنع ربوبی است جل و عزّ .

حضرت آدم ابوالبشر برای نجات و وصول به مقصود ، به او متوسل شد . حضرت نوح و حضرت موسی و حضرت عیسی و سائر انبیاء علی نبینا و آله و علیهم الصلوة و السلام به او متوسل شدند .

ما مفصلاً در بعضی از بیانات خود آورده‌ایم که حضرت ابراهیم با آنکه از همه پیامبران غیر از پیامبر اسلام ، افضل و اشرف است ، و با وجود آنکه از مخلصین بوده است ؛ ولی برای وصول به مقام صلوح که از خدا تقاضا می‌کند ، خداوند وعده وصول به آنرا در آخرت به او می‌دهد :

وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ<sup>۲</sup> .

و حضرت یوسف که از خداوند این مقام را تقاضا می‌نماید ، ابداً در قرآن مجید جوابی برای او نیامده است که در دنیا یا آخرت به

۱- قسمتی از آیه نور : آیه ۳۵ ، از سوره ۲۴ : النور

۲- قسمتی از آیه ۱۳۰ ، از سوره ۲ : البقرة

او داده می شود ، و فقط دعا و درخواست او ذکر شده است :

أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي  
بِالصَّالِحِينَ<sup>۱</sup>.

ولی در قرآن مجید از آن حضرت یعنی از امیرالمؤمنین  
علیه السلام به «صالح المؤمنین» تعبیر شده است .

إِنْ تُثُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَعَتْ قُلُوبُكُمْ وَإِنْ تَطَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ  
اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ  
ظَهِيْرٌ<sup>۲</sup>.

براساس سعه روحی و عظمت و علو آن حضرت در مقام  
توحید ذاتی و فناء و بقاء باللّه در ذات حضرت احدیت براساس  
شاگردی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم بود که همه انبیاء به آن  
حضرت و انوار خمسه طاهره متوسّل می شدند و به برکت آنها  
می خواستند نقصان کمالی خود را ترمیم و تکمیل نمایند .

کی رفته ای زدل که تمنا کنم ترا

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم ترا

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور

پنهان نگشته ای که هویدا کنم ترا

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

۱- ذیل آیه ۱۰۱ ، از سوره ۱۲ : یوسف

۲- آیه ۴ ، از سوره ۶۶ : التّحریم

مستانه کاش در حرم و دیر بگذری  
تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم ترا  
طوبی و سیدره گر به قیامت به من دهند  
یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا<sup>۱</sup>  
امیرالمؤمنین علیه السلام یک جلوه نداشت ، در هر آن هزار و  
هزاران جلوه ! کجا انسان می تواند با این چشم های رمدالود جلوه های  
او را تماشا کند ! باید صدهزار دیده داشت تا جلوات او را دید ؛ پس  
باید با چشم علی ، علی را نگریست .  
دیده ای وام کنم از تو به رویت نگرم  
زانکه شایسته دیدار تو نبود نظرم<sup>۲</sup>  
خدا کند کار ما در همه عوالم با امیرالمؤمنین باشد . با یک ندا ما  
را زنده کند ، همانطور که ابراهیم مرغان را ندا کرد و زنده کرد .  
امیرالمؤمنین است که می تواند با نظره ملکوتی خود ، مس وجود ما را  
کیمیاوار طلا کند و از عوالم بهیمیّت به اوج انسانیت برساند ؛ و این  
انسان ظلمانی محبوس در سجن هوی و هوس را ملکوتی نموده ، و به  
توحید صرف هدایت نماید .  
به ذره گر نظر لطف بوتراپ کند  
به آسمان رود و کار آفتاب کند  
در باب زیارت آن حضرت از رسول الله صلی الله علیه و آله و

۱- «دیوان فروغی بسطامی» طبع انتشارات صفی عیشاه ، ص ۴

۲- «دیوان مغربی» طبع اسلامیّه ، ص ۸۶

سَلَّمَ وَارِدَ اسْتِ كِه : مَنْ زَارَ عَلِيًّا بَعْدَ وَفَاتِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ<sup>۱</sup>. «كسيكه عليّ را بعد از وفاتش زیارت کند ، برای او بهشت است.»

و از حضرت صادق علیه السلام وارد است :

مَنْ تَرَكَ زِيَارَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهَ إِلَيْهِ . أَلَا تَزُورُونَ مَنْ تَزُورُهُ الْمَلَائِكَةُ وَالتَّيَّبُونُ؟<sup>۲</sup>

«كسيكه زیارت امیرالمؤمنین را ترک کند خداوند به او نظر نمی کند . آیا زیارت نمی کنید کسی را که ملائکه و پیغمبران زیارت او را می کنند ؟»

و نیز از آن حضرت روایت است که فرمود :

إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ لَتُفْتَحُ عِنْدَ دُعَاءِ الزَّائِرِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، فَلَا تُكُنْ عِنْدَ الْخَيْرِ نَوْمًا<sup>۳</sup>.

«بدرستیكه درهای آسمان در وقت دعای زیارت کننده امیرالمؤمنین علیه السلام گشوده می شود ؛ پس برای اکتساب خیر و رحمت در خواب نباش !»

مجلسی رضوان الله علیه روایت می کند از «مناقب» از کتاب «أخبار الطالبيين» که : رومیان جماعتی از مسلمانان را اسیر کردند ، و آنها را به نزد سلطان روم بردند . سلطان بر آنها کفر را عرضه کرد ، آنان امتناع کردند .

سلطان دستور داد همه را در دیگ روغن زیتون که جوش آمده بود انداختند ، و فقط یک نفر از آنها را باقی گذارد که خبر این داستان

۱ و ۲ - «مناقب» ابن شهر آشوب ، طبع سنگی ، ج ۲ ، ص ۸۴

را برای مسلمانان ببرد .

این مرد که بسوی کشور اسلام حرکت می‌کرد ، در میان شب صدای سمّ اسبانی به گوشش رسید . ایستاد دید که این اسب سواران همان اصحاب و یاران او هستند که در دیگ جوشیده شده‌اند .

از حرکت و موقعیت آنان سؤال کرد . در پاسخ گفتند : چون امیرالمؤمنین دار فانی را وداع گفت ، یک منادی از آسمان در میان شهیدانی که در خشکی و در دریا شهید شده‌اند ندا کرد : امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام به درجه شهادت رسیده است ؛ شما بر او نماز بخوانید !

ما از قبرهای خود حرکت کردیم و بر او نماز خواندیم ، و اینک بازگشتیم و عازم مراجعت به خوابگاه‌های خود هستیم .<sup>۱</sup>

البته باید دانست که این داستان عالم برزخ است و برای این مرد بطور مکاشفه معلوم شده است .

از صفوان جمال روایت است که می‌گوید : در خدمت حضرت صادق علیه‌السلام به حج مشرف شدیم . در میان راه ، حضرت بسیار متأثر بود .

از علت این اندوه پرسش کردم ، فرمودند : مگر مؤمن می‌تواند ببیند و غمگین نشود !

به خدا قسم اگر آنچه را که من می‌شنوم تو هم می‌شنیدی متأثر می‌شدی !

۱- «بحار الأنوار» ج ۹ ، ص ۶۷۹

عرض کردم: بفرمائید علت تأثر شما چه بوده و واقعه‌ای را که مشاهده کرده‌اید چیست؟

حضرت فرمودند: تمام فرشتگان پروردگار به عرش خدا ملتجی شده، و می‌گویند: خدایا عذاب قاتلان امیرالمؤمنین و قاتلان حسین را زیاد کن. و تمام ملائکه و طوائف جن در آنجا گریه می‌کنند برای مصیبت جدم امیرالمؤمنین، و مصیبت جدم حسین.

آدم مگر می‌تواند این مناظر را ببیند و خواب راحت کند، و فکر طعام و آشامیدنی باشد.<sup>۱</sup>

ابن قولویه قمی روایت می‌کند از پدرش از سعد بن عبدالله از بعضی از اصحابش از احمد بن قتیبه همدانی از إسحاق بن عمار که می‌گوید: من به حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم که: من شب عرفه را در حائر حضرت امام حسین علیه‌السلام بیتوته کردم و پیوسته مشغول به نماز بودم، و در آنجا قریب پنجاه هزار نفر بودند که همگی دارای صورت‌های زیبا بوده و به بوهای عطر معطر شده بودند، و آنها نیز تمام طول شب را به نماز مشغول بودند.

ولیکن همینکه صبح طالع شد، سجده کردم و چون سر از سجده برداشتم از آن جمعیت کسی را ندیدم.

حضرت فرمودند: پنجاه هزار نفر از فرشتگان برای نصرت امام حسین علیه‌السلام به کربلا فرود آمدند، ولی وقتی رسیدند که آن حضرت به درجه شهادت رسیده بود؛ و آنها به آسمان بالا رفتند.

۱- «نفس المهموم» ص ۳۱۳، از ابن قولویه

خداوند به آنها وحی فرستاد : شما برای نصرت فرزند حبیب من  
 به زمین کربلا رفتید ، ولی او کشته شده بود و نتوانستید او را یاری کنید ؛  
 حال به زمین پائین روید و در اطراف قبر حسین مقیم باشید با حالت  
 پریشان ، ژولیده و گردآلود باشید تا روز قیامت !<sup>۱</sup>

---

۱- «کامل الزیارات» طبع سنگی ، باب ۳۹ ، ص ۱۱۵



مجلس بیست و ششم

معنای وجه الله و وجه موجودات



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنِّ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .

( بیست و ششمین و بیست و هفتمین آیه ، از سوره الرحمن :

پنجاه و پنجمین سوره از قرآن کریم )

عالم خلقت و جهان آفرینش ظاهری دارد و باطنی . ظاهر آن همین موجودات متکثره مادیّه و طبیعیّه می باشند که هر یک از آنان دارای تشخص و انانیت است ، و هر کدام به اندازه وسعت و گشایش ماهیت خود از نعمت وجود و علم و قدرت برخوردارند ؛ و این ماهیات مختلفه و هویات متفاوته ، خود را میزان ارزش و حیات قرار داده و دعوت به خویش می کنند و از موجودیت و شخصیت خود

---

۱- مطالب گفته شده در روز بیست و ششم ماه مبارک رمضان .

دفاع می نمایند .

چون خود را در معرض نقص ببینند ، برای ترمیم و تمیم موجودیت خود از موجودات دیگر استفاده می کنند ؛ و آنرا برای رفع نقصان خود استخدام می کنند . و برای جلب منفعت و دفع ضرر از هرگونه تلاش دریغ ندارند ؛ و اگر آحیاناً اصل زندگی و حیات خود را در معرض مخاطره مشاهده نمایند ، با تمام قُوی به دفع آن برمی خیزند ، و برای دفاع از حیات تا سرحدّ مرگ و نیستی پیش می روند .

این موجودات دارای نفوس و شخصیت های متفاوتی هستند ، و هریک از آنان ندای استقلال در داده و عَلم موجودیتِ خاصّه خود را به دوش می کشد .

و باطن این عالم آفرینش همان ربط محض این موجودات با عوالم مجردّه لاهوتیه و جبروتیه ، و ربط محض با حضرت باری تعالی شأنه العزیز می باشد که از عالم ربوبی و صُقع جبروتی به آنها افاضه وجود و علم و قدرت و حیات می کند ، و دائماً گل بوستان این ماهیات را شاداب و با طراوت می دارد ، بطوریکه اگر یک لحظه آن ربط قطع گردد ، تمام این عالم با این گسترش عجیب و این پهناوری مُحیرالعقول ، با عدم محض یکسان و بلادرنگ مُهر باطل شد که همان نیستی مطلق از حیات و وجود و آثار و لوازم آن است بر پیشانی آن زده می شود .

این عالم ظاهر را وجهه آفرینش و وجه خلقت گویند و آن عالم

باطن را **وجهه الهیه** و **وجه الله** گویند .

«وجه» به معنای نشان دهنده و ارائه دهنده ذات موجود است .  
مثلاً **وجه انسان** بهترین و عالی‌ترین عضو اوست که نمایشگر و نشان دهنده اوست که از آن به سیما و صورت نیز تعبیر می‌کنند . و وجه عمارت نمای جلو ساختمان است که با مشخصاتی از سائر ساختمانها امتیاز دارد . و وجه مرکبها و سیارات و سائر چیزها نیز بهترین عضو از اعضاء نشان دهنده آن مرکب و سیاره است .

و وجوه این موجودات از انسانها و حیوانها مختلف است ؛ زیرا بر اساس و زیربنای اختلاف آفریده شده‌اند ، و معیار و میزان اختلاف نیز در وجوه آنان مشهود است .

و **وجه الله** که این موجودات را به وجود آورده و لباس هستی در تن آنها کرده است واحد است ، چون خدا واحد است . و حیات و علم و قدرتی که افاضه می‌کند واحد است ، و کیفیت ربط این موجودات با عالم باطن واحد است .

مقدار حیات و علم و قدرت در موجودات مختلف است ، ولی اعمال قدرت و علم و حیات در ذات الهیه برای ایجاد موجودات مختلفه مختلف نیست . خداوند برای آفرینش خورشید قدرت بیشتری اعمال نکرد تا برای آفرینش یک قطعه از کرات بسیار کوچکتر ، و برای خلقت کوه الوند علم و قوه بیشتری بکار نبرد تا برای خلقت یک قطعه سنگ ، و نیز برای خلقت فیل و پشه ، و برای آفرینش اولین و عالی‌ترین موجودات امکانیه حضرت محمد بن

عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تا برای آفرینش ضعیف‌ترین فرد از صنف انسان یا انواع حیوان<sup>۱</sup> .  
 قدرت و علم و سائر صفات و أسماء الهیّه واحد است ، و به یک نهج خاصّ و طریق واحد مخصوص ، به موجودات تعلق می‌گیرد . از ناحیه حضرت ربوبی شدّت و ضعف ، و زیاده و نقصان ، و کمّ و کیف ندارد ، زمانی و مکانی نیست .

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ<sup>۲</sup> .

«امر ما نیست مگر یکی ، مانند یک چشم برهم زدن .»

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ<sup>۳</sup> .

«و امر وقوع ساعت قیامت نیست مگر به قدر یک چشم

برهم زدن یا نزدیکتر از آن .»

ولیکن از ناحیه موجودات این عالم و ظروف مختلفه و ماهیّات متکثره مختلف می‌شود : ضعف و شدّت ، و زیاده و نقصان ، و مقید بودن به زمان و مکان سائر أعراض پدید می‌آید .

۱- در «أسفار أربعه» طبع سنگی ج ۱ ، ص ۲۶ ؛ و طبع حروفی ج ۱ ، ص ۱۱۴ از فیلسوف عرب یعقوب بن إسحق کندی نقل می‌کند که :

«إِذَا كَانَتِ الْعَلَّةُ الْأُولَى مُتَّصِلَةً بِنَا لَفِيضَةِ عَلَيْنَا وَ كَثَا غَيْرَ مُتَّصِلِينَ بِهِ إِلَّا مِنْ جِهَتِهِ ، فَقَدْ يُمَكِّنُ فِينَا مُلَا حَظَّتْهُ عَلَى قَدْرِ مَا يُمْكِنُ لِلْمُفَاضِ عَلَيْهِ أَنْ يُلَا حَظَّ الْمُفِيضِ ؛ فَيَجِبُ أَنْ لَا يَنْسَبَ قَدْرُ إِحَاطَتِهِ بِنَا إِلَى قَدْرِ مُلَا حَظَّتْنَا لَهُ ، لِأَنَّهَا أَعْزَرُ وَ أَوْفَرُ وَأَشَدُّ اسْتِغْرَاقًا .»

۲- آیه ۵۰ ، از سوره ۵۴ : القمر

۳- قسمتی از آیه ۷۷ ، از سوره ۱۶ : النَّحْل

آن جنبه الهیّه را وجه الله ، و این جنبه خلقیّه را وجه الخلق گویند .

و نیز آنرا عالم ملکوت یا باطن و غیب ، و این را عالم مُلک یا شهادت و ظاهر گویند .

و نیز آنرا عالم امر ، و این را عالم خلق گویند که از آیاتی استخراج شده است ؛ مانند :

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>.

«آگاه باشید که خلق و امر اختصاص به خدا دارد ، و بلند پایه و مبارک است خدائی که پروردگار جهانهاست .»

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ<sup>۲</sup>.

«پس منزّه و مقدّس است آن کسی که ملکوت هر چیزی به دست اوست ؛ و بسوی او بازگشت می کنید .»

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ<sup>۳</sup>.

«بگو : کیست آنکه در دست او ملکوت هر چیزی است ، و او

پناه می دهد و در پناه کسی در نمی آید ؟»

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ<sup>۴</sup>.

وَمَا الْوَجْهُ إِلَّا وَاحِدٌ غَيْرَ أَنَّهُ إِذَا أَنْتَ عَدَدْتَ الْمَرَايَا تَعَدَّدَا

۱- ذیل آیه ۵۴ ، از سوره ۷ : الأعراف

۲- آیه ۸۳ ، از سوره ۳۶ : یس

۳- قسمتی از آیه ۸۸ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون

۴- (این جمله در ده جای قرآن آمده است ، از جمله : ) قسمتی از آیه ۷۳ ،

از سوره ۶ : الأنعام

آری اختلاف و تعدّد وجه در این عالم از جهت این است که موجودات که هر یک آیت و آینه جمال الهی هستند متکثرند؛ و این موجودات از جهت وجود خود متکثر، و از جهت نشان دادن ذوالآیه که همان ذات باری تعالی شأنه العزیز است واحدند.

عیناً مانند شخصی که در اطّاقی ایستاده و آئینه‌های مختلفی در مقابل او به زوایای مختلف قرار داده شده است، معلوم است که در هر آئینه شکلی مخصوص افتاده و هر آئینه وضعیتی خاصی از او را حکایت می‌کند، ولی در عین حال صاحب این صورت‌ها، بلکه نفس سیما و صورت او یکی بیش نیست.

عالم امر که عالم وجه‌الله و جنبه الهیّه و وجهه ربّی موجودات است نیز یکی بیش نیست. و این تکثر و غوغای عجیب اختلاف را در این عالم، آئینه‌های لا تعدّد و لا تُحصی به تعداد اعداد آحاد موجودات عالم آفرینش، عالم آفرینش با خود آورده است.

زوال و نیستی، مردن و هلاکت متعلّق به وجهه خلقی موجودات است که در عالم ماده و طبع که عالم کون و فساد است می‌باشد. چون اصل فلز این عالم و ماده و لویه آنرا از تغییر و تبدیل ساخته‌اند، و نیستی و تجدّد و حدوث را در اولین قالب از خشت‌های موجودات این عالم زده‌اند.

اما وجهه الهیّه این عالم، نیستی ندارد؛ هست محض است. چون مادّی نیست و طبع ندارد، کون و فساد ندارد. زمانی و مکانی نیست، مکینف به کیفیّت و مکمم به کمّ و معروض سائر عوارض



نیست .

او بسیط است ، مجرد است . ربط محض است ، نفس تعلق  
است .

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ .

«هر چیز نیست و هلاک شونده و نابود شونده است ، مگر وجه  
آن چیز» ؛ و معلوم است که وجه الهی هر چیز ثابت است نه متغیر ،  
مجرد است نه مادی ، ربط محض است نه ارتباط .

بنابر آنچه ذکر شد معنای آیه کریمه :

فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ .<sup>۱</sup>

«به هر جا روی خود را بگردانید پس آنجا وجه خداست .»

خوب روشن می گردد ؛ زیرا وجه خدا جنبه ربط هر موجود با خدا  
است ، و معلوم است که خدا با هر موجود هست و با آن معیت دارد .  
پس آن وجه الله که واحد است و بسیط و مجرد است ، با هر یک از  
موجودات هست ، و آنجا وجه خداست .

چقدر عارف عالیقدر پارسی زبان باباطاهر عریان عالی سروده  
است :

به صحرا بنگرُم صحرا ته وینم

به دریا بنگرُم دریا ته وینم

به هر جا بنگرُم کوه و در و دشت

نشان از روی زیبای ته وینم

---

۱- قسمتی از آیه ۱۱۵ ، از سوره ۲ : البقرة

و حضرت امام سجّاد زین العابدین علیه السّلام در مناجات خود به درگاه حضرت ربّ العزّة عرض می کند :

أُتَجِيبُكَ يَا مَوْجُودٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ ، لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي  
- الدّعاء .<sup>۱</sup>

من با تو در سرّ و نهان مناجات دارم ای خدائی که در هر مکانی موجود هستی !

معلوم است که مکان ، ظرف وجود خدا نیست ؛ بلکه مراد همان وجه خداست که در هر مکانی موجود است و با هر موجودی معیّت دارد و حقیقت و باطن آن است .

و بنا بر آنچه سابقاً در آیات نفخ صور ذکر کردیم :

فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .  
فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .

و با تطبیق و مقارنه آنها با این آیات که وجه خدا را که همان جنبه باطنی و ملکوت هر چیز است استثناء فرموده ، معلوم و روشن می شود که مراد از مَنْ شَاءَ اللَّهُ ، وَجْهَ اللَّهِ است و وجه خدا مرگ و بوار ندارد ، و هر کس به مقام وجه اللّهی برسد یعنی از خودیّت خود که جنبه خلقی و دعوت به نفس و آنانیّت و استکبار اوست بیرون آید و در ذات و صفات خدا فانی شود ، او متحقّق به وَجْهَ اللَّهِ شده و برای او هلاکت و مرگ نیست .

۱- این فقره ، صدر دعاء حزین است که شیخ در «مصباح المتهدّج» طبع سنگی ، ص ۱۱۶ در ضمن ادعیه بعد از نماز وتر آورده است .

یکی از القاب مبارکه حضرت بقیة الله تعالی، مُحَمَّد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه، وجه الله است، و در زیارت آن حضرت می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيَّ وَجْهَ اللَّهِ الْمُتَلَقِّبِ بَيْنَ أَظْهَرِ عِبَادِهِ ۱.

«سلام بر وجه الله که در میان بندگان متین و راستین خدا بدین لقب ملقب شده است.»

و در دعای ندبه<sup>۲</sup> می خوانیم:

أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ الْأَوْلِيَاءُ ۳.

«کجاست وجه الله، آن کسیکه اولیاء خدا بسوی او متوجه

می شوند؟»

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ وَجْهًا كَالْوُجُوهِ فَقَدْ أَشْرَكَ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ جَوَارِحَ كَجَوَارِحِ الْمَخْلُوقِينَ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ فَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ وَلَا تَأْكُلُوا ذَيْبِحَتَهُ! تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ؛ فَوْجَهُ اللَّهُ أَوْلِيَاءُ ۴ وَ أَوْلِيَاءُ ۴.

«کسیکه گمان کند که خداوند مانند مخلوقین صورت و سیمائی

۱- «نجم الثاقب» طبع سنگی، لقب ۱۷۵، ص ۴۶

۲- دعای ندبه را مرحوم سید ابن طاووس در «مصباح الزائر» بعد از ذکر شش زیارتی که برای حضرت صاحب الزمان در سرداب مطهر نقل کرده است، آورده است.

۳- «مصباح الزائر» سید ابن طاووس

۴- «سفینه البحار» ج ۲، ص ۶۳۵

دارد و وجه دارد، به خدا شرک آورده است. و کسیکه بیندازد از برای خدا اعضاء و جوارحی است مانند اعضاء و جوارح مخلوقات، به خدا کفر ورزیده است؛ شهادت او را قبول نکنید و ذبیحه او را نخورید!

بلند مرتبه و عالی درجه است خداوند از آن صفات مخلوقات که مُشَبَّهون به او نسبت می دهند و به صفات مخلوقات تشبیه می کنند؛ وجه خدا انبیای او و اولیای او هستند.

افرادی که متحقق به وجه الهی شوند همیشه با خدا بوده و هیچ موجودی حاجب و مانع آنها از حضور نیست.

تَجَلَّى لِي الْمَحْبُوبُ فِي كُلِّ وَجْهَةٍ

فَشَاهَدْتُهُ فِي كُلِّ مَعْنَى وَ صَوْرَةٍ<sup>۱</sup>

«حضرت محبوب در هر صورت و سیمائی برای من تجلی

نمود. پس من او را در هر معنی و صورتی مشاهده نمودم.»

به هر چه مینگرم صورت تو می بینم

از آنکه در نظرم جملگی تو می آئی

جَلَّتْ فِي تَجَلِّيِّهَا الْوُجُودُ لِإِنَّاظِرِي

فَفِي كُلِّ مَرْتَبَةٍ أَرَاهَا بِرُؤْيَا<sup>۲</sup>

«ذات مقدس خداوندی در عالم وجود بر چشم من تجلی کرد؛

۱- «طبقات الأخيار» شعرانی، ص ۱۸۲، از ج ۱؛ و این شعر از شیخ

ابراهیم دسوقی است.

۲- «دیوان ابن فارض» از تائیه کبری، ص ۶۶

و بر این اساس ، من در هر چیز مرئی او را به دیدنی مختصّ به خود دیدم .»

گفت نوح ای سرکشان من من نیم  
من زجان مُردم به جانان میزیم  
چون زجان مردم به جانان زنده‌ام  
نیست مرگم ، تا ابد پاینده‌ام  
چون بمُردم از حواسات بشر  
حقّ مرا شد سمع و ادراک و بصر  
چونکه من من نیستم این دم زهوست  
پیش این دم هر که دم زد کافر اوست  
گر نبودی نوح را از حقّ یدی  
پس جهانی را چسان بر هم زدی<sup>۱</sup>  
از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم وارد است که  
فرمود :

لَوْ دَلَّيْتُمْ بِالْأَرْضِ السُّفْلَى ، لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى .<sup>۲</sup>

«اگر به پائین‌ترین و گودترین نقاط زمین فرود آورده شوید ،  
هر آینه بر خدا فرود خواهید آمد .»  
و در تعلیقهُ «أسفار» مُعلّق گوید : و در نسخه دیگری چنین وارد  
شده است که :

۱- «مثنوی» میرخانی ج ۱ ، ص ۸۲

۲- «أسفار» طبع سنگی ج ۱ ، ص ۲۶ ؛ و طبع حروفی ج ۱ ، ص ۱۱۴

لَوْ أَدْرَيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى ، لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى

«اگر بوسیله ریسمانی به پائین‌ترین و گودترین نقاط زمین

فرود آورده شوید ، هر آینه بر خداوند تعالی فرود خواهید آمد.»

البته مفاد این حدیث همان مفاد دعای حزین است که حضرت سجّاد علیه‌السلام عرض می‌کند : **أُتَاجِبُكَ يَا مَوْجُودٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ** . یعنی با همه موجودات گرچه پست‌ترین نقاط روی زمین باشد ، وجه خدا موجود است ، و خداوند تبارک و تعالی با هر موجودی بدون استثناء معیت دارد . جنبه موجودیت موجود را **وجه خلقی** ، و جنبه معیت خداوند تبارک و تعالی را با آن **وجه الهی** گویند .

باری ، همانطور که توضیح داده شد بندگان مُقَرَّب و مُخَلَّص خدا مرگ ندارند ، و به دنبال آن ، حیات بعد از مرگ نیز ندارند . و تمام عقبات و کریوه راههائی را که غیر آنان باید طی کنند ، از فزع و ترس و شنیدن صیحه دنیوی و نگرانی‌های حال سَکرات مرگ و عذاب‌ها و سؤال‌های قبر و صیحه‌ای که در قبر زده می‌شود و لباس برزخی و مثالی را در قبر می‌کنند - و این را نفخ صور اّماته گویند - و آیاتی که بعد از آن صیحه به وقوع می‌پیوندد تا نفخ صور دوم - که آنرا نفخ صور اّحیاء گویند - و این مجموعه را آیات واقعه در بین النّفختین نامند ؛ تمام این راهها از آنان برداشته شده است . یعنی این صعوبت‌ها و عقبات را خود در دنیا به پای مجاهده با نفس اّماره طی کرده و پاک و پاکیزه به بهشت وارد شده و با خوبان در آنجا به نعمت‌های بی‌زوال الهی متنعمند .

چون بالأخره هیچ چاره‌ای نیست برای پیمودن این راهها ؛ زیرا

صعود انسان به مقام نفس و طلوع قیامت انفسیه از ضروریات است ،  
و این صعود بدون طیّ درجات و مراتب مادون صورت نمی گیرد ،  
و گرنه طفره لازم می آید و طفره محال است .

پس اگر مانند مقرّبین و مُخْلِصین و السّابِقین ، این راهها به همت  
والای انسانی و به پای توفیق الهی و اصطبار و جهاد با نفس که جهاد  
اکبر است طیّ شد فَبِهَا الْمَطْلُوبُ وَالْأَبْدُونِ اختیار پس از مرگ بلکه  
از قبل از مرگ اضطراباً و کُرْهاً انسان را از این عقبات عبور می دهند . و  
این انسان مستکبر و خودبین که چشم خدایانش رمد آلود شده ،  
خواهی نخواهی باید در مقام عبودیت حقّ تعالی شأنه به مقام اقرار و  
اعتراف در آید .

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا \*  
لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا \* وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا .<sup>۱</sup>

«هیچیک از صاحبان نفوسی که در آسمان و زمین هستند  
چاره‌ای ندارند مگر آنکه با حال عبودیت به خداوند رحمن وارد  
شوند . خداوند تعداد یکایک آنها را می داند و شمارش صحیح و دقیق  
نموده است ، و تمام آنها باید در روز قیامت منفرداً بدون هیچ تعین و  
واسطه بر خدا وارد شوند .»

برای مردم دنیا صیحه زده می شود :

وَمَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ .<sup>۲</sup>

۱- آیات ۹۳ تا ۹۵ ، از سوره ۱۹ : مریم

۲- زمانی که شتر را می دوشند ، پس از آن قدری صبر می کنند تا بیچّه ⇨

این مردم متمرد و متجاوز و مشرک بهیچوجه تسلیم حق نمی‌شوند و در انتظار و ترقب چیزی نیستند، مگر یک صیحه که بگوش آنها بخورد و آنان را از اینجا ببرد؛ و برای حرکت آنان، به اندازه فاصله زمان دوشیدن شتر تا دوشیدن بار دیگر آن، مهلت داده نمی‌شود.

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ \* وَتَكُونُ الْجِبَالُ  
كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ۱.

«آن روز، روزی است که مردم مانند پروانه‌های پراکنده در فضا پراکنده می‌شوند، و کوهها مانند پشم زده شده، خرد و بی‌اعتبار می‌گردند.»

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ \* تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ \* قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ \*  
أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ \* يَقُولُونَ أَيْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ \* أَيْنَا كُنَّا  
عِظَامًا نَخِرَةً \* قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ \* فَايْمًا هِيَ زَجْرَةٌ  
وَاحِدَةٌ \* فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ۲.

«روزی می‌رسد که یک لرزه و تکان سخت عالم را فرا می‌گیرد؛ و بدنبال آن یک لرزه و تکان دیگر. دلها در آنروز همه ترسان و در اضطراب است؛ چشمها به حال انکسار و ذلت؛ و کسی قدرت ندارد

⇐ شتر شیر بخورد و سپس دوباره می‌دوشند؛ فاصله بین دوبار دوشیدن را فواق گویند

۱- آیه ۴ و ۵، از سوره ۱۰۱: القارعة

۲- آیات ۶ تا ۱۴، از سوره ۷۹: النَّازِعَات



با آن هول و خشیت سر خود را بلند نماید .

(منکرین معاد و بعث) می گویند : آیا ما بازگردانده می شویم به حالت وُلّیّۀ خود و بعد از مردن دوباره زنده می شویم و خدا ما را از قبرها برای حساب و کتاب بیرون می آورد ؟

آیا در صورتی که ما (در میان قبرها) به صورت استخوانهای پوسیده درآئیم ، باز خدا ما را زنده و برای حساب حاضر می کند ؟ و بنابراین ، این حضور ما یک حضور توأم با شرمندگی و خسران و زیان خواهد بود !

یک زجره و یک تکان به آنها زده می شود ، که ناگهان همه از میان قبرها بیرون ریخته و در صحرای قیامت حاضر می شوند ؛ در آن زمینی که مسطح و مستوی است ، کوه و تپه ندارد ، پستی و بلندی ندارد ، در آنجا که هیچ چیز روئیده نشده است ، همه حاضر می شوند .»

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا<sup>۱</sup>.

«روزی که زمین و کوهها به لرزه درمی آید ؛ و این کوههای سخت و صلب که مانند میخ در زمین فرو رفته است ، چنان در هم کوفته و خرد خواهد شد که بصورت شن روان درمی آید .»

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ \* وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ \* وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ \* وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ \* وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ \*  
يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ<sup>۲</sup>.

۱- آیه ۱۴ ، از سوره ۷۳ : المزمّل

۲- آیات ۱ تا ۶ ، از سوره ۸۴ : الانشقاق

«خواهید دید آن زمانی را که آسمان شکافته شود، و فرمان پروردگار خود را بپذیرد و استماع کند و مطیع و منقاد گردد؛ و حقّ است که فرمان خدای خود را بپذیرد و بدان تسلیم شود. و آن زمانی را که زمین کشیده شود، و آنچه در درون خود دارد بیرون بریزد و از همه چیز خالی شود، و به فرمان پروردگار خود گوش فرا دهد؛ و حقّ است که فرمان خدای خود را بپذیرد و مطیع و منقاد آن گردد.

ای انسان! تو با سعی و زحمت بسوی پروردگار خودت کوشا و در حرکت هستی! و به شرف لقای او می‌رسی!»

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ \* وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَشَرَتْ \* وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ \* وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ \* عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ \* يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ \* الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ<sup>۱</sup>.

«خواهید دید آن زمانی را که آسمان پاره شود، و آن زمانی را که ستاره‌ها پراکنده گردند و فرو ریزند، و آن زمانی را که دریاها شکافته شود، و آن زمانی را که قبرها شکافته گردد و آنچه در میان آنهاست بیرون آید؛ در آن وقت مردم می‌دانند برای خود چه پیش فرستاده‌اند، و از این به بعد چه می‌فرستند!

ای انسان! چه تو را به پروردگار کریم خودت غرّه نمود؟ آن خدائی که ترا آفرید، و سپس ترا به چنین شکل و شمائل آراست، و

۱- آیات ۱ تا ۷، از سوره ۸۲: الانفطار

از علم و کمال و سائر مواهب تو را بهرمنند گردانید.»

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ \* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ \* وَإِذَا الْجِبَالُ  
سُيِّرَتْ \* وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ \* وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ \* وَإِذَا  
الْبِحَارُ سُجِّرَتْ \* وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ \* وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ \*  
بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ \* وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ \* وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ \*  
وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ \* وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ \* عَلِمْتَ نَفْسُ مَا  
أَخْضَرْتَ ۱.

«در آن وقتی که آفتاب بگیرد و تاریک شود، و در آن وقتی که ستارگان تیره و کدر گردند، و در آن وقتی که کوهها به سیر و حرکت درآیند، و در آن وقتی که شترهای ماده آستن به بچه ده ماهه‌ای که در شکم دارند رها شوند و با وجود نفاست و ارزش به آنها اعتنائی نشده و معطل بمانند، و در آن وقتی که حیوانات درنده و وحشی محشور شوند، و در آن وقتی که دریاها و اقیانوس‌ها به صورت فلز گداخته به جوش درآید، و در آن وقتی که نفوس با یکدیگر تزویج کنند، و در آن وقتی که از دختران زنده به گور شده معصوم پرسیده شود که به چه گناهی کشته شده‌اند، و در آن وقتی که پرونده‌ها و دیوان‌های نامه عمل را باز می‌کنند و در معرض می‌گذارند، و در آن وقتی که آسمان را برمی‌دارند و کنار می‌گذارند (و در یک عالم دیگری به حساب و جزای انسان می‌رسند)، و در آن وقتی که تنور دوزخ را برافروزند و آتش آن مشتعل گردد، و در آن وقتی که بهشت را نزدیک نموده آماده و مهیّا

۱- آیات ۱ تا ۱۴، از سوره ۸۱: التکویر

سازند ؛ نفس انسان می داند که چه با خود آورده و در آنجا حاضر کرده است .»

بعد می فرماید :

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُتَمِ \* الْجَوَارِ الْكُنُوسِ \* وَالْيَلِيلِ إِذَا عَسَّعَسَ \*  
وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ \* إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ .<sup>۱</sup>

«پس سوگند به آن ستارگانی که مخفی هستند ، و در آسمان سیر و حرکت نموده و سپس در جایگاه خود پنهان می شوند ، و سوگند به شب تار در آن هنگامی که جهان را تاریک کند . و به روز روشن و سپیده صبح در آن هنگامی که دم زند و تنفس نموده ظهور کند ؛ که این قرآن گفتار رسولی از طرف خداست که آن ، جبرائیل امین و بسیار بزرگوار است .»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ \* يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ أَوْ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ .<sup>۲</sup>

«ای مردم ! از پروردگار خود بپرهیزید که تکان و زلزله ساعت پیدایش قیامت چیز بزرگی است ؛ در آن روز می بینی که هر زن شیرده ای از شدت ترس و دهشت طفل شیرخوار خود را فراموش می کند، و هر زن آبستنی جنین خود را سقط می نماید ، و می بینی که

۱- آیات ۱۵ تا ۱۹ ، از سوره ۸۱ : التکویر

۲- آیه ۲ او ، از سوره ۲۲ : الحج

مردم همه مستند ، و حال آنکه آنها مست نیستند و لیکن عذاب خدا شدید است .»

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ \* وَحَسَفَ الْقَمَرُ \* وَجُمِعَ الشَّمْسُ  
وَالْقَمَرُ \* يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ \* كَلَّا لَا وَزَرَ \* إِلَىٰ رَبِّكَ  
يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ \* يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ \* بَلِ  
الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ \* وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ .<sup>۱</sup>

«در آن زمانی که چشم‌ها از وحشت و اضطراب خیره بماند ، و ماه تابان منخسف و تاریک شود ، و خورشید و ماه به هم بچسبند و در هم فرو روند ؛ در آن زمان انسان می‌گوید راه فرار از کجاست ؟  
نه چنین نیست ، ابداً ابداً ، هیچ راه فرار و خلاصی نیست ! در آن زمان ، محل اقامت و درنگ ، در نزد پروردگار تست ؛ در آن زمان به انسان می‌آگاهانند که چه پیش فرستاده است ، و چه از این به بعد می‌فرستد . آری ! و اگر چه انسان عذر تراشی‌های خود را کنار نگذارد باز بر نفس خود بصیر و داناست و از اعمالی که انجام داده مطلع است .»

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ \* وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ  
وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً \* فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ .<sup>۲</sup>

«در آن وقتی که در صور با یک دم دمیده شود ، و زمین و کوهها چنان به حرکت و گردش درآیند و چنان یکباره در هم کوفته گردند که

۱- آیات ۷ تا ۱۵ ، از سوره ۷۵ : القيامة

۲- آیات ۱۳ تا ۱۵ ، از سوره ۶۹ : الحاقّة

هیچ تمیزی بین زمین و کوه نباشد و همه با هم یکسان شوند؛ در آن روز واقعه قیامت پدید خواهد آمد.»

اولیاء خدا که همان مقربین و سابقین و مُخْلِصین هستند، از تمامی این منازل و مراحل فارغند، چون همه اینها را طی کرده‌اند. صیحه دنیوی و تکویر شمس و خسوف قمر و اندکاک آنها درهم و انکدار نجوم و تسییر جبال و تعطیل عِشَار و تسجیر بحار و نشر صُحُف و تسعیر نار و اِزْلاَف جَنَّت و علم بما قَدَمَّ و ما اُخَّر و ... همه را طی نموده و عبور کرده‌اند.

حال باید دید که چگونه عبور کرده‌اند؛ با وجود آنکه این منازل و مراحل بعد از این عالم و در دنبال آن پیدا می‌شود، و همه در ترقب و انتظار آن هستند؟ و چگونه برای خصوص این افراد طی این مراتب دست داده، به خلاف دیگران.

برای روشن شدن این مطلب باید مقدمه‌ای ذکر کنیم:

ما افراد بشر، بدنی داریم که همین جسم مادی و طبیعی است، و در دنیائی زیست می‌کند که از جهت آثار و خواص مادی و طبیعی همانند خود اوست.

و ذهنی داریم که محلّ خواطر و افکار ماست؛ و بدن ما و جسم ما با تصوّرات ذهنیه کار می‌کند و هر چه را که بخواهد بجا می‌آورد. مثلاً اگر کاری بخواهیم انجام دهیم، اولاً ذهن ما صورت تصوّریه آن عمل را در خود ترسیم می‌کند، و پس از آن منافع و مضار آن را می‌سنجد، و پس از تشخیص مصلحت فعل، میل به بجا آوردن

پیدا می‌شود و ذهن بدن را امر به فعل می‌کند و در اینحال بدن که مأمور ذهن است مشغول کار می‌شود .

بدن ما هر حرکت و سکونی انجام دهد : بخوابد ، بیدار شود ، نماز بخواند ، گناه کند ، ثواب کند ؛ همه و همه بر طبق آن ترسیم و نقشه قبلی ذهن است .

و یک خودیتی هم داریم که نفس ماست .

آن ذهن ما در داخل بدن ما نیست ؛ خارج از آن هم نیست ؛ قبل از بدن ما نیست ؛ بعد از آن هم نیست ؛ پهلوی بدن ما در کنار آن هم نیست ؛ بلکه احاطه بر بدن ما دارد کما اینکه نفس ما احاطه بر آن ذهن و بر بدن ما دارد . و می‌توانیم بگوئیم همه یکی است و می‌توانیم هم بگوئیم آنها از هم جدا هستند . اما هر کدام احاطه بر دیگری دارد ؛ نفس بر ذهن ، و ذهن بر بدن . و مانند یک عده‌ای که با هم مجتمع شوند نیستند .

نفس ما پهلوی مثال ما ، و مثال ما پهلوی بدن ما نیست .

ما می‌بینیم که نفس ما احاطه بر بدن ما دارد . و وقتی نفس اراده می‌کند ، بدن را با خود حرکت می‌دهد . و عالم مثال و ذهن ما نیز احاطه بر بدن دارد ، و وقتی به بدن امر به حرکت می‌کند مثل اینکه بدن آلتی است در دست او که به این طرف و آن طرف می‌برد . و نیز از بدن خارج نیستند بلکه احاطه دارند ؛ به خلاف بدن که بر آنها احاطه ندارد . بدن بر ذهن ما احاطه ندارد . و ذهن ما بر نفس ما احاطه ندارد ؛ و بالتّیجه ذهن و بدن بر نفس احاطه ندارند .

عالم مثال و قیامت هم نسبت به عالم دنیا به همین مناسبت است.

یک دنیائی داریم که همین عالم طبع است؛ عالم مثال و برزخ در این دنیا نیست، خارج از این هم نیست، پنجاه هزار سال بعد، صد هزار سال بعد نیست، در امتداد این عالم نیست؛ هم اکنون عالم برزخ و عالم قیامت موجود است و احاطه بر این عالم دارد. عالم قیامت موجود است، و احاطه بر عالم برزخ و عالم طبع دارد.

پس این عالم در شکم عالم برزخ است، و عالم برزخ در شکم عالم قیامت است؛ اما نه مانند طبقات مغز پیاز و پوست‌های روی آن، زیرا همه آنها از یک سنخ و از یک جنس‌اند، همه ماده‌اند؛ بلکه مانند احاطه تجرّد از صورت و ماده بر صورت و ماده، و تجرّد از ماده بر ماده که هیچیک عرضی نیستند.

اگر از اینجا به طول و امتداد زمان حرکت کنیم چنین نیست که مثلاً صد سال دیگر به برزخ برسیم، و بعداً نیز مثلاً صد سال دیگر جلو برویم و به قیامت برسیم، این سیر را سیر عرضی گویند، و چنین نیست؛ بلکه طولی است. یعنی در درجات و مراتب عوالم از پائین به بالا و از دانی به عالی، و از غیر مجرّد به مجرّد باید حرکت کنیم؛ حرکت هم حرکت عرضی نیست بلکه طولی است، و محتاج به پیمودن زمان و مکان نیست بلکه سیر در اطوار و آثار نفس است.

آیاتی که از قرآن مجید ذکر شد که در دنیا صیحه زده می‌شود، زلزله پدید می‌آید، خورشید تاریک می‌گردد و غیر ذلک؛ عقباتی



است که در ورود به برزخ باید طیّ شود، یعنی چون این حوادث پدیدار شود، ورود در برزخ بر انسان منکشف می‌گردد.

انسان در اینصورت برزخ را ادراک می‌کند و می‌فهمد که در برزخ رفته است، نه اینکه برزخ حالا نیست و بعداً به دنبال این حوادث وجود پیدا می‌کند.

و چون اطلاع بر این امور مترتب بر موت اضطراری و یا اختیاری است، لذا می‌گویند برزخ در عقب دنیا است.

دنباله بودن برزخ برای دنیا، به اعتبار ادراک برزخ و انکشاف آن است بعد از مردن؛ و گرنه برزخ الآن هست، و شرط ادراک آن مردن است.

مثال: جائزه‌ای که برای طفل معین می‌کنند که اگر این کلاس را تمام کنی و معدل خوب بیاوری به تو می‌دهیم، هم اکنون موجود است. به طفل می‌گویند: زحمت بکش، درس بخوان، جائزه به تو داده خواهد شد.

طفل فعلاً بر جائزه دسترسی ندارد، و دسترسی بر آن مترتب بر ارتقاء به رتبه بالاتر است؛ نه آنکه جائزه بعداً موجود می‌شود، و چون معدل خوب بیاورد پیدا می‌شود.

روایات بسیاری داریم و ما در مباحث سابقه به تفصیل آوردیم که اعمالی که انسان انجام می‌دهد از خیر و شرّ، هم اکنون صورت برزخی به خود می‌گیرد و لباس مثالی می‌پوشد. و هم اکنون صورت قیامتی به خود می‌گیرد، و برای انسان ذخیره است در عالم علم خدا

که در تعیین نشئات به نام عالم برزخ و قیامت است . تا پس از عبور انسان از عقبات مرگ به او برسد .  
 اعمالی که انسان انجام دهد فوراً صورت طبعی و برزخی و قیامتی بخود می‌گیرد . صورت طبعی برای همه کس مشهود است ، و صورت برزخی و قیامتی آن در زیر پرده و حجاب برزخ و قیامت است ، که چون هر یک از آن پرده‌ها و حجاب‌ها کنار برود مُدرک و مشهود می‌شود .

افرادی که گرفتار عالم هوی و هوسند و از آثار و لوازم عالم طبع عبور نکرده‌اند و مسجون در سجن آرزوها و شهوات هستند ، آنرا ادراک نمی‌کنند . آتش هست ولی ادراک سوخته شدن نمی‌نمایند ، در عین آنکه در میان شعله‌های آن می‌سوزند .

عیناً مانند شخصی هستند که در زیر چاقوی جراحی قرار گرفته ، دل و کلیه‌اش را پاره می‌کند و از بدن او خون جاری می‌شود اما چون حس ندارد و بیهوش است ادراک نمی‌کند ؛ وقتی که به حال آمد می‌فهمد چه کار بر سرش آمده است .

آن وقت احساس درد را می‌کند ، و شروع به گریه و فغان می‌نماید .

درد در حال به هوش آمدن پدید نیامده است ، بلکه در حال جراحی پیدا شده است ؛ و اینک احساس درد می‌کند .

بزرگان گفته‌اند که مردم شهوت پرست دنیا چون مست آرزوها و تخیلات هستند ادراک جهنم نمی‌کنند . هر کس در هر غریزه‌ای مست

شود، چشم و گوش او از ادراک غیر، کور و کر می‌شود و بنابراین، ادراک ضرر و شرّ و نار و جهنّم نمی‌کند. **حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعْمِي وَيُصِمُّ**. چون غریزه از دست او رفت و مستی ناشی از آن نیز به دنبالش سپری شد و چشم و گوش واقعه‌ش باز شد، می‌بیند چه زیان‌هایی نموده و در چه آتش غرور و نخوت و استکباری می‌سوخته است.

و محصل کلام آنکه آیات و روایاتی که در ظاهر، برزخ و قیامت را بدنبال زمانی دنیا می‌گیرد، به اعتبار آنستکه معرفت و ادراک این عوالم پس از مرگ حاصل می‌شود؛ و به مقتضای نصوصیت آیات و اخباری که دلالت بر فعلیت تحقق آن عوالم دارند باید ظهور در تعقیب زمانی را به تعقیب در معرفت و انکشاف حمل نمود.

**عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** که طبق آیات مذکوره وجه الله هستند و برای آنها بوار و هلاکتی نیست، بوسیله مجاهده با نفس اماره که جهاد اکبر است<sup>۱</sup>، و بوسیله اعمال صالحه؛ در دنیا و عالم طبع، برای آنها کشف برزخ و قیامت شده است. یعنی از دنیا برآمده، وارد در عالم برزخ شده‌اند و نفخه صور اّماته و اّحیاء در برزخ به آنها زده شده، و از برزخ خارج و به عالم قیامت وارد شده‌اند و عواقب عوالم قیامت را

۱- بنا به نقل «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۵، جزء ۲، ص ۴۲ از «جامع الأخبار» رسول خدا فرمود: **رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ**.

و در «بحار» کمپانی، ج ۶، ص ۴۴۳ از «کافی» نقل کرده که او با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که: **إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ بِسَرِّيَّةٍ، فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرَحِبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ.**

نیز ادراک کرده‌اند .

آنان به مرگ اختیاری مرده‌اند و به حیات الهی زنده‌اند ، و در عالمی مافوق عالم نفس که در آنجا زمان و مکان نیست بلکه احاطه تامه و کلیه بر زمان و مکان دارد رفته‌اند . همه چیز برای آنها حاضر ، و زمان ماضی و حال و استقبال و وقایع حادثه در آنها برای آنان مشهود ، و علم بلایا و منایا برای آنان امر عادی است .

برای مخلصین چون زمان برداشته شده است . دیگر ماضی و مضارع مطرح نیست ؛ و آنان بر علوم اوکین و آخرین واقف ، و حرکت کوهها و صیحه‌ها و به جوش آمدن دریاها و غیرها همه در برابر آنان حاضر و ایشان بر آنها ناظر و شاهدند . و در عالم مافوق زمان و زمانیات ، زمین و آسمان ، ثوابت و سیارات ، وقایع زمین و آسمان همه برای آنها مشهود است ؛ همچنانکه در نزد پروردگار تبارک و تعالی مشهود است .

بنابراین با آنکه آنها عمری دراز ننموده‌اند بطوریکه نفخه صور را ببینند و بشنوند و زلزله قیامت را مشاهده نمایند ، و لیکن به علت ارتقاء آنان به عالم تجرد از ماده و طبع ، بر تمام زمانیات مستولی بوده و سیطره دارند و همه در مرأی و مسمع آنان است .

البته این مقامات اختصاص به افرادی دارد که به حیات خدا زنده شده باشند ، و در وجود آنان از بقایای نفس و آثار آن بهیچوجه من الوجوه نباشد ، و بطور کلی پاک و مطهر شده باشند .

چون اگر از آثار نفس هنوز در ناحیه‌ای از وجودشان باقی باشد ،

آنها محیط بر زمان نمی‌شوند؛ و معلوم است کسی که خود گرفتار زمان و محبوس و مقید در زمان است نمی‌تواند از افق بالای زمان، زمان و زمانی را بنگرد.<sup>۱</sup>

**ائمه طاهرين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين** که از ماضی و آینده خبر داشتند و در آب‌سجوار تشریح قرار گرفته و بر معدن عظمت رسیده و از آب حیات سرمدی آشامیده بودند، بواسطه آن بود که در فوق زمان بوده و ادراک حقیقت نفس خود را که ملازم با معرفت ربّ است نموده و به درجات اخلاص و خلوص رسیده و در حرم امن و امان حضرت احدیت مقیم بودند.

لذا دیده می‌شود که هیچگاه کمربند زمان آنان را مقید و محدود نساخت، و از پرواز در سدره‌المُنتهی مانع و رادع نگشت. و در برابر هر سؤالی در گذشته و آینده، و احکام جزئیّه و علوم کلیّه و معارف الهیّه، جواب حاضر و پاسخ قاطع عنایت می‌فرمودند.

سؤالی که از امام می‌شود، از بدنش می‌شود یعنی از چشم و گوش و حواسّ ظاهره او؛ حواسّ فوراً از مثال امام استعلام می‌کنند و مثال

۱- أمير المؤمنين عليه السلام در ضمن حکم «نهج البلاغه» می‌فرماید:  
 إِنَّ لَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا،  
 وَاشْتَعَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا. فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا حَسَبُوا أَنْ يُمَيِّتَهُمْ، وَ  
 تَرَكَوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيُتْرَكُهُمْ. وَرَأَوْا اسْتِكْنَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا، وَدَرَكَهُمْ لَهَا  
 فَوْتًا. أَعْدَاءُ مَا سَأَلَ النَّاسُ؛ وَ سَلِمَ مَا عَادَى النَّاسُ. بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بِهِ عِلْمُوا، وَ  
 بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا. لَا يَرُونَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ؛ وَ لَا مَخَوْفًا فَوْقَ مَا  
 يَخَافُونَ. («نهج البلاغه» ج ۲، حکمت ۴۳۲، از طبع عبده مصر، ص ۲۳۷)

امام با آن سعه و گشایشش از نفس امام ؛ و در یک طرفه العین از مُلك و ملکوت خبر می دهد .

کما اینکه ما نیز در مذاکرات و سخنان عادی روزمره خود بوسیله جسم و حواس آن با یکدیگر ربط پیدا می کنیم . و حواس ما فوراً تلگرافی از مثال و ذهن ما می گیرد و ذهن ما از نفس ما اخذ می کند . چشم و گوش و زبان ، آلات استخدام ذهن ما ؛ و ذهن ، صفحه منقش در برابر دیدگان نفس ماست .

چشم ، بینائی را به ذهن تحویل می دهد و ذهن حقیقت و واقعیت آن را بدون صورت به نفس می رساند .

و بالعکس نفس مطلب کلیه را به ذهن تنازل داده و به صورت قالب بندی می کند و ذهن آنرا بوسیله جسم و اعضاء آن به خارج منعکس می کند .

در نفس مقدس امام که که نفس کلیه ، و برزخ او که مثال کلیه و در حقیقت قضاء و قدر کلیه الهیه هستند ، مطلب از این طرز که بیان داشتیم عالی تر و والاتر است ؛ و سعه و احاطه دقیق تر و عجیب تر و کلی تر است .

لازمه ارتقاء به این مقام ، سعه و کلیت است و نسیان جزئیات . کما آنکه برای مردم عادی نیز لازمه ارتقاء به قیامت ، رفض مناسبات اعتباریه و روابط جزئیته متعلقه به این عالم است .

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ .<sup>۱</sup>

۱- آیه ۱۰۱ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون

« چون در صور دمیده شود و قیامت بر پا گردد ، در اینصورت بین مردم روابط نَسَبی نخواهد بود ؛ و بین افرادی که خویشاوندی در دنیا دارند گفتگویی نیست . »

چون عالم عوض می‌شود ، و روابط این عالم از شؤن این عالم است ؛ آن عالم شؤن دیگری دارد ، عالم حقیقت است و اعتبار نیست ، عالم واقعیت است و روابط بر اساس ماده و طبع نیست . در آنجا افرادی که از نقطه نظر معنی و واقعیت و ارتباط نفوس روحانیّه با هم ارتباط دارند با همدیگر مجتمع می‌شوند ، گر چه از جهت ماده و طبع و نیز از جهت روابط اعتباریّه با یکدیگر بیگانه باشند .

در این عالم حقّ و باطل در هم آمیخته و روابط بر اساس جلب منافع مادّیّه و اعتباریّه است ؛ و در آن عالم ، حقّ از باطل جدا و روابط بر میزان قُرب و بُعد نفوس از یکدیگر است .

در اینجا احترام از بزرگان برای دفع ضرر و نیات مختلفی است که در همینجا نتیجه‌اش عائد انسان می‌شود ؛ در آنجا بزرگی نیست ، انسان از پدرش و پسرش فرار می‌کند ، و گرفتاریهای خود او برای او مجال و حال برخورد با دگران را نمی‌گذارد.

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ \* يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَأُمُّهُ وَ  
أَبِيهِ \* وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ \* لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ .<sup>۱</sup>  
« چون صدای کوبنده بلند شود و روز باز پسین برسد ، روزی

۱- آیات ۳۳ تا ۳۷ ، از سوره ۸۰ : عبس

است که انسان از برادرش فرار می‌کند . و از مادرش و پدرش و از زوجه‌اش و فرزندانش فرار می‌کند . و برای هر کس در آن روز شأن و کاری است که او را به خود مشغول ساخته و مجال برخورد با دیگران را نمی‌دهد .»

در آنجا هر کس به خدا آشناتر باشد و به رسول خدا آشناتر باشد نسبتش شریف‌تر است .

در روایات داریم که وقتی حضرت امام زمان عجل الله فرجه الشریف ظهور کنند ، مردم از باب قرابت خویشاوندی و رحمیت ارث نمی‌برند ، بلکه مانند صدر اسلام بر اساس قرابت معنوی و اخوت دینی ارث می‌برند .<sup>۱</sup>

با اینکه گفتیم ظهور امام زمان مرتبه نازل‌ای است از رجعت ، و رجعت مرتبه نازل‌ای است از قیامت ؛ بنابراین در قیامت بهیچوجه قرابت و خویشاوندی موجب نجات و دستگیری از انسان نخواهد بود.

الأخلاء يومئذٍ بعضهم لبعض عدوٌ إلا المتقين .<sup>۲</sup>

«دوستان و موالی در آن روز ، بعضی با بعضی دشمنند مگر

۱- صدوق (ره) در «من لا يحضره الفقيه» در آخرین روایت از کتاب موارث در باب نوادر آورده است که : قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ءَأَخَى بَيْنَ الْأَرْوَاحِ فِي الْأُظْلَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَجْسَادَ بِأَلْفِي عَامٍ ؛ فَلَوْ قَدَّ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَ الْأَخِ الَّذِي ءَأَخَى بَيْنَهُمَا فِي الْأُظْلَةِ ، وَلَمْ يُورَثِ الْأَخُ فِي الْوِلَادَةِ . ( از طبع نجف ، ج ۴ ، ص ۲۵۴ )

۲- آیه ۶۷ ، از سوره ۴۳ : الزخرف



پرهیزکاران .»

دوستی‌هایی که مردم در این دنیا بر غیر میزان خدا و قرب و محبت خدا با یکدیگر دارند چون بر اساس حق نیست ، در آن عالم بروز و ظهور حقائق تبدیل به دشمنی می‌گردد و به صورت دشمنی ظهور دارد ، مگر روابطی که بر میزان حق و تقرب حضرت باری تعالی در بین مردم باشد ، که آن در آن عالم نیز بصورت مودت و دوستی است .

اگر حقیقت دوستی‌هایی که مردم دنیا با یکدیگر دارند بررسی شود ملاحظه می‌شود که بر محور پیمان‌ها و تعهدات و امور اعتباریه دیگر و یا بر اساس قرابت و خویشاوندی و اتحاد خون بوجود می‌آید .

و چون تمام این امور برای تسکین خاطر و جلب منفعت دنیوی است ، بنابراین تا دم مرگ بیشتر باقی نمانده و تاب مقاومت نمی‌آورد . بچه تربیت می‌کند برای آنکه در هنگام پیری از او دستگیری کند ، از آقا احترام می‌کند تا از او استفاده کند . پسرش را دوست دارد برای آنکه فرمانش را ببرد ؛ اما اگر بزرگ شد و فرمان نبرد ، و فرزند در حال پیری از او دستگیری نکرد ، به کسی که سلام کرده امروز جواب سلامش را نداد ، زن حاضر برای توقعات مرد نبود ، مرد حاضر برای خواهش‌های زن نبود ؛ در این صورت باز هم محبت باقی است ، یا تبدیل به یک صحنه از آتش عداوت و جدائی می‌شود ؟

تمام دوستی‌های مردم دنیا چون بررسی شود ، و از ریشه‌ای که

دارد جستجو به عمل آید. و از علل سبب پیدایش و از علل و اسباب فقدانش نیز تفحص گردد معلوم می شود؛ غیر از دوستی هائی که اولیاء خدا و متقیان دارند بقیه همگی بر اساس شهوت و غضب و مال پرستی و جان دوستی و لذائذ مادی جنسی و خوراکی و حب جاه و ریاست و سائر امور اعتباریه و همیه است.

چون قیامت بر پا شود و اصولاً این اساس به هم بخورد و واژگون گردد و **إِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ**<sup>۱</sup>، این دوستی ها تبدیل به عداوت می شود؛ دوستانی که از شدت محبت بر سر هم قسم می خوردند، در روز بازپسین اگر به هم نزدیک شوند مُشت بر سر هم می کوبند، و با ندائی که از ته جان برمی خیزد می گوید: دور شو از من! پدر مشت می کوبد بر سر فرزند و فرزند بر سر پدر، زن بر سر شوهر و شوهر بر سر زن، شریک بر سر شریک، راننده بر سر سرنشین و سرنشین بر سر راننده، غلام بر سر مولی و مولی بر سر غلام.

اما متقیان و اخلاء ایمانی بدون هیچ توقع و ترقب و انتظاری از هم، همدیگر را دوست دارند. سعی در قضاء حوائج هم می کنند بدون انتظار پاداش، پهلوی هم در مجالس نماز و مساجد و مجالس ذکر می نشینند و یاد خدا می کنند بدون هیچگونه توقع و انتظاری؛ اجتماع می کنند نه اجتماع شیطانی؛ مسجد می سازند نه مسجد ضرار بلکه مسجد ایمان و تقوی.

لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ

۱- ذیل آیه ۲۱، از سوره ۲۹: العنکبوت

فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا<sup>۱</sup>.

«آن مسجدی که از اولین روز بنیادش بر اساس تقوی و پاکی و عصمت و مصونیت از گناه پایه‌گذاری شده است سزاوارتر است اینکه در آن به عبادت قیام کنی! در آن مسجد مردانی هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه گردیده و به مقام طهارت برسند.»

در چنین مساجدی دوستان خدا با هم اجتماع می‌کنند؛ یکدگر را تماشا می‌کنند، داد و ستد معنوی و ردّ و مبادله حقائق و معارف می‌کنند، و چنان با یکدگر صمیم و محبّ هستند که هیچ چیز نمی‌تواند اساس محبّت آنها را بر هم زند. و چون برای خداست جاودانی است، و زمان و مدّت آن در اثر انقراض دنیا پایان نمی‌پذیرد.

به خلاف دوستی‌های دنیوی که آخرین مدّتش، اولین مرحله مرگ است. و در هنگام جان دادن، ملائکه قبض روح، لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ<sup>۲</sup> را در گوش آنان می‌نوازند.

ابن ملجم مرادی سوگند یاد می‌کند که من امیرالمومنین را دوست دارم.

مسکین دروغ می‌گوید؛ دوست دارد برای عطا و هدیه‌ای که از آن حضرت به او می‌شده است، دوست دارد برای اسب سواری خوشرنگ که به او داده شود، دوست دارد که سهمیه او از بیت المال

۱- قسمتی از آیه ۱۰۸، از سوره ۹: التّوبه

۲- ذیل آیه ۹۴، از سوره ۶: الأنعام

افزون گردد .

در «إرشاد» مفید وارد است که روایت کرده است جعفر بن سلیمان ضَبَعِي از مُعَلَّى بن زیاد که گفت :

جَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ لِعَنْهُ اللَّهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَحْمِلُهُ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، اخْبِرْنِي ! فَنظَرَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ : أَنْتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ الْمُرَادِيُّ ؟

قَالَ : نَعَمْ !

قَالَ : أَنْتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ الْمُرَادِيُّ ؟!

قَالَ : نَعَمْ !

قَالَ : يَا غَزْوَانُ ! اخْبِرْنِي عَلَى الْأَشْقَرِ ! فَجَاءَ بِفَرَسٍ أَشْقَرَ فَرَكِبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ أَخَذَ بِعِائِهِ . فَلَمَّا وَلَّى قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

أُرِيدُ جِيَاءَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَدِيرَكَ مِنْ حَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

«ابن ملجم مرادی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و اسب

سواری می خواست ، و به آن حضرت گفت : ای امیرمؤمنان ، به من مرکبی بده ! حضرت نظری به او نموده و گفتند : تو عبدالرحمن بن ملجم مرادی هستی ؟

گفت : آری !

حضرت فرمود : تو عبدالرحمن بن ملجم مرادی هستی ؟!

گفت : آری !

حضرت گفتند: ای غزوان! یک اسب اشقر (که رنگ قرمز خوشی دارد) به او بده!

غزوان یک اسب خوشرنگ قرمز مائل به قهوه‌ای برای او آورد، و ابن ملجم سوارش شد و عنان او را به دست گرفت. و چون پشت کرده و می‌رفت حضرت فرمودند:

من ارادة عنایت و عطا و بخشش به او دارم و او اراده کشتن مرا دارد؛ حال باید کسی که به غدر من در مقابل او قیام کند و دفاع از حق من کند بیاید.

و در «مناقب» ابن شهر آشوب وارد است که:

إِنَّهُ جَاءَهُ لِيُبَايِعَهُ، فَرَدَّهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا؛ فَبَايَعَهُ وَتَوَثَّقَ مِنْهُ أَلَّا يَغْدِرَ وَلَا يَنْكُثَ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُكَ تَفْعَلُ هَذَا بَعِيرِي!

فَقَالَ: يَا غَزْوَانُ! أَحْمِلْهُ عَلَيَّ الْأَشْقَرَ، فَأَرْكَبْهُ. فَتَمَثَّلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَبُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ  
امضِ يَا بَنَ مَلْجَمٍ! فَوَاللَّهِ مَا أَرَى تَفِيَّ بِمَا قُلْتَ!<sup>۲</sup>

«چون ابن ملجم آمد با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کند حضرت او را دوبار یا سه بار رد نمود. و پس از آن با او بیعت کرد و از او میثاق گرفت که مکر و خدعه نکند و بیعت را نشکند.

۱- غزوان نام مأمور حضرت است.

۲- «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۷۹ و ۸۰.

ابن ملجم گفت : سوگند بخدا که ندیدم با کسی غیر از من چنین رفتار کنی !

سپس حضرت فرمود به غزوان و به او اسبی داد و سوار شد . و پس از آنکه حضرت تمثّل به آن بیت جست ، فرمود : برو ای ابن ملجم ! سوگند بخدا که نمی بینم به آنچه گفته ای وفا کنی !»

و مجلسی در «بحار» از کتاب «تذکره خواصّ الأئمة» نقل کرده است که او می گوید : ابن سعد در «طبقات» گفته است که :

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، لَمَّا جَاءَ ابْنَ مُلْجَمٍ وَ طَلَبَ مِنْهُ  
الْبَيْعَةَ طَلَبَ مِنْهُ فَرَسًا أَشْقَرَ ، فَحَمَلَهُ عَلَيْهِ فَرَكَبَهُ ، فَأَشْشَدَ  
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أُرِيدُ حَيَوْتَهُ - البيت .<sup>۱</sup>

«چون ابن ملجم نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و حضرت از او طلب بیعت کرد ، ابن ملجم از حضرت اسب قرمز خوشرنگ خواست و حضرت به او عنایت فرمود ، چون بر آن سوار شد حضرت آن بیت را انشاد کرد .»

اما آنچه حقیر خود در «طبقات» دیدم حضرت فقط به آن بیت تمثّل جست و لیکن درخواست ابن ملجم را از آن حضرت نسبت به اسب اشقر ذکر ننموده است .<sup>۲</sup>

ابن ملجم ادعای دوستی با امیرالمؤمنین را می نمود ، و او دروغ می گفت ؛ و در پیش آمد امتحان و عشق به قطّام معلوم شد که آن

۱- «بحار الأنوار» ج ۹ ، ص ۶۴۷

۲- «طبقات» ج ۳ ، ص ۳۴

دوستی سطحی بوده ، و برای رسیدن به مقصود شهوی دست به ارتکاب چنین جنایتی زده است .

اما آن کسی که دوست واقعی است اگر قطعه قطعه اش کنند دست از دوستی بر نمی دارد .

عِنْدَ الْإِمْتِحَانِ يُكْرَمُ الرَّجُلُ أَوْ يُهَانَ<sup>۱</sup> .

چون آزمایش پیش آید ، میزان بزرگواری و شخصیت و یا پستی و مذلت افراد معلوم می شود ؛ و درجه می گیرند و یا از درجه ساقط می شوند .

امیرالمؤمنین به افرادی که از صحابه بزرگوار رسول خدا بودند و با او هم نسبت خویشاوندی نداشتند ، برادر خطاب می فرمود . در خطبه اش فرمود :

أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟<sup>۲</sup>

«کجا هستند آن برادران من که سوار مرکب راستین صراط مستقیم شدند و بر راه حق گذشتند؟»

عمار برادرم کجاست ؟ ذوالشهادتین کجاست ؟ ابن التیّهان کجاست ؟

به این مؤمنان ثابت قدم ، برادر خطاب می کند ؛ به عمار یاسر برادر می گوید .

عمار تاریخ عجیبی در اسلام دارد ، سراسر فهم و درایت و ایمان

۱- شرح «غرر و درر» آمدی ، ج ۴ ، ص ۳۲۱

۲- «نهج البلاغه» خطبه ۱۸۰ ، از طبع عبده مصر : ج ۱ ، ص ۳۴۴

و ایشار! عاشق رسول خدا بود. در مدینه با رسول خدا مشغول ساختن مسجد بود، هر یک از اصحاب و خود رسول الله سهمیه‌ای برای آوردن خشت و گل داشتند؛ سهمیه رسول الله را عمّار تقبل نموده و این پیرمرد که قریب شصت سال<sup>۱</sup> دارد چنان با ذوق و شوق کار می‌کرد که موجب عبرت دیگران بود.

رسول خدا گرد از صورت عمّار با دست و آستین مبارک پاک می‌فرمود و می‌گفت:

وَيْحَ عَمَّارٍ! تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ.<sup>۲</sup>

«ای وای بر عمّار! که او را گروه ستمگر می‌کشند.»

و فرمود:

أُبَشِّرُ يَا أَبَا الْيُقْظَانَ! فَإِنَّكَ أَحْوُ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِيَارَتِهِ،  
وَمِنْ أَفْضَلِ أَهْلِ وِلَايَتِهِ، وَمِنْ الْمُقْتُولِينَ فِي مَحَبَّتِهِ! تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ  
الْبَاغِيَّةُ.<sup>۳</sup>

«ای ابویقظان! بشارت باد ترا! چون تو برادر وصی من علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌باشی در دیانتش، و از افاضل اهل ولایت او هستی، و از کشته شدگان در راه محبت او هستی! تو را گروه ظالم

۱- چون عمّار یاسر در هنگام شهادت نود و چهار ساله بود، بنابراین سنش در وقت رحلت رسول‌الله قریب به شصت و هفت سال و در وقت ساختن مسجد که در اوائل هجرت بوده است قریب به شصت سال می‌شده است.

۲- «منتهی الآمال» طبع اسلامیّه، ج ۱، ص ۹۲

۳- «سفینه البحار» طبع سنگی، ج ۲، ص ۲۷۶



می‌کشند.»

در صفین در رکاب امیرالمومنین علیه‌السلام به دست طاغیان :  
معاویه و تابعانش کشته شد .

رسول خدا فرمود :

كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُتَقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، إِلَّا سَبَبِي وَ نَسَبِي .<sup>۱</sup>

« روز قیامت تمام سبب‌ها و نسب‌ها بریده می‌شود ، مگر سبب

من و نسب من .»

۱- سیوطی در «جامع الصغیر» ص ۹۳ از ج ۲ ، از طبرانی در «معجم کبیر»  
و از حاکم در «مستدرک» و از بیهقی در «سنن» از عمر روایت می‌کند ؛ و نیز از  
طبرانی در «معجم کبیر» از ابن عباس و از مسور روایت می‌کند و می‌گوید : این  
حدیث صحیح است .

و در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل آیه : فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ  
فرماید : وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : كُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُتَقَطِعٌ يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ ، إِلَّا حَسَبِي وَ نَسَبِي . (مجلد چهارم ، ص ۱۱۹)



قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْبَعُضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ<sup>۱</sup>

« و این چنین ما آنها را برانگیختیم و بیدار کردیم برای آنکه در میان خود به گفتگو و مکالمه پردازند.

یک نفر از آنان به دیگران گفت: شما چقدر درنگ کرده‌اید؟

آنان در پاسخ گفتند: یک روز یا مقداری از یک روز!

چند نفر دیگر از آنان در پاسخ گفتند: خداوند و پروردگار شما

داناتر است به مقدار درنگ شما! »

و نیز مطلب را قرآن کریم ادامه می‌دهد تا آنکه می‌فرماید:

وَ كَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ

لَا رَيْبَ فِيهَا<sup>۲</sup>.

« و این چنین ما مردم را و اهل مدینه و شهر را بر احوال آنها آگاه

کردیم تا بدانند که وعده خداوند حق است، و آمدن ساعت قیامت و

فرا رسیدن موعد معهود جای شک و تردید نیست. »

و از اینجا به دست می‌آید که داستان اصحاب کهف، و پنهان

شدن آنها در مغاره، و خوابیدن سیصد و نه سال و برانگیختن آنان را

پس از این مدت طولانی، و آمدن به شهر برای خرید طعام، و اطلاع

مردم بر این داستان؛ همه و همه برای اعلام و اعلان قضیه معاد و

کیفیت آن، و عدم استبعاد آن بوده است.

خصوصیات داستان را ارباب احادیث و تفاسیر، مختلف ذکر

۱- نیمه اول آیه ۱۹، از سوره ۱۸: الکهف

۲- نیمه اول آیه ۲۱، از سوره ۱۸: الکهف

کرده اند . و ما شرح این قضیه را در اینجا طبق روایت وارده در « تفسیر علی بن ابراهیم قمی » ذکر می کنیم :

« علی بن ابراهیم می گوید : حدیث کرد برای من پدرم از ابن اُبی عُمیر از ابوبصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرمود : سبب نزول سوره کهف این است که طائفه قریش ، سه نفر را بسوی نجران فرستادند تا از یهود و نصاری مسائلی را یاد بگیرند ، تا آن مسائل را از رسول الله سؤال کنند .

آن سه تن عبارت بودند از نُضْر بن حارث بن کَلْدَة و عُقْبَة بن اُبی مُعِیْط و عاص بن وائل .

این سه نفر حرکت کردند بسوی نجران ، و به نزد علماء یهود در آنجا رفتند و درخواست تعلّم مسائلی را از آنها نمودند .

علماء یهود گفتند : شما از محمّد از سه مسأله پرسش کنید ؛ اگر طبق مدارکی که در نزد ماست به شما پاسخ گفت ، پس بدانید که او صادق و راستگو است ؛ و سپس از یک مسأله واحد دیگری نیز سؤال کنید ؛ اگر مدعی شد که می داند ، بدانید که او کاذب و دروغگو است !

آن سه تن قرشی گفتند : آن مسائل چیست ؟

علماء یهود گفتند : از محمّد پرسید که آن جوانان و جوانمردانی که در زمان پیشین بوده اند ، و از میان قوم و اهل شهر خود خارج شدند و غیبت نمودند و خوابیدند ، چقدر خوابشان به طول انجامید تا آنکه از خواب بیدار شدند ؟ و تعداد آنها چند نفر بوده است ؟ و با آنها از غیر آنان چه بوده است ؟ و داستان و قصه آنها چیست ؟

و دیگر برسید از حضرت موسی در وقتی که خداوند او را امر کرد که از آن عالم پیروی کند ، و از او تعلّم کند و فرا گیرد ؛ آن عالم که بود ؟ و چگونه از او تبعیت کرد ؟ و داستان او با آن عالم چیست ؟  
و دیگر برسید از مردی که در گردش بود ، و از محلّ غروب خورشید تا محلّ طلوع آنرا بپیمود تا به سدّ یاجوج و ماجوج رسید ؛ آن مرد که بود ؟ و داستان قصّه او چیست ؟

و سپس مفصّلاً آنها شرح این سه مسأله را برای آن سه نفر املاء کردند و گفتند : اگر محمّد پاسخ شما را طبق آنچه ما برای شما شرح دادیم بیان کرد پس بدانید که او صادق است ، و اگر بر خلاف این بیان کرد بدانید که کاذب است و تصدیق او را ننمائید !

قریش پرسیدند : پس آن مسأله چهارم کدام است ؟  
یهود گفتند : از او برسید که قیامت چه موقع بر پا خواهد شد !  
اگر مدعی شد که من هنگام فرا رسیدن قیامت را می دانم ، بدانید که دروغگو است ! چون وقت قیامت را غیر از ذات خداوند تبارک و تعالی هیچکس نمی داند .

آن سه تن از نجران بازگشتند ، و به نزد ابوطالب در مکه آمدند و گفتند : ای ابوطالب ! فرزند برادر تو چنین می پندارد که از اخبار غیبیه آسمان بر او نازل می شود ، و ما مسائلی داریم ؛ اگر پاسخ ما را داد می دانیم که در دعوی خود صادق است ، و اگر پاسخ نداد می دانیم که کاذب است !

ابوطالب گفت : از هر چه می خواهید از این مسائلی که مورد نظر

شماست از او سؤال کنید ، قریش از آن سه مسأله از رسول الله سؤال نمودند .

رسول الله بدون آنکه جواب را مقرون به اراده و مشیّت خدا کند و « إن شاء الله » بگوید فرمود : من فردا جواب شما را می‌دهم . (به امید آنکه تا فردا جبرائیل امین می‌آید و پاسخ این مسائل را از ناحیه مقدّس ذات حقّ تعالی می‌آورد .)

در این حال مدّت چهل روز ، وحی از رسول خدا منقطع و مختفی شد ، تا به سرحدی که رسول خدا را غم و اندوه فرا گرفت ، و صحابه که ایمان آورده بودند و پیوسته با آن حضرت بودند ، در شکّ و تردید افتادند . و قریش خوشحال شدند ، و پیامبر و مؤمنین را مسخره و اذیت می‌کردند . و حزن و اندوه ابوطالب فزونی گرفت . چون چهل روز به پایان رسید ، بر پیامبر اکرم سوره کهف نازل شد .

رسول خدا از جبرائیل پرسید : درنگ کردی ! و در پاسخ این سؤالات کندی و تأمل کردی !

جبرائیل گفت : ما ابداً چنین توانائی را در خود نداریم که بدون اذن و فرمان خدا فرود آییم ! در این حال خداوند این آیات را فرستاد :

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا .

و سپس قصّه و داستان را برای رسول الله بیان کرد و گفت :

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ

هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا.

پس حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: اصحاب کهف و رقیم در زمان پادشاه جابر و سرکشی بودند که تمام اهل مملکت خود را به پرستش بتها فرا می خواند، و کسی که دعوت او را اجابت نمی نمود او را می کشت.

و آن جوانان گروهی از ایمان آورندگان به خدای تعالی بودند که پیوسته خداوند عزوجل را عبادت می کردند. و پادشاه در دروازه شهر افرادی را گماشته بود که نمی گذاشتند کسی از شهر خارج شود مگر آنکه برای بتها سجده کند.

آن جوانان به بهانه صید خارج شدند، و در راه، عبورشان به چوپانی افتاد و او را به طریقه و آئین خود و به مرام و مقصود خود دعوت کردند.

آن چوپان دعوت آنانرا اجابت نکرد؛ لیکن سگ آن چوپان دعوت را اجابت نمود، و با آنان به راه افتاد.

حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هیچکدام از بهائم داخل بهشت نمی شوند مگر سه عدد از آنها که عبارتند از: خر بلعم باعورا و گرگ یوسف<sup>۱</sup> و سگ اصحاب کهف.

۱- در تفسیر «منهج الصادقین» ج ۵، ص ۲۲ و ۲۳، در ذیل آیه ۱۷ و ۱۸ از سوره یوسف: قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْعَانَا فَاكَلَهُ الذِّئْبُ - الْأَيْتِينَ «برادران یوسف گفتند: ای پدر، ما برای مسابقه به صحرا رفتیم و یوسف را تنها نزد اثاثمان گذاشتیم پس گرگ او را خورد.» گوید: ﴿

« مروی است که ... پدر، ایشان را گفت: اگر چنان است که راست می‌گوئید، این گرگ که یوسف را خورده بگیرد نزد من آورید تا صدق قول شما را از او معلوم کنم. ایشان به صحرا رفتند و گرگی بگرفتند و دست و پای وی را بستند و نزد پدر آورده بیفکندند و گفتند: این گرگی است که یوسف را خورده، یعقوب گفت: دست و پای او را بگشائید! چون وی را گشودند یعقوب گفت: ای گرگ نزد من آی! آن گرگ بیامد و نزد یعقوب بایستاد. یعقوب گفت: ای گرگ! شرم نداری که میوه دل من و روشنی هر دو چشم مرا بخوردی؟ گرگ به آواز آمد که: لَا بِحَقِّ شَيْئَتِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا أَكَلْتُ وَلَدَكَ! وَإِنَّ لِحُومَكُمْ وَدِمَاءَكُمْ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ مُحَرَّمَةً عَلَيْنَا، وَإِنِّي لَمَظْلُومٌ مَكْذُوبٌ عَلَى غَرِيبٍ فِي بِلَادِكُمْ. » بحق پیری و موی سفید تو که من فرزند تو را نخورده‌ام! بدرستی که خون و گوشت شما که پیغمبرانید بر ما حرام است، و من مظلوم و بر من دروغ بسته‌اند و در این زمین غریبم.»

گفت: برای چه به این زمین آمده‌ای؟ گفت: یا نبی الله! مرا اینجا خویشانند؛ دیروز به زیارت ایشان آمده بودم پسران تو مرا گرفتند و بر بستند و نزد شما آوردند و این دروغ بر من بستند. یعقوب نزد دیدن این حال و شنیدن این مقال از گرگ، گفت که: يَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ

همین جریان را در «تفسیر أبو الفتوح رازی» ج ۶، ص ۳۵۱ و ۳۵۲؛ و «الدرر المنتور» ج ۴، ص ۱۰؛ و «تفسیر سوره یوسف» أبو حامد غزالی، ص ۴۵ تا ص ۴۷ از طبع سنگی نیز در ذیل همین آیه نقل نموده‌اند.

و مؤید این داستان روایتی است که مرحوم مجلسی در «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۴۱، ص ۲۳۸ و ۲۳۹، از «کشف الیقین» نقل کرده است که: روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از طرقات کوفه با گرگی برخورد کردند و او در ضمن کلام خود با حضرت، عرض کرد: من گرگ شریفی هستم. چون حضرت دلیل این مطلب را از او پرسیدند گفت:

لَأَنِّي مِنْ شَيْعَتِكَ، وَأَخْبَرَنِي أَبِي أَبِي مِنْ وَلَدِكَ الذَّنْبِ الَّذِي اصْطَادَهُ وُلَادُ يَعْقُوبَ فَقَالُوا: هَذَا أَكَلَّ أَخَانًا بِالْأَمْسِ وَإِنَّهُ مَتَّهَمٌ.



باری ، اصحاب کهف از شهر خود به بهانه شکار خارج شدند ، چون از دین و آئین پادشاه در ترس و هراس بودند . و چون شب فرا رسید ، داخل در غاری شدند ؛ و آن سگ نیز با آنان معیت داشت خداوند بینکی و حالت خواب آلودگی را بر آنان مستولی ساخت؛ همچنان که فرماید : فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا .

« زیرا من از شیعیان شما هستم ، و پدرم به من خبر داد که من از نسل آن گرگی هستم که فرزندان یعقوب او را گرفتند و گفتند : او برادر ما را خورده ، و به او تهمت زدند .»

و نیز مرحوم مجلسی در ج ۱۰ « بحار » ص ۷۹ ، به نقل از « عیون أخبار الرضا » ج ۱ ، ص ۲۴۴ ، و « علل الشرایع » ص ۵۹۵ ؛ و ص ۸۵ ، به نقل از « مناقب » ابن شهر آشوب ج ۱ ، ص ۵۱۰ روایتی را از امیرالمؤمنین علیه السلام و در ج ۴۶ ، ص ۳۵۳ به نقل از « احتجاج » ج ۲ ، ص ۶۶ از امام محمد باقر علیه السلام آورده است که از آن حضرت سؤال شد عَنْ شَيْءٍ مَّكْذُوبٍ عَلَيْهِ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ ، فَقَالَ: الذُّبُّ الَّذِي كَذَبَ عَلَيْهِ إِخْوَةُ يُوسُفَ .

« گرگ یوسف » در اشعار ، مثل برای کسی که متهم به کاری شده که هرگز آنرا انجام نداده است :

والله که چو گرگ یوسفم والله	برخیره همی نهند بهتاتم
(مسعود سعد سلمان)	
به خون زرق مرا پیرهن بیالودند	وگر نه پاکتر از گرگ یوسفم زگناه
	(انوری)
درکوی تو معروفم و زروی تو محروم	گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده
	(سعدی)
	(«أمثال وحکم دهخدا» ج ۳ ، ص ۱۳۰۱)

آنان در آن غار آرמידند و به خواب عمیق فرو رفتند؛ تا زمانی که خداوند آن پادشاه طاغی و یاغی و باغی را هلاک نمود؛ و تمام افراد آن مملکت را نیز بمیرانید، و اهل آن زمان منقرض شدند و زمان دیگری پدید آمد و اهل دیگری در آن زمان به ظهور رسیدند.

در این حال اصحاب کهف از خواب بیدار شدند، و بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند: چقدر زمان گذشته است که ما در این جا خوابیده‌ایم؟

دیگران نگاهی به خورشید افکندند و دیدند که بالا آمده است، لذا در پاسخ گفتند: درنگ ما در اینجا یک روز یا مقداری از یک روز بوده است.

و سپس به یک نفر از میان خود گفتند: که این ورق پول را بگیر، و بطوری وارد شهر شو که کسی تو را نشناسد، و متنکراً برای ما طعامی خریداری کن و بیاور! چون اهل شهر اگر ما را بشناسند و از احوال ما مطلع شوند، بدون شک ما را خواهند کشت، یا به دین و آئین خود وارد خواهند ساخت.

آن مرد برای خریداری غذا از کهف بسوی شهر رهسپار شد. دید شهر غیر از آنی است که در خاطر خود معهود داشت، و جماعتی را دید که همه به خلاف زی و عادت سابقین هستند. او آنها را نشناخت و با زبان و تکلم آنها نیز آشنا نبود، و آنان نیز از زبان او خبری نداشتند.

بدو گفتند: تو که هستی؟ و از کجا آمده‌ای؟

آن مرد ، آنان را از قضیه و داستان خود آگاه کرد .  
پادشاه آن شهر با تمام یاران و اعوان خود برای کشف این قضیه  
به خارج شهر حرکت کردند ، و آن مرد نیز همراه آنان بود و آمدند تا  
به در غار رسیدند . و می‌خواستند که وارد شوند و از خصوصیات  
باخبر شوند .

بعضی از آنان می‌گفتند که : این جماعت سه نفر هستند و  
چهارمی آنان سگ همراه آنهاست . و بعضی دگر می‌گفتند : ایشان  
مجموعاً پنج نفر هستند و ششمی آنان سگ آنهاست . و بعضی دیگر  
می‌گفتند : ایشان هفت نفرند و هشتمین آنها سگ آنهاست .

و چنان خداوند عزوجلّ به حجابی از رعب و ترس آنان را  
پوشانیده بود که ابداً قدرت بر دخول و ورود در غار را نداشتند ، و  
غیر از همان یک نفر که از اصحاب کهف بود احدی قادر بر  
دخول نبود .

آن یک تن چون وارد شد ، دید که یاران خود که در غارند همه  
در خوف و هراسند و چنین پنداشته‌اند که جماعتی که در غار اجتماع  
نموده‌اند ، یاران همان پادشاه طاغی و سرکش سابق یعنی دقیانوس  
هستند ( و اینک قصد دارند آنها را بکشند ) .

آن یک نفر رفقای خود را مطمئن ساخت که چنین نیست ؛ بلکه  
دقیانوس و تمام اهل شهر مرده‌اند ، و اینان جماعت دگری هستند . و  
متوقفین در کهف که یاران او هستند در این مدت طولانی همگی به  
خواب عمیق فرو رفته‌اند ؛ و خداوند آنانرا آیه و نشانه توحید و قدرت

برای مردم قرار داده ، و برای معاد و روز بازپسین شاهد صادقی مقرر داشته است .

در این حال همگی به گریه درآمدند ، و از خدای خود مسألت نمودند که آنان را به خوابگاه‌هایشان برگرداند ؛ و آنان بار دیگر نیز به خواب روند .

پادشاه آن زمان که از مؤمنین بود گفت : سزاوار است که اینک ما در این محلّ مسجدی بنا کنیم ، و برای دیدار و زیارت مسجد بدین نقطه بیائیم ؛ چون این جماعت کهف از مؤمنان هستند .

و از برای اصحاب کهف در هر سالی دو بار انتقال و از پهلوی به پهلوی شدن است ؛ شش ماه بر پهلوی راست خود می‌خوابند ، و شش ماه دیگر بر پهلوی چپ . و سگ آنان نیز همیشه ملازم آنهاست بطوریکه دو دست خود را در آستانه غار گسترده است .<sup>۱</sup>

علامه طباطبائی بعد از نقل این روایت گفته‌اند : « این روایت از نقطه نظر متن از واضحترین روایات وارده در این مقام است ، و نیز از سالمترین و دورترین آنهاست از اضطراب و تشویش ؛ لیکن معذک دلالیت دارد بر آنکه آن کسانی که در تعداد اصحاب کهف اختلاف کردند همان افرادی هستند که بر در کهف اجتماع کرده بودند ، و این خلاف ظاهر آیه است .

و دیگر دلالیت بر آنکه اصحاب کهف برای بار دوم نمرده‌اند ، بلکه به خواب اولیّه خود برگشتند . و نیز سگ آنان زنده و در خواب

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» طبع سنگی ، از ص ۳۹۲ تا ص ۳۹۴

است ؛ و در هر سال دو بار پهلو به پهلو می‌شوند از راست به چپ و از چپ به راست ؛ و آنان فعلاً بر همان هیئت و قیافه خود در غار هستند ؛ و ما فعلاً در روی زمین غاری را سراغ نداریم که در آن جماعتی بدینگونه و به این هیئت خوابیده باشند.<sup>۱</sup>

اینک با ذکر چند جهت این داستان را پایان می‌دهیم :

۱- **کَهِف** ، شکاف و نقبی است که در کوه قرار دارد و از مغاره و غار وسیعتر است ، بطوری که انسان و حیوان می‌توانند به خوبی در آن جا گیرند و زیست کنند .

و **رقیم** ، به معنای مرقوم ( چون جریح به معنای مجروح ) است . و به علت آنکه نام اصحاب کَهِف را در لوح مسین یا زرین نگاشته و در خزانه پادشاه نصب کرده‌اند ، و یا به علت آنکه نام آنان را بر داخل غار نقش کرده‌اند لذا اصحاب کَهِف به « اصحاب رقیم » نیز موسوم شدند .

پس اصحاب کَهِف و اصحاب رقیم جماعت واحدی هستند .

و اما بعضی از روایات ضعیفه که دلالت دارد بر آن که اصحاب رقیم غیر از اصحاب کَهِفند . و داستان آنان را بدین طریق ذکر می‌کند که سه نفر از مؤمنان که در صحرا رفته بودند و بواسطه طوفان به غاری پناهنده شدند و سنگی بزرگ حرکت کرده و غار را بکلی گرفت ، و به برکت دعای هر یک از آن سه نفر که خدای را به اعمال صالحه خود یاد کردند ثلثی از آن سنگ کنار رفت و ثلثی از در غار نمایان شد ؛ قابل قبول نیست . چون از سیاق آیات مبارکات قرآن کریم دور است که دو

۱- «المیزان» ج ۱۳ ، ص ۳۰۰

داستان مختلف را گوشزد کند و یکی را مفصلاً شرح دهد و از بیان شرح دیگری بکلی چشم پوشد .

و بعضی گفته‌اند که رقیم اسم کوهی است که کهف در آن قرار دارد ؛ یا اسم آن صحرائی است که کوه در آن قرار دارد ؛ یا اسم شهری است که اصحاب کهف از آنجا به خارج کوچ کرده و به کهف وارد شدند ؛ و یا اسم سگی است که با اصحاب کهف بوده است ، ولیکن شاهدهی بر این دعاوی نیست ؛ بلکه شاهد ، بر آن است که رقیم به معنای نوشته است ؛ و چون نام آنان را نوشته‌اند به اصحاب رقیم معروف شده‌اند .

## ۲- تعداد اصحاب کهف :

در قرآن کریم وارد است که :

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ  
 كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ  
 بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا  
 تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا<sup>۱</sup> .

« می‌گویند که : تعداد آنها سه نفر بوده است و چهارمی آنان سگ آنهاست ؛ و می‌گویند که : تعداد آنان پنج نفر بوده است و ششمی آنان سگ آنهاست ؛ اینها همه گفتاری است رجماً بالغیب و بدون دلیل ؛ و می‌گویند که : تعداد آنان هفت نفر بوده است و هشتمین آنها سگ آنها است .

۱- آیه ۲۲ : از سوره ۱۸ : الکهف

( ای پیغمبر ! ) بگو : پروردگار من به تعداد آنها داناتر است ؛ تعداد

آنها را کسی نمی‌داند مگر اندکی .»

عَلَامَةُ طَبَاطِبَائِي مُدَّةٌ ظَلَّةٌ مِنْ أَجْلِ جِهَتِ اسْتِفَادَةِ مِي كَنَنْد كِه تَعْدَاد

آنان هفت نفر بوده است :

اوّل آن که : چون دو قول اوّل را قرآن بیان می‌کند به دنبالش

می‌گوید : رَجَمَاءٌ بِالْغَيْبِ ؛ یعنی این تیری است که بدون هدف

پرتاب می‌کنند ، و کنایه از آن که گفتاری بدون دلیل است ؛ ولی چون

می‌فرماید : « و بعضی می‌گویند : تعداد آنها هفت نفر است .» چیزی را

به دنبالش بیان نمی‌کند .

دوم آن که: در سَبْعَةً وَ ثَمَانِيَهُمْ كَلْبُهُمْ با «واو» ذکر کرده است و در

دو فقره اوّل «واو» را نیاورده است ، و این دلالت بر ثبات و استقرار امر

دارد .

و در « كَشَافٌ » فرموده است : این واوی است که بر سر جمله‌ای

که صفت برای نکره آورده‌ایم یا حال از معرفه قرار داده‌ایم داخل

می‌گردد ؛ چون گفتار تو که می‌گویی : جَاءَنِي رَجُلٌ وَمَعَهُ آخِرٌ وَ

مَرَرْتُ بَزِيدٍ وَ بَيْدِهِ سَيْفٌ ، و از همین قبیل است قول خداوند تعالی :

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ .

و فائده این واو ، تأکید اتصال صفت است به موصوف ، و دلالت

می‌کند بر آنکه اتصاف موصوف به این صفت امر ثابت و با استقراری

است . و این واو اعلام می‌کند که آن کسانی که گفتند : آنها هفت نفرند

و هشتمین آنها سگ آنهاست ، این مطلب را از روی ثبات علم و

اطمینان خاطر گفته‌اند و به ظنّ و تخمین اکتفا ننموده‌اند؛ کما آن که غیر آنها اکتفاء به گمان نموده و لذا رَجَمًا بِالْعَيْبِ برای آنان گفته شده است .

ابن عباس گوید: چون واو در اینجا ذکر شد دیگر تعداد و شمارش به پایان رسید، و بعد از آن دیگر شمارش کننده قابل توجهی نخواهد بود؛ و ثابت شد که بنا بر قطع و ثبات، آنها هفت نفر و هشتمی آنها سگ آنان بوده است - انتهی آنچه در «کشاف» آمده است.<sup>۱</sup>

و سوّم آن که: آیه مبارکه:

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ

قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا وُ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ.<sup>۲</sup>

دلالت دارد بر آن که چون خداوند آنان را بیدار نمود یک نفر از آنها گفت: چقدر درنگ کرده‌اید؟ گفتند: ما یک روز یا بعضی از یک روز درنگ کرده‌ایم! گفتند: پروردگار شما به مقدار درنگ شما داناتر است .

و چون فاعل دو گفتندها دو جماعت هستند، و جماعت از سه نفر کمتر نیستند؛ پس مجموع این دو جماعت با آن یک نفر پرسش کننده نمی‌تواند از هفت نفر کمتر باشد.<sup>۳</sup>

۳- اسامی اصحاب کهف:

۱- «المیزان» ج ۱۳، ص ۲۸۷ و ۲۸۸

۲- نیمه اول آیه ۱۹، از سوره ۱۸: الکهف

۳- «المیزان» ج ۱۳، ص ۲۷۸



علامه طباطبائی گفته‌اند: در روایات یونانیّه و سریانیّه که روایات اسلامیّه به آنها منتهی می‌شود، اسامی آنها را چنین گفته‌اند:

مکس مینانوس (میلیانوس) Maxi milianos (اوّل)  
 امیلخوس - ملیخا Iamblichos (دوم)  
 مرتیانوس - مرطلوس - مرطولس Martinos- (Martelos) (سوم)  
 ذوانیوس - دوانیوانس - دنیاسیوس Dionysios (چهارم)  
 نینوس - یوانیس - نواسیس Joannes (پنجم)  
 اکساکدثودنیانوس - کسقسططیونس - اکسقوسطط -  
 کشفوطط Exakoustodianos (ششم)  
 انطونس (افطونس) اندونیوس - انطینوس Antonios (هفتم)  
 و سگ آنها قَطْمیر نام داشته است.

و بعضی گفته‌اند: اسماء عربی آنها از قبیطه اخذ شده و قبیطه از سُرّیانیّه گرفته شده است.<sup>۱</sup>

#### ۴- تعیین محلّ کهف:

کهِف‌های مکشوفه امروز در دنیا که اصحاب کهِف را بدان منتسب می‌دانند، معروفترین آنها پنج کهِف است: اوّل: کهِف اِفْسوس (به کسر همزه و کسر فاء)، دوم: کهِف رَجیب، سوم: کهِف کوه قاسیون، چهارم: کهِف بَتراء و پنجم: کهِف واقع در شبه جزیره اسکاندیناوی.

کهِف کوه قاسیون در صالحیه دمشق، و کهِف بَتراء در فلسطین،

۱- «المیزان» ج ۱۳، پاورقی ص ۳۰۹ و ۳۱۰

و کَهِف اسکاندیناوی در همین شبه جزیره واقع است و خصوصیات جغرافیائی و شواهد تاریخی آنها با کَهِف اصحاب کَهِف تطبیق نمی‌کند، و بنابراین ما از بحث پیرامون آنها خودداری می‌کنیم.

اما کَهِف اِفسوس: اِفسوس شهری خراب و باستانی از شهرهای ترکیه است و مسافت آن تا شهر اِزمیر ۷۳ کیلومتر است. و این کَهِف در فاصله حدود یک کیلومتر یا کمتر از اِفسوس، در نزدیکی قریه اِیاصولوک در دامنه کوه ینایرداغ واقع است.

این کَهِف بسیار وسیع است. و در آن صدها قبر با آجر ساخته شده است. در آن به سمت شمال شرقی است، و در آنجا اثری از کلیسا یا صومعه و مسجدی نیست. بسیاری از مورّخین و مفسّرین، این را همان کَهِف اصحاب کَهِف می‌دانند، و در نزد نصاری نیز معروفترین کَهِف است؛ و بطور کلی مشهورترین کَهِف در بین تمام ملل و اقوام و معتقدین به داستان اهل کَهِف می‌باشد.

لیکن استاد ما علامه طباطبائی مدّظله به چند دلیل استدلال می‌کنند بر آنکه نمی‌تواند آن کَهِف بوده باشد.

اوّل آنکه: آیه قرآن در بیان خصوصیات جغرافیائی کَهِف

می‌فرماید:

وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا \*  
وَ تَحْسَبُهُمْ آيِقَاتًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ

وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا<sup>۱</sup>.

« و می بینی ( تو ای پیغمبر ! ) که چون خورشید طلوع کند ، از کهف آنجا به جانب سمت راست منحرف ، و چون غروب کند ، از سمت چپ آنها می گذرد و تجاوز می نماید...  
و چنین می پنداری که آنان بیدارند ، در حالیکه در خواب فرو رفته اند ، و ما پیوسته آنان را به پهلوئی راست و به پهلوئی چپ برمی گردانیم و منقلب می کنیم ( تا به یک حال نمانند و بدنشان نپوسد و متعفن نگردد) .»

این آیه صراحت دارد بر آنکه شعاع خورشید در هنگام طلوع بر جانب راست کهف می تابد ، و در هنگام غروب بر جانب چپ کهف ؛ و لازمه این چنین تابشی این است که در کهف مواجه جانب جنوب باشد نه در جهت شمال .

و چون در کهف افسوس به طرف شمال است ، بنابراین مفسّرین ناچار شده اند که میزان جهت راست و چپ بودن را نسبت به کسی که می خواهد از خارج کهف به درون آن داخل شود بگیرند .

لیکن این معنی صحیح نیست . بلکه میزان راست و چپ بودن نسبت به کسی است که در داخل کهف جای دارد و می خواهد خارج شود ، و معمولاً جهات را نسبت به خود آن چیز حساب می کنند .

۱- آیه ۱۷ و ۱۸ ، از سوره ۱۸ : الکهف

قاضی بیضاوی در تفسیر خود ضمن اعتراف ، در کَهِفِ را در مقابل بَنَاتِ النَّعْشِ دانسته است و نزدیکترین مشارق و مغارب را به کَهِفِ ، مشرق و مغرب رَأْسِ السَّرَطَانِ قرار داده است که چون مدار خورشید در مدار رَأْسِ السَّرَطَانِ قرار گیرد و بر کَهِفِ بتابد ، از کَهِفِ منحرف شده و مقابل سمت راست قرار می‌گیرد که در پشت جهت مغرب است ؛ و چون خورشید غروب کند محاذی با سمت چپ کَهِفِ قرار می‌گیرد و شعاعش بر جانب چپ کَهِفِ می‌رسد و عفونت آن را می‌زداید و هوایش را معتدل می‌کند و نورخورشید بر بدنهای آنان نمی‌تابد تا جسدهایشان را آزار دهد و لباس‌هایشان را کهنه سازد -  
انتهی .

و معلوم است که بیضاوی برای انطباق کَهِفِ به کَهِفِ اِفْسُوسِ با این خصوصیات مجبور شده است جهت راست و چپ را نسبت به خارج غار بگیرد نه داخل . و بسیاری دیگر از مفسّرین بر همین طریق بیضاوی ، محلّ کَهِفِ را قرار داده‌اند .

دوم آن که : در آیه مبارکه وارد است : وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ ، یعنی اصحاب کَهِفِ در مکان مرتفع و بلندی که در داخل کَهِفِ است جای گرفته‌اند ، و در غار اِفْسُوسِ چنین محلّ مرتفعی نیست . لیکن این اشکال در صورتی است که فَجْوَةٌ به معنای محلّ بلند باشد ، و این معلوم نیست بلکه بسیاری به معنای ساحت یعنی زمین پهن و گسترده معنی نموده‌اند .

سوم آنکه : در گفتار خدای تعالی وارد است که :

قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِدًا<sup>۱</sup> آن جماعتی که به در غار آمدند و از امر آنان مطلع شدند گفتند: ما در این مکان مسجدی بنیاد خواهیم کرد؛ و در کهف افسوس اثری از صومعه و کنیسه و مسجدی نیست.

علاوه بر آنکه: در آنجا چیزی از کتابت نامهای اصحاب کهف و سگ آنان که شاهد بر این امر باشد نیست، به خلاف سائر کهوف خصوصاً کهف رَجِیب که شواهد بسیاری دلالت دارد بر آنکه همان کهف معروف است.

این کهف در ۸ کیلومتری عَمَّان پایتخت اُردن در نزدیکی قریه رَجِیب است که در دامنه جنوبی کوه در سنگها حفاری شده است. و دو طرف راست و چپ آن باز است که آفتاب بر آن می‌تابد، و در کهف در سمت جنوب است. و داخل کهف یک سگوی کوچک به طول سه متر و عرض دو متر و نیم در برابر سطح کهف که سه متر در سه متر است قرار دارد. و در داخل غار چند صورت قبر است بر شکل «ناووس» که گویا هشت یا هفت قبر بوده باشد.

و در روی دیوارهای غار نقوش و خطوطی به زبان یونانی قدیم و ثمودی نگاشته شده که بواسطه اصطکاک قابل قرائت نیست؛ و نیز شکل سگی به رنگ قرمز نقاشی شده، و در آن غار زینت‌ها و زخارف دیگری نیز موجود است.

و در بالای این غار آثار صومعه بیزنطیه موجود است که از پولها

۱- ذیل آیه ۲۱، از سوره ۱۸: الکهف

و سگه‌ها و سائر آثاری که از آنجا به دست آمده و اکتشاف شده است ، به دست می‌آید که در زمان پادشاه جوستینوس اول ( ۴۱۸ - ۴۲۷ میلادی ) ساخته شده است . و آثار دیگری یافت شده که دلالت دارد بر آنکه آن صومعه بعد از غلبه و استیلای مسلمین تبدیل به یک مسجد اسلامی گردیده است که دارای محراب و مأذنه و محلّ وضو است .

این كهف متروک و مهجور بود ، و به مرور زمان خراب و منهدم گشت . تا اینکه اداره باستانشناسی دولت اردن اخیراً بواسطه حفاریها و اکتشافات بسیار پی برد که همان كهف مذکور در قرآن است . و بعضی از روایات مسلمین نیز دلالت دارد بر آنکه كهف مزبور در عمّان است . و یاقوت در «معجم البلدان» آورده است که رقیم اسم قریه‌ای در نزدیکی عمّان است .

و بلده عمّان در موضع شهر فیلادلفیا ساخته شده است که از مشهورترین و زیباترین شهرهای آن روز بوده است . و قبل از اسلام از اوائل قرن دوم میلادی تحت تصرف دولت روم بوده است ، ولیکن در اوائل قرن اول هجری مسلمانان آنجا را فتح نموده و ارض مقدّس به تصرف آنها درآمد .

و حقّ این است که مشخصات این كهف بیشتر منطبق است بر كهف مذکور در قرآن کریم نسبت به مشخصات سائر كهف‌های موجوده و مشهوره در کتب و تواریخ .<sup>۱</sup>

۱- «المیزان» ج ۱۳ ، ص ۳۱۶ تا ص ۳۲۰

آنچه استاد ما در این باره بحث فرموده‌اند، در غایت متانت است. فقط در یک نکته احتیاج به شرح مختصری داریم، و آن این که ایشان طبق آیه شریفه قرآن چنین پنداشته‌اند که هر کهف باید رو به جانب جنوب باشد تا خورشید در دو موقع: در هنگام طلوع بر دهانه راست کهف، و در هنگام غروب بر دهانه چپ کهف بتابد، و افراد غارنشین خورشید را فقط در این دو موقعیت ببینند؛ و بنا بر همین اساس ایراد فرموده‌اند به کسانی که در کهف را به جانب شمالی گرفته‌اند، و فرموده‌اند: بنابراین باید عنوان راست و چپ را نسبت به خارج کهف دانست نه داخل آن، و این خلاف معمول و معروف و خلاف اعتبار است.

ولیکن می‌گوئیم که اگر در کهف رو به سمت شمال باشد، با اعتبار و دلالت آیه قرآن نزدیکتر است بدون آنکه محتاج باشیم عنوان جهت یمین و یسار را از همان عنوان معروف که نسبت به داخل کهف است تغییر دهیم.

چون در آیه مبارکه چنین لفظی نیامده است که خورشید در دو هنگام طلوع و غروب بر دهانه غار می‌تابد، بلکه در هنگام طلوع به لفظ «تَراور» و در هنگام غروب به لفظ «قَرَض» آمده است.

تراور به معنای میل نمودن و منحرف شدن است. یعنی چون آفتاب طلوع کند، از جانب راست کهف (که همان جهت راست نسبت به داخل غار است) میل می‌کند و منحرف می‌شود و بدون اینکه به درون غار بتابد، از پشت غار عبور نموده، و تا هنگام غروب

نیم دور از قوس دائره خود را طی کرده و در وقت غروب نیز از جانب چپ غار می‌گذرد و غائب می‌شود .

و این معنی با غاری مناسب است که درش به طرف شمال باشد نه به طرف جنوب .

علاوه بر این می‌دانیم که اگر در غار جنوبی باشد ، در دوران روز ، خورشید به درون غار می‌تابد و خصوصاً در فصل زمستان شعاع آن تمام غار را فرا می‌گیرد و به درون غار می‌رود ، چون در منطقه معتدله شمالی واقع است .

و اما اگر در غار رو به طرف شمال باشد هیچگاه شعاع آفتاب به درون غار نمی‌رسد و اجساد را متعفن نمی‌سازد ؛ چون سیر خورشید نسبت به غار همیشه جنوبی است و محال است که نور آن به درون غار که در آن به طرف شمال قرار دارد بتابد ؛ و بنابراین اصحاب کهف در مکان واسع ، از هوای خنک و نسیم ملایم بهره‌مند شده و گزندى از آفتاب ندارند .

و شاید بر همین اساس مرحوم شعرانی در کتاب « نثر طوبی » اینطور تفسیر کرده‌اند که :

« آفتاب منحرف می‌گشت از اصحاب کهف به طرف راست کسی که در غار روی به در غار ایستاده باشد .

چنانکه در نظائر این عبارت مقصود است ، یعنی اول صبح آفتاب بر غار می‌تابید ، آنگاه منحرف می‌شد به طرف راست و غائب می‌گشت ، باز به هنگام غروب می‌آمد و از طرف چپ می‌گذشت .



اگر غار رو به شمال داشت ، اوّل صبح و هنگام غروب ، آفتاب داشتند . و در میان روز در سایه بودند ، و باز هنگام غروب آفتاب داشتند .

و اگر در غار روی به جنوب بود همیشه آفتاب در آن می افتاد ، اما آنها جایی خوابیده بودند در میان غار که آفتاب از دست راست و دست چپ می گذشت و آنها را آسیب نمی رسانید .<sup>۱</sup>

۵- اصحاب کهف در چه زمانی بودند؟

تقریباً می توان گفت مفسّرین اجماع دارند بر آنکه قصّه اصحاب کهف در زمان دقّیوس امپراطور روم - که دوران سلطنت او فیما بین ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی است - و یا در زمان دقّیانوس امپراطور دیگر روم - که دوران سلطنتش فیما بین ۲۸۵ تا ۳۰۵ میلادی است - بوده است . و این معنی را مسیحیون نیز ادّعا دارند ، و قائلند بر اینکه این حکام بر دین مسیح سخت می گرفتند و مردمان موحد را در شکنجه و آزار و گرسنگی و تشنگی قرار می دادند .

ولیکن این مطلب را نمی توان پذیرفت ؛ چون اوّلین کسی که از سُرّیانین داستان اصحاب کهف را در کتاب خود نوشت ، جیمس ساروغی (James Of Sarug) است که در سال ۵۲۱ میلادی فوت کرده است ، و این کتاب را در سنه ۴۷۴ میلادی تألیف کرده است .

و طبق آیه قرآن اصحاب کهف سیصد و نه سال خوابیده اند ، و چون سنوات قرآن قمری است اگر ما به التّفاوت سالهای قمری را از

۱- « نثر طوبی » ماده زور ، ج ۱ ، ص ۳۳۶ و ۳۳۷

شمسی در این مدّت که نُه سال می‌شود کسر کنیم، مدّت درنگ آنان در کهف سیصد سال شمسی خواهد شد؛ و چون سنوات رومی شمسی است، پس باید درنگ اصحاب کهف خیلی زودتر از زمان دقیوس یا دقیانوس باشد.

اما از طرفی مسیحیان چون قائل به قرآن کریم نیستند، و از طرفی دیگر زمان بیدار شدن آنها را در زمان پادشاه صالح ثئودوسیوس که فیما بین سالهای ۴۰۸ تا ۴۵۱ میلادی سلطنت کرده است می‌دانند، بنابراین درنگ اصحاب کهف را تا زمان دقیوس دویست سال یا مقداری کمتر می‌دانند.

رفیق وفا دجّانی در کتاب «اکتشاف کَهفِ اهل الکَهف» که در سنه ۱۹۶۴ میلادی انتشار داده است، متوجّه این معنی شده و در کتاب خود گفته است که: پادشاهی که اصحاب کهف در زمان او غائب شدند دقیوس یا دقیانوس نبوده، بلکه طراجان بوده است که فیما بین سالهای ۹۸ تا ۱۱۷ میلادی حکومت روم را به عهده داشته است.

طراجان در سنه ۱۱۲ میلادی فرمانی صادر کرد مبنی بر این که هر شخص عیسوی، که عبادت آلهه و ارباب انواع را ترک نماید، خائن به حکومت شناخته شده و به جوخه اعدام سپرده می‌شود.

اگر فرض کنیم اصحاب کهف در همین سال به درون کهف رفته‌اند، ۱۱۲ به اضافه ۳۰۰ مساوی با ۴۱۲؛ پس از گذشت سیصد سال شمسی در سنه ۴۱۲ بیدار شده‌اند. و این در همان ایام

سلطنت پادشاه صالح عادل ثئودوسیوس بوده است.<sup>۱</sup> آنچه به صاحب این کتاب می‌توان اشکال کرد این است که دلیل کافی برای به خواب رفتن اصحاب کهف در زمان طراجان و بیدار شدن آنها در زمان ثئودوسیوس نداریم. بنابراین، اینگونه طرحی که نموده‌اند از مجرد فرضیه تجاوز نمی‌کند، و شاهد تاریخی قرار نمی‌گیرد.

روی همین زمینه، علامه طباطبائی پس از بحث و نقد و تحلیل، از تعیین زمان آنها خودداری نموده و بحث را تعقیب نکرده‌اند. و از طرفی می‌دانیم که این داستان اگر قبل از حضرت مسیح اتفاق افتاده بود، مایه افتخاری برای یهودیان بود؛ و آنها این داستان را با رنگ‌ها و زینت‌ها، آب و تاب داده و بیان می‌کردند؛ در حالی که در کتب یهود از این قضیه خبری نیست. و آنچه بیشتر به آن معتقدند از ملل غیر اسلامی، همان مسیحیان هستند.

**خواند میر** این داستان را در زمان پادشاهی **بلاش پسر فیروز**

هشتمین پادشاه اشکانی نقل کرده است.<sup>۲</sup>

**حمدالله مستوفی** پس از آنکه نام شش نفر از آنها را می‌برد و با شبان هفت نفر می‌شوند می‌گوید: اینان در زمان دقیانوس که قبل از

۱- «المیزان» ج ۱۳، (سنه ۱۳۸۶ هـ ق) ص ۳۱۶ و پاورقی ص ۳۱۹

۲- «حبيب السیر» جزء ۲، از ج ۱، ص ۲۶ تا ص ۲۸، طبع طهران (بنا به

نقل «فرهنگ دهنخدا» در ماده اصحاب کهف، ص ۲۷۴۰)

حضرت عیسی بود به دین حضرت موسی گرویدند؛ و چون از پادشاه ظالم پیروی نکردند، به کهف پناهنده شده و سیصد و نه سال خوابیدند و خداوند بعد از ظهور حضرت عیسی آنانرا زنده گردانید.<sup>۱</sup> بلعمی (در ترجمه تاریخ طبری) پس از آنکه مفصلاً داستان آنها را طبق آیات قرآن بیان می‌کند، خواب آنانرا در کهف، و در زمان دقیانوس می‌داند. و نیز معتقد است که در زمان قبل از حضرت مسیح به کهف پناهنده شدند، و جرم آنها پذیرش شریعت حضرت موسی و عدم اطاعت از آلهه بوده است.

و چون حضرت عیسی ظهور فرمود داستان اصحاب کهف را که از بنی اسرائیل بودند بگفت، و گفت که: آنان زنده می‌شوند و مردم آنها را می‌بینند، و بار دیگر آنها می‌میرند؛ و این آیتی است برای معاد و قیامت.

پس یک نفر از آنها که اسمش مکسلمینا بود زنده شد - و او مهتر بقیه بود - و آنان را آواز داد، همگی زنده شدند و سگ آنها نیز زنده شده و بر پای خاست. و چون مردم آن سکه را که برای خرید طعام یک نفر از آنها به شهر برده بود دیدند، دانستند که او از اصحاب کهف است که در انجیل قصه ایشان را خوانده بودند. علماء انجیل گرد آمدند تا آن قصه را از او که یملیخا نام داشت شنیدند، و او را به نزد پادشاه بردند.

۱- «تاریخ گزیده» ص ۷۹، طبع لندن (بنا به نقل «فرهنگ دهخدا» در ماده

اصحاب کهف، ص ۲۷۴)

پادشاه گفت : ای جوانمرد ! بشارت باد ترا که دقیانوس بمرد ؛ و از روزگار او تا این ساعت سیصد و نُه سال است . خداوند پیغمبری فرستاده است به نام عیسی و کتابی از آسمان آورده به نام انجیل و قصه شما در آن کتاب آمده است .

ما خدا را می‌پرستیم ، و به دین عیسی هستیم ؛ و شما را می‌جستیم که کی از کهف بیرون می‌آئید . - و سپس تا آخر داستان ، قضیه را بیان می‌کند .<sup>۱</sup>

باری ، بر آنچه این مورّخین نقل کرده‌اند از نقطه نظر تطبیق زمانی اشکالی وارد نیست ، ولی آن پادشاه جائر را دقیانوس ذکر کرده‌اند و معلوم است که زمان سلطنت او بعد از دو قرن و نیم از تولّد حضرت عیسی بوده است .

و نیز در « لغت نامه دهخدا » در ماده کُهِف گوید : اصحاب کُهِف از اهل رومند بر دین مسیح ، و به روایت ابن قُتیبّه قبل از مسیح بوده‌اند .<sup>۲</sup>

و به نظر می‌رسد آنچه را که آیه الله شعرانی در این مقام افاده نموده‌اند به واقع نزدیکتر باشد . ایشان چنین گفته‌اند :

« این قصه در زمان بسیار قدیم اتفاق افتاد ، چنان که ارسطو آن را نقل کرده ؛ و خود ارسطو بیش از سیصد سال پیش از میلاد مسیح

۱- « لغت نامه دهخدا » ماده اصحاب کُهِف ، ص ۲۷۴۱ و ۲۷۴۲ ( نقل از

« ترجمه تاریخ طبری » بلعمی ، نسخه خطی کتابخانه دهخدا )

۲- ماده کُهِف ، ص ۴۲۳

درگذشت.<sup>۱</sup> و خدا داند اصحاب کهف چند سال پیش از ارسطو بودند.

شیخ الرئیس أبوعلی بن سینا معتقد بود که اصحاب کهف قوم دیگر بودند، و حکایتی که ارسطو نقل کرده قصه دیگر است.

در طبیعیات «شفا» در صفحه ۷۰ دو سطر به آخر صفحه مانده

گوید:

وَقَدْ حَكَى الْمُعَلِّمُ الْأَوَّلُ أَيْضًا أَنَّ قَوْمًا مِنَ الْمُتَأَلِّهِينَ عَرَضَ  
لَهُمْ شَبِيهٌ بِذَلِكَ. وَيَدُلُّ التَّارِيخُ عَلَى أَنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ أَصْحَابِ  
الْكُهْفِ - انتهى

[ «و به تحقیق که معلم اول: ارسطو نیز حکایت کرده است که

برای جماعتی از متأللهین شبیه این قضیه پیش آمده است. و تاریخ  
دلالت دارد بر آن که آنان قبل از اصحاب کهف بوده‌اند. » ]

شاید پس از آنکه حضرت مسیح علیه‌السلام مبعوث شد،  
عیسویان این قصه را که در یونان بر سر زبانها متداول بود و ارسطو نقل  
کرده، به ارتکاز ذهنی نسبت به مؤمنین حضرت مسیح علیه‌السلام  
دادند.

و اکثر مسیحیان عهد ما قصه اصحاب کهف را معتبر

۱- می‌دانیم که ارسطو استاد اسکندر مقدونی بوده و شهر اسکندریه را  
اسکندر به پیشنهاد ارسطو بنا کرده، و آنجا را دارالعلم قرار داده است؛ و تاریخ  
اسکندر معروفست. و افلاطون که استاد ارسطو بوده قریب پانصد سال قبل از  
میلاد مسیح می‌زیسته است.

نمی‌شمارند ، و در قرآن صریح نفرمود اصحاب کهف در چه عهد بودند ؛ پس بعید نیست که اصل قضیه همان باشد که پیش از حضرت مسیح اتفاق افتاد . و تفصیل دیگر که در قرآن نیست ، اقتباس از مسیحیانی است که به اصحاب کهف معتقد بودند ؛ مگر چیزی از معصوم ثابت شود .<sup>۱</sup>

۶- آیا اصحاب کهف بعد از بیدار شدن باز به خواب رفتند یا

مردند ؟

روایات وارده از رسول‌الله و اهل بیت در این باره متفاوت است . بعضی دلالت دارد بر آنکه دوباره به خواب رفتند و تا حال زنده‌اند ، و بعضی دیگر دلالت دارد بر آنکه پس از بیدار شدن و اطلاع پادشاه زمان مردند .

در روایتی که از « تفسیر علی بن ابراهیم » آوردیم چنین وارد است که : چون آنها دانستند که خداوند آنان را آیت الهی قرار داده است بگو  
وَسَأَلُوا اللَّهَ أَنْ يُعِيدَهُمْ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ نَائِمِينَ كَمَا كَانُوا .<sup>۲</sup>

«گریستند و از خداوند مسألت کردند که آنها را به حال خواب به

خوابگاههایشان مانند زمان اوّل بازگرداند .»

و علامه طباطبائی مدّ ظلّه ، همین نکته را یکی از وجوه إشکال

به این روایت دانسته و فرموده‌اند :

در روی بسیط زمین ، کهفی معهود نیست که در آن جماعتی بر

۱- « نثر طوبی » ماده رقم ، ج ۱ ، ص ۳۱۵

۲- تفسیر « المیزان » ج ۱۳ ، ص ۳۰۰

این اوصاف در حال خواب باشند.<sup>۱</sup>

و نیز فرموده‌اند: از جمله اختلافات بین روایات وارده در این قصه اینست که بعضی از آنها می‌گویند خداوند ارواح آنها را قبض نمود، و بعضی می‌گویند خداوند برای بار دوم آنانرا به خواب برد، پس ایشان تا روز بازپسین در خوابند، و خداوند در هر سال دوبار آنانرا پهلوی به پهلوی می‌کند؛ از راست به چپ و بالعکس.<sup>۲</sup>

و نیز روایتی را از «الدّرّ المنثور» روایت می‌کنند که ابن عبّاس می‌گوید: با معاویه برای غزوه مضیق به صوب روم روانه شدیم، و مرور ما به کهنی افتاد که در آن اصحاب کهف وارده در قرآن اقامت داشته‌اند؛ و معاویه گفت: باید داخل غار شویم و این افراد را نظاره کنیم.

ابن عبّاس گفت: خداوند نظاره آنانرا برای کسی که بهتر از تو بوده است که همان رسول خدا باشد منع کرده و گفته است:

لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَكَّيْتَهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا.<sup>۳</sup>

«اگر بر آنان اطلاع پیدا می‌نمودی پشت به فرار می‌دادی و وجودت سرشار از ترس و وحشت می‌شد.»<sup>۴</sup>

«این روایت مفصل است و بین مفسّرین مشهور است. و کهنی

که در مضیق است همان کهف افسوس است که در امروز اثری از آن

۱- همان مصدر، ص ۳۰۰ و ص ۳۰۳

۲- ذیل آیه ۱۸، از سوره ۱۸: الکهف

۳- «المیزان» ج ۱۳، ص ۳۰۵ تا ص ۳۰۷



اجساد در آن نیست . و علاوه ابن عبّاس خواسته است حال آنان را در حال خواب برای معاویه با ذکر آیه مجسّم کند که قبل از بیدار شدن چنین بوده‌اند ؛ نه حال آنان را بعد از خواب .

علاوه بر اینها روایت دیگری از ابن عبّاس در « الدرّ المثور » از عبدالرزّاق و ابن ابی حاتم از عکرمه وارد است که پس از بیان قصّه در آخرش چنین وارد است:

چون پادشاه با مردم سوار شدند و تا در کَهِف آمدند ، آن جوان و جوانمرد گفت : بگذارید من به رفقای خود بیوندم !

چون داخل کَهِف شد و رفقای خود را دید ، و آنان نیز او را دیدند ، خداوند حسّ را از آنها گرفت .

و چون پادشاه و همراهانش هر چه منتظر شدند آن جوانمرد باز نگشت ، داخل در غار شد ، و مردم نیز داخل شدند ؛ دیدند آنها به صورت جسدھائی درآمده‌اند که هیچ کهنه نشده‌اند ، ولیکن روح در آنها نیست . و در این حال پادشاه گفت : این است علامتی که خداوند برای بعث و معاد شما قرار داده است .

ابن عبّاس با حبیب بن مُسلّمه به جنگ می‌رفتند ، و مورشان بر آن کَهِف افتاد . دیدند در آنجا مقداری از استخوانهای انسان ریخته است .

مردی گفت : اینها استخوانهای اصحاب کَهِف است .

ابن عبّاس گفت : بیش از سیصد سال است که استخوانهای آنها

از بین رفته است - الحدیث .<sup>۱</sup> «

۷- عَلَّتْ بیرون آمدن اصحاب کهف از شهر ، و دخول در کهف چه بود ؟

خداوند قصه آنها را در قرآن کریم چنین بیان می کند که :

إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى \* وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ.<sup>۲</sup>

در اینجا سه صفت و اثر ، برای آنان بیان می کند:

اول : آن که جوانان و جوانمردانی بودند که به پروردگار خود ایمان آوردند .

دوم : زیادی و اشتداد هدایت و راهنمایی آنان بسوی کمال ؛ که نفس ایمان و تقوی موجب زیادی ایمان می گردد .

سوم : بستگی و پیوند دل با خدای خود ، بطوری که از تردید و تحیر و شک و دودلی و قلق و اضطراب رهایی جسته ، و پیوسته ملازم حق بوده و از تجاوز و خروج از حد خودداری جستند .

إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا \* هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَنٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا.<sup>۳</sup>

۱- «المیزان» ج ۱۳ ، ص ۳۰۷

۲- قسمتی از آیه ۱۳ و صدر آیه ۱۴ ، از سوره ۱۸ : الکهف

۳- قسمتی از آیه ۱۴ و آیه ۱۵ ، از سوره ۱۸ : الکهف

با این قیام و اعلام به اینکه « پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است ، و ما ابداً غیر از خداوند معبودی را نمی‌خوانیم که در این صورت به گفتار گزاف و پریشان دست زده‌ایم .» حقیقت ایمان و صفای خود را ابراز کردند . و سپس با اشکال و ایراد به قوم خود که « غیر از خدا به دنبال پرستش آلهه رفته‌اند ، و بدون دلیل و برهان روشن ، کورکورانه از آنها پیروی کرده‌اند » آنها را محکوم حجّت خود نموده ؛ و در آخر با گفتار به این که « کدام کس ستمکارتر است از کسی که به خداوند افترا و دروغ ببندد؟ » آنان را مطرود و منفور و جائز و ظالم خوانده‌اند .

و این گفتاری است که سرایا مشحون از حکمت است ؛ و با آن ، ابطال ربوبیت ارباب اصنام را از ملائکه و جنّ و مصلحین از افراد بشر - که فلسفه و ثنیت ، اثبات الوهیت آنها را می‌نماید - نموده‌اند ؛ فلسفه‌ای که اثبات الوهیت ارباب را می‌کند ، نه خود اصنام را ، اصنام و تمثیلی که صور و امثله برای آن ارباب هستند ؛ و آن حقیقت را بدین صورت مُمثّل می‌سازند .

در این جا این جوانمردان ابتداءً گفتار خود را به توحید آغاز نموده و فریاد رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ برآوردند ، و ربوبیت همه موجودات را اِسناد به ذات حق دادند ؛ حقّ لاشریک له و تعالی . و ابطال و ثنیتی نمودند که برای هر نوع از انواع آفریده‌شدگان ، اِله و ربّی مانند ربّ آسمان و ربّ زمین و ربّ انسان قائل بود ؛ و سپس مطلب خود را تأکید کردند به گفتارشان که لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ اِلَهًا . و با این

حقیقت نفی آله‌های را نمودند که وثیبت در فوق ارباب انواع ، چون عقول کلّیه قرار داده؛ و «صابئین» و «برهما» و «سیوا» و «وشنو» آنها را می‌پرستیدند . و باز این مطلب را تأکید کردند که لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا ، و اعلان نمودند که این گفتاری است مقرون به ظلم و تجاوز و غلوّ در حقّ مخلوق که او را به درجه خالق بالا می‌برد .

و سپس باز بر قوم خود حمله آورده و با قول به این که آنان غیر از خدا را می‌پرستند ، و چرا دلیل و حجّت قاطعی نمی‌آورند ؛ فلسفه آنها را ابطال می‌نمایند .

و بالجمله چون در مقابل وثیبت که خود دارای فلسفه بوده‌اند ، اینان قیام نمودند و چهاراً اعلان توحید در دادند ، و مورد سوء قصد و ضرب و قتل واقع می‌شدند ؛ به ناچار از شهر گریخته و برای حفظ جان خود ، در میان کهف که مستقرّ رحمت خدا بود مأوی گرفتند .

خداوند نیز مقدم میهمانان خود را گرامی داشته ، بر گوش آنان چون لای لای کودکان که به خواب روند نغمه‌های ذوق و شوق و جذبات رحمت الهیه برسانید تا در آن مکان مرتفع و متسع آرمیدند . و پیوسته چون مادر مهربان که طفل به گاهواره سپارد و خود بیدار آن را تکان دهد ، آنها را به چپ و راست می‌گردانید تا بدنشان کهنه نگردد و نپوسد ، و از نسیم وارد در غار استفاده کنند ، و از آفتاب و تابش آن در امان باشند .

۸ - حکمت خوابیدن و بیدار شدن اصحاب کهف چه بود ؟

آیاتی که در این زمینه وارد شده است و داستان آنان را از امور

عجیبه نمی‌شمرد، و جهت ربط و اتّصال این آیات با آیات سابق بر آن که دلالت دارد بر آنکه آنچه خداوند در روی زمین قرار داده است زینت است که انسان بدان دل می‌بندد و آرامش پیدا می‌کند و همّت خود را صرفاً مصروف بدان می‌دارد و از غیر آن بکلی غافل می‌گردد، و سپس یکباره بعد از گذشتن ایام قلیلی زمین را تبدیل به یک صفحه پاک و خالی می‌کند و از همه زینتها و موجودات اثری در آن نمی‌گذارد؛ برای آن است که بفهماند زندگانی دنیا نیز جز سرابی بیش نیست که افراد بدان دل می‌بندند. نظیر آنچه برای اصحاب کهف واقع شده است، که چون خداوند خواب را بر آنها مسلط گردانید و سیصد سال شمسی آرمیدند؛ چون بیدار شدند، درنگ در این مدّت طولانی را جز درنگ یک روز یا نیم روزی ندانستند.

انسان نیز در دنیا زیست می‌کند، و به زخارف و زینتهای آن دل می‌بندد، و از سوای امور دنیوی بکلی انصراف پیدا می‌کند و غافل می‌شود؛ این مانند آیه اصحاب کهف است.

خداوند مردگان را نیز زنده می‌کند، و از این خواب گران بیدار می‌سازد؛ و سپس از آنها می‌پرسد: شما در روی زمین چقدر درنگ نموده‌اید؟

كَمْ لَيْسْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ \* قَالُوا لَيْشًا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ .<sup>۱</sup>

در پاسخ می‌گویند: «ما یک روز یا بعضی از یک روز را در روی

۱- قسمتی از آیه ۱۱۲ و قسمتی از آیه ۱۱۳، از سوره ۲۳: المؤمنون

زمین توقّف داشته‌ایم .»

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ<sup>۱</sup>

« گویا چون پردهٔ قیامت از جلوی دیدگان آنان برخیزد ، جز یک

ساعت از یک روز را درنگ نکرده‌اند .»

پس قصهٔ اصحاب کهف ، داستان و قضیهٔ تازه‌ای نیست ؛ بلکه نظیر میلیونها از این آیات متکرّره‌ای است که تا شب و روز دوام دارد برای انسان جاری و ساری است .

خداوند می‌خواهد در این آیات به پیغمبرش بفهماند که : گویا تو توجه نموده‌ای که اشتغال مردم به دنیا و ایمان نیاوردن آنها به قرآن بواسطهٔ تعلّق نفوسشان به زینت زمین ، یک آیهٔ الهیه است مشابه با آیهٔ اصحاب کهف که به خواب رفتند و سپس بیدار شدند ؛ مردم نیز زندگی می‌کنند و می‌میرند و سپس مبعوث می‌گردند .

قصهٔ اصحاب کهف عجیب نیست . آنچه بر سر تمام افراد انسان می‌آید ، از مفتون شدنشان به زینتهای دنیوی و غفلت آنها از امر معاد ، و سپس مبعوث شدن آنها در روز بازپسین در حالی که این درنگ خود را در دنیا کوتاه می‌شمرند ، همه و همه از همین قبیل است .

خداوند اصحاب کهف را در این مدّت طولانی به خواب برد و بیدار کرد ، تا به منکرین معاد که همان متعبّدین به آلهه و ارباب انواع اصنام بودند برساند که مردن و زنده شدن عیناً همانند رقود اصحاب کهف و سپس تنبّه و بیداری آنهاست .

۱- قسمتی از آیهٔ ۳۵ ، از سورهٔ ۴۶ : الأحقاف

چگونه پروردگار تبارک و تعالی ارواح آنان را در این مدّت طویل از آنها گرفت ، و شعور و ادراکاتشان را تعطیل کرد ، و حواس آنها را راکد نمود ، و آثار بدنیّه چون نشو و نما و روئیدن مویها و ناخنها و تغییرات صورت و شمائل و ظهور آثار پیری و فرسودگی را از آنان برداشت ، و سلامت ظاهر بدنهایشان را از خرابی و لباسهایشان را از کهنگی و پوسیدگی حفظ فرمود ، و سپس آنها را مانند همان روزی که داخل در کهف شدند رجوع داد ؛ بعینه داستان انتزاع ارواح از اجساد بواسطه مردن ، و پس از آن ارجاعشان به همان حالی که در دنیا بودند چنین است . هر دو داستان از خوارق عادات است و جز مجرد استبعاد ، وجهی برای ردّ کردن آنها نیست .

داستان اصحاب کهف در زمانی به وقوع پیوست که تنازعی شدید در امر معاد و بعث مردگان بین موحدین - که مفارقت ارواح را از اجساد ، به علت مردن و سپس رجوع ارواح را به ابدان ، در وقت بعث می دانستند - و بین مشرکین - که مفارقت روح را از بدن عندالموت قبول داشتند ولیکن منکر بعثت و معاد و بازگشت روح به بدن بودند - در گرفته بود .

و وقوع این قضیه ، و حدوث این حادثه که از هر جهت مشابه با مردن و زنده شدن جمیع خلایق است ، تردید و شکی برای منکرین باقی نمی گذارد که این یک آیه الهیه است که برای ازاله شک از دلهایشان در امر بعثت که به دلالت مماثل بر مماثل و رفع استبعاد بواسطه وقوع ، صورت گرفته است خواهد بود .

باری زنده کردن مردگان امر عجیبی نیست ؛ عیناً مانند سائر امور روزمره می باشد ، ولی چون انسان ندیده است به نظرش بعید می رسد ؛ چه بُعدی دارد ؟ و چه شگفتی دارد ؟

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ .

« مردمی که کافر شدند می گویند : ساعت قیام قیامت به ما نخواهد رسید . ای پیامبر بگو : سوگند به پروردگار من که بر پنهانیها داناست خواهد رسید ؛ آری خواهد رسید . »

« کفر » به معنای پوشانیدن است . الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی کسانی که روی حق را می پوشانند ، و زیر بار حق نمی روند . می گویند : قیامت برای ما نخواهد بود . اینها از خودشان می ترسند ، و برای آنکه در دام نیفتند انکار قیامت می کنند . باید خودشان را درست کنند ؛ نباید واقعیت را انکار کنند .

افراد کافر به عوض تزکیه و عمل صالح که بدین وسیله خود را به قیامت نیکو نزدیک کنند ، راه قهقرا پیموده در کفر و کردار ناشایسته غوطه می خورند ؛ ولی انکار قیامت می نمایند .

مثل کبکی که برای رهائی از دست شکارچی ، سر خود را در زیر برف فرو می برد و چنین می پندارد که با این پنهان شدن ، از دست او رها شده است ؛ مسکین نمی داند که بدینوسیله با دست خود ، خود را تسلیم صیاد کرده است ؛ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ .

ساعت قیامت خواهد رسید ؛ خواه انکار کنید ، و خواه نکنید !



سوگند به پروردگار عالم بر غیب و مطلع بر اسرار و نهران ، خواهد رسید .

لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْعُرٌ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ<sup>۱</sup>

« به اندازه سنگینی یک ذره از نزد خدا چیزی پنهان نخواهد شد ، نه در آسمانها و نه در زمین ، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر؛ مگر آن که همگی در کتاب آشکار و روشن خدا موجود است .»

هر چه هست در عالم وجود ، ثبت و ضبط است . ای کافر ! چگونه می خواهی خودت و کردارت را از پروردگارت نهران بداری ؟ مگر با انکار می توان پنهان نمود ؟  
لقمان به فرزندش می گوید :

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ<sup>۲</sup>

« ای نور دیده من ! اگر به وزن یک حبه از خردل در سنگی افتاده باشد ، یا در آسمانها باشد و یا در زمین بوده باشد ، خداوند آن را می آورد . حَقّاً بدرستی که خداوند لطیف و داناست ؛ و مطلع از همه جهات .»

هر چه هست در کتاب مبین است . کتاب مبین ، عالم واقع ؛ و عالم واقع عین علم حضوری ذات اقدس حقّ تعالی است . پس

۱- قسمتی از آیه ۳ ، از سوره ۳۴ : سبأ

۲- آیه ۱۶ ، از سوره ۳۱ : لقمان

تمام موجودات در عالم کون و واقعیّت در نزد خدا حاضرند ، و نه تنها خداوند احاطه علمیه بر آنها دارد ، بلکه احاطه عینیّه و واقعیّه دارد . علم پروردگار بر موجودات ، علم حضوری است نه حصولی . و معنای علم حضوری حاضر بودن نفس معلوم و واقعیّت معلوم در نزد عالم است . عین ایمان مؤمن و کردار نیک او ، و عین کفر کافر و عمل ناپسند او در نزد خداوند حاضر است .

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ  
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ .

این حضور و شهود تمام موجودات حتّی ذرّات در نزد خداوند ، برای آن است که خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند پاداش بدهد ؛ وه ! چه پاداشی ! مغفرت خداوند و روزی مکرم و مطبوع و بدون آزار ، گوارا و بلند مرتبه و عالی‌رتبه .

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِيْ ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّنْ  
رَّجْزٍ اَلِيْمٍ .<sup>۱</sup>

اما آن کسانی که در مقابل مؤمنین اعتراف به حقانیت خدا نمی‌کنند ، و در راه شکستن و خرد کردن و نابود ساختن آیات ما کوشش می‌کنند ، و می‌خواهند مؤمنین را به زانو درآورند و آنها را به عجز و زبونی بکشانند ، و در حقیقت می‌خواهند بر امر خدا پیشی گیرند ؛ پاداش آنان عذابی دردناک از پلیدی خواهد بود .

آری کسی که در صدد خاموش ساختن نور مؤمن و عاجز

---

۱- آیه ۵ ، از سوره ۳۴ : سبأ

ساختن او و به زبونی در آوردن اوست ، در صدد عاجز ساختن خدا و نور خداست ؛ چون مؤمن مظهر و مظهر خداست ، تجلی گاه جمال و جلال خداست . آنان خود را استیضاح می کنند ، و متن پلید خود را ظاهر می سازند ، و باطن آلوده خود را ظهور می دهند .

مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر خلقت خود می تند  
سگ در فوران تابش ماهتاب جهانتاب در شبهای ماهتابی ،  
نمی تواند تحمل این نور را کند ؛ حسد می برد و عوعو می کند . پلنگ پر  
استکبار برای دستیابی به ماه و دریدن و پاره کردن آن به بالای قلّه کوه  
می رود ، و از قلّه کوه برای چنگ اندازی به ماه خود را به آسمان پرتاب  
می کند ، که ناگهان به ته درّه سرنگون می شود و استخوانهایش درهم  
می شکند .

یعنی با نفس این عمل ، فنا و بوار و هلاک خود را می خرد و قبر  
خود را به دست خود حفر می کنند .

سَعَوْ فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ . دیگر نمی دانند که این سعی و  
کوشش در راه نابودی ما و نور ما ، عین وصول به عذاب دردناک و  
گرفتاری در دامن پلیدی ها و نکبات است .

استخوانها شکسته می شود و صد پاره می گردد . و هر چه عذاب  
سخت تر می شود و در اثر آن پوست و گوشت سوخته می گردد ، با  
روئیده شدن پوست و گوشت تازه مزه و طعم عذاب بهتر چشیده  
می شود .

مثال واضح دو دوتا می شود چهارتا؛ او عناد می کند و می گوید

پنج تا .

ثُمَّ لَأُبْرَ وَاسْتَكْبَرَ \* فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ \* إِنَّ هَذَا إِلَّا  
قَوْلُ الْبَشَرِ \* سَأُصَلِّهِ سَقْرًا .

« سپس پشت می‌کند و بلندمنشی می‌نماید و سپس می‌گوید : این قرآن غیر از سحر انتخاب شده چیز دیگری نیست ؛ این قرآن نیست مگر گفتار بشر .

آری من او را به سَقْر می‌سوزانم و در آن آتش می‌افکنم .  
وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقْرٌ \* لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ .

« و نمی‌دانی ای پیامبر سقر چیست ؟ آتشی است که کسی را باقی نمی‌گذارد و رها نمی‌کند .»

این عذابها نفس انکار و استکبار آنان است که به صورت این شکنجه‌ها و عذابهای دردناک تجلی می‌کند .

می‌گویند : این پیغمبر هر فردی مثل ماست ؛ به ما امر و نهی می‌کند و می‌گوید : اگر مخالفت کنید قیامتی در پیش دارید ! و به جزای کردارتان می‌رسید !

جسم وقتی پوسید چگونه به حال اولیّه برمی‌گردد ؟ اگر بدن تگّه تگّه شود ، دوباره زنده می‌شود ؟ بعد از عمل جراحی ، خطّ جراحی روی بدن می‌ماند ؛ چطور از بدن قطعه قطعه شده و متفرّق شده اثری نمی‌ماند و انسان با بدن تامّ و تمام در قیامت حضور به هم می‌رساند ؟  
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نُدَلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يَبْبُكُمُ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ

مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي حُلُقٍ جَدِيدٍ<sup>۱</sup>.

و مردمی که کفر می‌ورزند می‌گویند: ای مردم! می‌خواهید ما شما را راهنمایی کنیم به مردی که آمده است و چنین خبر می‌دهد که اگر شما را خرد خرد کنند و له نمایند بطوری که اثری از شما نماند، در روز قیامت شما را در آفرینش نوینی زنده می‌کنند!؟

این حرف بسیار سخیف و مسخره است، و بر اساس خیالبافی و دروغ بنیادگذاری شده است.

أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ<sup>۲</sup>.

آیا این مرد این چنین سخنانی را از نزد خود آورده و به خدا نسبت می‌دهد و بر خدا افتراء می‌زند و تهمت می‌بندد؟ یا آنکه در او جنون است و از روی سخافت عقل و کوتاهی خرد دست به چنین سخنانی می‌آلاید؟ این مرد، مرد خیال پرداز و افسانه‌سازی است.

با این حرفهائی که کفار و مشرکین می‌زدند، می‌خواستند جلوی فعالیت رسول‌الله را بگیرند و کارشکنی کنند، و خود را در صحنه فعالیت‌های شهوی و تجاوز به حقوق ضعیفان و مستمندان، مرخص‌العنان نمایند.

بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ<sup>۳</sup>.

«آری کسانی که ایمان به آخرت ندارند (و دنیا را سرسری

۱- آیه ۷، از سوره ۳۴: سبأ

۲- صدر آیه ۸، از سوره ۳۴: سبأ

۳- قسمتی از آیه ۸، از سوره ۳۴: سبأ

می‌پندارد ، و برای این عالم شگرف که مملو از عجائب و غرائب است ، انسان را مهمل و یله قرار داده و بی حساب و بدون کتاب رها می‌داند ( در عذاب و گمراهی بسیار بعید و عمیقی می‌باشند . »

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ  
وَالْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نُخَسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ  
السَّمَاءِ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنبِئٍ .<sup>۱</sup>

اینان چقدر گمراهند ! چه اندازه کور دل و کور باطن ! چقدر کم فکر و کم درایت ! چه اندازه بی‌تحمل و تأمل و بی‌صبر و در روی مطالب زودگذرند !

آیا نمی‌بینند که این همه آیات آسمانی و زمینی ما ، در مرآی و مسمع آنان است که هر لحظه بخواهیم دگرگون می‌کنیم ، و همه در برابر اراده و مشیت ما مطیع و منقادند ؟

« آیا نمی‌بینند: آنچه در پیش روی آنان و در پشت سر آنان است از آسمانها و زمین اگر بخواهیم فوراً امر می‌کنیم و با شکافتن زمین آنان را در شکم زمین فرو می‌بریم ؟ یا اگر بخواهیم قطعه سنگی از آسمان بر سر آنها فرود می‌آوریم ؟ تمام اینها آیات الهیّه ماست برای هر بنده مؤمن که به مقام عبودیت خود اعتراف کند و به انابه و رجوع به پروردگار خود ، راه حقّ و حقیقت را بییماید . »

این همه وقایعی که در دنیا به ظهور پیوسته ، از بادها ، طوفانها ، زلزله‌ها ، خسف‌ها ، و هزاران آیات الهیّه دیگر از صواعق و بُروق و

۱- آیه ۹ ، از سوره ۳۴ : سبأ

تغییرات جوئی و برّی و بحری ؛ مشاهده آنها برایشان کافی نیست ؟  
 می خواهند از دست ما بگریزند ؟ از دست رسول ما فرار کنند ؟  
 ما که دشمن آنان نیستیم ، رسول ما هم دشمن نیست ؛ ما و  
 رسول ما آنان را به حقّ و واقعیت می خوانیم که این کاخ وجود و این  
 عالم آفرینش خدا دارد ، انسان مبدأ دارد ، منتهی دارد ، هر عملی در  
 این دنیا عکس العملی در آن دنیا دارد ، انسان نباید خود را به غفلت  
 زند که ناگهان خود را بر پاداش اعمال زشت و جهنّم خواهد دید که  
 أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا ، آتش با خیمه و خرگاه خود از هر جهت به او  
 احاطه کرده است .

کسی که خود را نتواند انکار کند ، هستی خود را نتواند منکر  
 شود ؛ خدا را نمی تواند انکار کند . وجود انسان ملازم با وجود  
 خداست . من هستم یعنی خدا هست .

کسی که فعل خود را نتواند انکار کند ، از کردار و رفتار خود منکر  
 شود ؛ قیامت را نمی تواند انکار کند . کردار و رفتار ، ملازم پاداش  
 است ، بلکه عین پاداش است . کار من یعنی جزای من ، فعل من یعنی  
 پاداش من .

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَاتِحُ الْعَلِيمُ .<sup>۱</sup>

« بگو (ای پیامبر!) پروردگار ما میان ما و شما را جمع می کند و ما  
 را به دور هم گرد می آورد ، سپس بین ما به حقّ گشایش می دهد ؛ و  
 اوست بسیار گشایش دهنده توانا ، و دانای زبردست . »

۱- آیه ۲۶ ، از سوره ۳۴ : سبأ

این مردم آفت زده ، برای اصالت ماده ، انکار حیات ابدی و معنوی و واقعیّت تجرّد روح را می‌کنند . و برای آنکه از قافله دنیاپرستان و دنیازدگان عقب نیفتند و بی‌محابا در این دریای بی‌پایان شنا کنند ، انکار معاد می‌کنند .

این انسانی که به مقام خلیفه الهی رسیده و عنوان و مظهر خدا قرار گرفته ، چنان خود را سقوط می‌دهد و در درکات ذلّ ماده و انغمار در جاه و آمال بی‌پایه و اساس فرو می‌رود که مانند وحوش بر سر جیفه اجتماع می‌کنند ، و فکر و ذکر و درس و بحث و همّ و غمّ خود را در دوران یک عمر مصروف بر جیفه‌خواری می‌نمایند .

جز شکم و ماده و اقتصاد هیچ نمی‌فهمند ، و بر مبنائی تکیه نمی‌زنند ؛ نه اصلاتی ، نه وجدانی ، نه روحی و نه قیامتی ! می‌گویند : غیر از دنیا و شؤون دنیا چیزی نیست ؛ باید بدان متگی شد .

وه ! این چه تهمتی است بزرگ به خدا ، به مقام انسان ، به آفرینش و خلقت .

این انسان شریف ملکوتی که آئینه تمام نمای حقّ و صفات جمال و جلال و مظهر اسماء غلیبای اوست ، و برای کسب فیض و کمال به دنیا آمده است ؛ آن را لاشخور جیفه‌خوار نموده‌اید !  
و با این مکتبهای مادی و سیستمهای اقتصادی ، او را از آن مقام معنوی و روحانیّت پائین کشیده و در ردیف بهائم و همطراز سبّ و درنده قرار داده‌اید !

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ . آری بالأخره در نزد



خداوند جمع خواهیم شد و خداوند میان منطق ما و منطق شما فیصله خواهد داد ، و حکم به حقّ خواهد نمود .

آن روز ، روز جمع است . **يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ**

**التَّعَابِنِ** .<sup>۱</sup>

« روزی که خداوند جمع می کند شما را برای روز جمع ؛ آن ، روز

تغابن است . »

**رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ**

**الْمِيعَادَ** .<sup>۲</sup>

« پروردگار ما ! حقّاً که تو مردم را در روزی که هیچ تردیدی در

تحقق آن نیست جمع می کنی ! و حقّاً که خداوند خلف وعده

نمی کند . »

مردم به تدریج به دنیا آمده و می روند . یکی هزار سال پیش به

دنیا آمده است ، و دیگری هنوز به دنیا نیامده و هزار سال بعد به دنیا

می آید . جماعتی هزاران سال قبل آمده اند ، و جماعتی بعداً خواهند

آمد . ولیکن خداوند همه را در یک عالم و در یک روز جمع می کند ؛

آنجا **يَوْمَ الْجَمْعِ** است .

خداوند همه را جمع می کند و سپس حکم می کند ؛ و بر اساس

نیّت ها و اعتقاداتها و عملها فیصله می دهد .

هرکس در دنیا مطلبی داشته ، مشکلی داشته و حلّ نشده ، و یا

۱- صدر آیه ۹ ، از سوره ۶۴ : التّغابن

۲- آیه ۹ ، از سوره ۳ : آل عمران

حقّی از او ربوده شده و قادر به اخذ و استرداد آن نیست ، و منطق و حجّتی ندارد تا بتواند در دنیا آن را بگیرد ، و یا واقعیت و حقیقتی بر او تجلّی کرده ، و اصرار دارد به مردم بفهماند و نمی‌فهمند و زیر بار نمی‌روند ؛ در آنجا همه فیصله می‌یابد و حقّ به حقّ‌دار می‌رسد . و کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ . « هر چیز به اصل و ریشه خود باز می‌گردد . » وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ .

رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ .

رَبَّنَا وَءَاتَيْنَا مَا وَعَدْتِنَا عَلَي رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ .<sup>۱</sup>